


برای
نقشه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله حاجی شاریف و خاکسار

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۶۳۷۵

۲۰۷۵۴

این دفتر فک

۱۹۳۷۵
۲۰۷۵۴



Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers most of the page.

Handwritten text in Persian script, continuing from the previous page. The text is written in a cursive style.

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11

این رساله صحیح است
و نام آنست مائمه
و تاریخ آنست
صاحب آنست
با طوره باشد یا عیار

هو حق یا علی مد

والله اعلم بالصواب

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
وَالْفَيْدَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالطَّائِفَةُ لِلْمُتَّقِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقٍ تَحْمِلُ وَالْهَرَجِ
الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ وَالْمَعْصُومِينَ اِنَّا بَعْدَ
قَوْلِ سَعْدِ بْنِ جَابِرٍ وَدُرِّ ضِدًّا صَادِقًا اِنْ قَوْلَ اِمَامٍ جَعَلَ لِقَاءَهُ
بَدَلًا لِكَيْلِ كَيْدِهِ سَمِعْتُ اَكْبَمَ مِنَ الدُّنْيَا مَقْصُودًا بِمَنْعَةِ
شَرِيعَتِ كَرِيمِي اِنْ شَاءَ طَرِيقَتِ كَيْدِ رُسُلِ اِلَهِيَا
الطَّرِيقَةُ لِقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
مَعْنَى
بَدِينِ
دَوَائِرِ

طریقت ارشد دوزنزلصل رضا ابا شریعت گزین وصل
بس باید هر چه در این بر خور شود کمال طلب کند بعد از آن
مروانه قدم در راه بوالکندار چاکر شود در رفیق راه است که
الرفیق کم الظوفی و در شمار راه طریقت نموده زود
بمقصود برساند بهت بزرگان دین و عدالت بر او ارادت
شود بحق محمد و علی و اولاده و دیرینه و بعد بدانکه
طریقت از موالا علی با امام حسن رسیده و از ابا امام حسین
رسیده و از اوب سلطان محمود پاتل رسیده و از اوبه رده رشتی
علی رسیده دست بدست بفلام علیش مرحوم رسیده و از او
بکرم علیش رسیده و از اوبه بر علیش رسیده و از اوب طالب علیش
رسیده و از اوب به جگر علیش رسیده و از اوبه خوشحال علیش
رسیده و از اوب به قطار علیش رسیده و از اوبه دودش علیش
رسیده

رسیده تا بالا از شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت بمرتبه
 بگذارد و مولانا علی توفیق نظامی را طریقه بدریاضه کلامی از کلام
 سؤالی اگر از پرسیده که آداب مرتبه چند است جواب که هشت
 اول یک در کار و موضوع نگاه کند اگر خود را مورد میدان فقر
 بیند مردانه قدم در پیش نهد ۴ با اعتقاد درست پیش
 آید ۳ چون نظریه ترک عادات و حالات خود نبند
 و علوه امام جعفر القادری ۴ پیش گیرد و مرتبه بیرون
 مشغول شود ۴ چشم از همه نادیده بماند ۵ کوشش
 از همه ناشنیده بماند ۶ زبان از همه ناگفتنی بماند
 کند ۷ دست از همه ناگرفنی بماند که ۸ بکشد
 مخالفه نداشته باشد ۹ سؤالی اگر از پرسید که کارکان مرتبه چند
 بگوشی است اول فرمان بدار ۲ و استرک ۳
 وفادار ۴ بند پیر ۵ کم از سر ۶ و از زار ۷ سؤالی

اگر پرسید ملازمه از چه چیز حاصل شود بگوید از هفتائے پیر
 اگر پرسید جمله مرتبه چیست بگوید پنجولای و بنیزینته و مرتبه
 از آنش هفت مرتبه است اول آنکه از دنیا بخیزد بکارهای
 کند ۲ تقوا لغه و لباس احتیاط کند ۳ بجا بماند
 با حق کند ۴ شجاع و دلیر باشد در وقت جاهل با نفس
 ۵ بیک راه حق را بجا آورد ۶ بنا کارها خود را حکم بران
 نفس که آن همه را فرایض و اجبات برآید ۷ آداب پیوسته
 رعایت کند ۹ حسن خلق گیرد با یاران کند سب کند
 مهم چون در راه طلب پانده بگذرد از وجود خود بگذرد خود را
 فدا راه ناید ۱۱ در مکار و انصاف همه ۱۲ تسلیم به
 نصرت کند ۱۳ کم از سر در هیچ کس نرسد ۱۴ خاشاک
 که اندک نخوف باشد ۱۵ حفظت علوت است
 بعضی حالت خبیثه و زلیلی در رساند ۱۶ عافیت دین

در کون نهاد نیست و در ریاضت کشید نیست وی یار
 جستن از حق یعنی حضرت ابرار و قناعت کور نیست
 و ترک دنیا سؤالی اگر از پرسید حقیقت چه مرتبه
 جواب که پنج اول حلال بر حلال و افتن و حرام
 حرام و افتن و قتل کردن نفس وی یا در حق
 کور نیست و قبول کردن دنیا و توفیق افتن
 بصفت ابرار یعنی حفظت سؤالی اگر از پرسید معرفت
 چند حرف است جواب که پنج اول مملیم راه رفتن
 با کس و عار از لاف و کزاف بپوشد و
 رحم کردن است با هر کس و فزاد افتن کوشش
 در امر خدا و تکرار کردن دست از عالم پناهی
 سؤالی اگر از پرسید کرد و پیش شد بگو سوزان و روز
 قدم و لباس کس پوشیدم سؤالی اگر از پرسید فقر

چند حرف است بگوید ف و ف و سؤالی اگر پرسید
 در پیش چه حرف است جواب که پنج حرف است در پیش
 و دمان را باز کردن بهر حق و رسید مقام و
 وجود خود را بگو و افتن وی بیک برون و افتن
 شهادت آوردن بخت مرسل ما در کل ابوالقاسم محمد صم
 اول راه و چون آفتاب ۲ با تواضع چون زین ۳
 با سخاوت چون دریا و در پیش پنج فصلت بر در حلال
 میشود اول آنکه قناعت حاصل کند ۲ آئینه قلبی
 رنگ نرزد ۳ لغه خود را با هر کس بگوید داشته باشد
 ۴ آنکه سبک راه باشد ۵ آنکه شکم خالی داشته باشد ۶
 سؤالی اگر پرسید از شکم خالی چند فصلت ناید جواب که
 ۱ اول حکمت ۲ طاعت ۳ ولایت ۴ هر که از قضا
 کم بخورد و نفس او بر میرد سؤالی اگر پرسید از شکم پر چه فصلت

۱۲ مرغی غیر جانیه تعلق را همیشه خاطر دارد و خدا شناس
باشد ۱۸ رخصت یعنی غیر باشد ۱۹ اوبه معروفه
نه عن المنکر به نوعی که تواند بحق بستم زمان بر حق
را بجا آورد سؤال اگر پرسند بتن میان را شاد است جنبه
چیز است و گشادن چند چیز است جویشش اول اگر
پرسند به تنها که دست جلب بگو اول بتن چشم از نظر
حرام و ناپدیدها ۲ بتن کوشش از ناشنیدنها ۳ بتن
زبان از آفتندنها ۴ پاشش از آفتندنها ۵ خفا طرز فکر
به ستم از راه بخار و حسه سؤال اگر پرسند کثرت دنیا کلام
جلب بگو اول کثرت در خانه بر برهان ۲ بستر سفره
بلرگزنده کان ۳ پیشه بجهت ملاقات مردان ۴ چشم
بر اویدار بیرون ۵ کوشش بجناسات و عارفان مردان
بکثرتی زبان بکر حق تعالی ۶ سهفت و احسان ۸
بسیار

کثرت
سینه کینه مؤمنان ۹ کثرت در عشق الهی ۱۰
فکر و خفاغی انبیاء و ائمه ۱۱ کثرت فکر و کثرت
خال از ذکر و فکر خلافت ۱۱ قدم در کار خیر ۱۲ بهر کثرت
اولوالالباب ۱۳ در اخلاق و نیکی ۱۴ و دعوت
و دعوت به حال شخص باید در پیش باشد و از کاران خوش
باخبر باشد سؤال اگر پرسند چند مقامات نورانی در پیش
جلب بگو شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
اگر پرسند شریعت چند عرف است جلب بگو پنج ملک
ازش شریعت بجا آوردنست و در رضا خیر علی
طبیعت وی باو خدا آوردنست و مع عبادت
کردنست و ترک لذات دنیا و شهوت و هوا
و موی نفس که آوردنست سؤال اگر پرسند طریقت
چند عرف است جلب بگو پنج اول طوطی بنما کر

و معرفت شوق است نوعدیکر شریعت چشم و طریقت
کوش و حقیقت بنیر و معرفت زبان است نوعدیکر
شریعت وجود و طریقت دل و حقیقت روح و معرفت
جان است درجه شریعت رشتن بخش و هر دو جهان است
درجه طریقت راه خدا رفتن و شناختن است و درجه
حقیقت خود را فنا ساختن و غیر خدا هیچ ندانستن است
درجه معرفت با خدا شدن است و بهر دست واصل شدن است
سؤال اگر پرسید که معنی غل شریعت و طریقت و حقیقت
و معرفت چیست جواب بگو غل شریعت بیرون رفتن
از جنابت و ضل طریقت بیدار شدن از غفلت ظاهری
و غل حقیقت رفتن از دنیا با آخرت و ضل طریقت
دست و زبانی از آنرا مسلمانان بر داشتن است و با آخرت
افساده طالبید نیست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
طَالِبُ الدُّنْيَا خَسِرَ وَطَالِبُ الْآخِرَةِ نَجَحَ

زایه جلیب کبوتره اول شریعت ۲ غفلت ۳ معرفت و طریقت
دریش در هر حال باید درویش باشد و از حضرت امام
جعفر الصادق علیه السلام فرمودند الْعَقْرُ خَرَسٌ بَلَاكُمُ فَقْرٌ
کوهر است به پایان اما امکان راه طریقت و طالبان
راه حقیقت و عاشقان سر حقیقت و طالبان دیار
معرفت و قبابان و لذت با بهر بخور واجب گردانند
که آیا اینها چیست پس بدانکه فرمودند الشریعت الموتی
و النظریقت افعالی و الحقیقت احوالی و المعروف لقا
یعنی نوع دیگر فرمودند شریعت سلام و سلام آنست
که در هر خدا سر قطعه باشد طریقت ایمان و ایمان اقرار است
و حقیقت احسان و احسان رحمت است با هر کس معرفت
لقا آری و شناختن خدا و واصل شدن بهر دست نوعدیکر
شریعت پرست درخت طریقت خود درخت حقیقت
شاخ

طَالِبُ الدُّنْيَا مُلْكٌ طَالِبُ الْآخِرَةِ مُلْكٌ طَالِبُ الدُّنْيَا
وَعَلَيْكُمْ مِنْ بَيْنِ الْأَخِرَةِ وَطَالِبُ الدُّنْيَا قَسِيْلٌ بَعْضُهُمْ
شَا طَالِبَانِ دُنْيَا وَبَعْضُهُمْ شَا طَالِبَانِ آخِرَتِهِ وَلَكِنْ
طَالِبُ دُنْيَا سَبَاكُم نَظْمٌ
دنیا طلبا نونا نونا نخور عقیب طلبا تو از حقیقت دور
مولا طلبا تو شرق مولا لاکر در هر دو جهان مطلق و نسو
سؤال اگر پرسید که کدام جابر حق و صحت است و کدام جاب
نؤمن است و کدام جابر حق کافر و کدام جابر حق سافر
و کدام جابر حق مسلمان است جواب بگو سر حق و صحت
است و دل من مؤمن است و زبان من مسلمان است
و نفس من کافر است و پیر من سافری است سؤال
اگر پرسید که کدام جابر حق و صحت است و کدام جابر حق
و کدام جابر حق آری و کدام جابر حق با و کدام جابر حق

شاخ درخت معرفت میوه درخت نوعدیکر
شریعت شیر است و طریقت ماست است و حقیقت مسکه
و معرفت روغن نوعدیکر شریعت پوست و طریقت
گوشت و حقیقت اسخون و معرفت مغز میاست
اگر پوست نبود این هر سه چیز از یکجا پیدا شد نوعدیکر
شریعت شرطه اسلام بجا آوردن است طریقت طوق
بند کردن ندارد است و حقیقت خود را مر سافری
است و معرفت با دوست بقایا یافتن است نوعدیکر
شریعت شرط است و طریقت نرگ است و حقیقت
نوا است و معرفت جان است نوعدیکر از معرفت امام جعفر
الصادق علیه السلام فرموده است شریعت عقل است و طریقت عشق
و حقیقت شوق است و معرفت یقین است نوعدیکر
گفته اند شریعت علم و طریقت حلم و حقیقت عشق و

و کدام جامه تنوخ کافره و کدام جامه تنوخ کوه مر و کدام جامه تنوخ ناز و دنیا
و کدام جامه تنوخ شریعت است جواب کجاست شریعت سرشت
و پیشانی سحرگاه سنه و کور پر چشم منم و در نمان من
استخوان من و زبان من کوشش است و دل من مؤمن است
و حکم من مسلمانان است و اندام من مخالف است و کبر من
استخوان است و نفس من کاوار است و دنیا قدر من است
و هرگز این خبر ندیده چون است سوال اگر نزار پرسنه
در نمان و چند پادشاه و چند وزیر است جواب کجاست
پادشاه و چهار وزیر است پادشاه اول روح و وزیر آخر عقل
است پادشاه ۲ نفس و وزیر آن شیطان است پادشاه
۳ دل است و وزیر آن زبان است پادشاه ۴ عشق است
و وزیر آن جنون است هر چهار وزیر را پادشاهان را نصیب میکنند
و پادشاه اول روح و وزیر او عقل است میگوید اگر پادشاه نیک

بکن تا خدای تعالی تو را سرخ و زکورداند و پادشاه دوم نفس است
و وزیر او شیطان است میگوید اگر پادشاه حسن بد نیست
بکن زمان بکن شراب بخور و ملاطبت کن پادشاه سیم دل است
و وزیر او زبان است میگوید اگر پادشاه هر طرف تو شغور من
همان طرف شغور من پادشاه چهارم عشق است و وزیر او
جنون است میگوید اگر پادشاه با عشق باشی که
العشق ثانیست فی مبرزه سوال اگر نزار پرسنه
امام چند است و قبله چند است جواب کجاست که پادشاه امام اول من
و دویم جان و سیم عقل و چهارم فهم و پنجم دل است و من
در هر باب است و جان در کعبه و عقل در بیت المعمور
است و فهم در کمال است و دل در سرش است و هر کس
قدر آن نداند بخاطر غفلتند اما میگویند او منع است

از سر خور بر خور است آنست و خود را بر نیزه است خفتن است
دیگر گفتند از حضرت امام جعفر الهمدانی منقول است که
فرموده اند که در رویش مردان است پیش از مردن مؤمنان
قبل الموت را اختیار کردند خواجه عبد الله انصاری گویند
در رویش تر چیزی است کوشش نیست هوش و خاموشی نه
سوال اگر نزار پرسنه که کلامه تجیه چند است جواب کجاست
اول کلامه تجیه چهار کلامه است سبحان الله دوم کلامه تجیه
میگوید گفتند است الحمد لله سیم کلامه تجیه سرفیل گفتند است
لا اله الا الله چهار کلامه تجیه ستر بر ایم خلیل الله گفتند است
الله اکبر پنجم کلامه تجیه حضرت محمد مصطفی گفتند است
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سوال اگر نزار پرسنه
که چهار مؤمنان در کجا ترنج دارند جواب کجاست چهار کلامه است
است میگوید اگر پرسش است اسرافیل در کوشش است مؤمنان

در بیان است و پیغمبر فرموده اند هر روز شکر گران بنما که
شریعت و اقامت نیست پس او منافقت است و فقر و غنی
فقر برادر حرام است و خطاب پیر بر برادر پادشاه
و فرزند قیامت شرمند خواهد بود نعم الله علیه سوال اگر
نزار پرسنه کلامه شریعت فضیلت است و با واجب است با است
جواب کجاست که لا اله الا الله واجب مقام او است است ایما
الله فضیلت مقام او است جبروت است محمد رسول الله
سنا است مقام او ملکوت است سوال اگر نزار پرسنه
چند حرف است جواب کجاست که بگویند و چهار حرف است و بیت
و چهار ساحت در روز نشیب هر گناه که آدم در روز نشیب کرد
است موافق کلام حق تعالی است به بخند سوال اگر نزار پرسنه
که بنا و شریعت چند است جواب کجاست پنج است اول توبه
۲ تسلیم ۳ زهد ۴ تقوا ۵ صبر سوال اگر نزار پرسنه

سؤال اگر ترا پرسند درویش چقدر هست و چند کلام است
جواب بگو ده چیز است و پنج کلام و پنج مقام کلام اول
شریعت لا اله الا الله محمد رسول الله کلام دوم طریقت
لا اله الا الله بعظمیه محمد رسول الله و رسالته کلام
سبج حقیقت لا اله الا الله بیست مؤید قد برته محمد رسول
الله و خلقیه کلام چهار معرفت لا اله الا الله حقا
حقا محمدا رسول الله صفا صفا صیدا فاصدا کلام
پنج معرفت است لا اله الا الله انت الاله محمد محمد رسول الله
انت الانشا هه اول کلام یعت جبرائیل گفت ۴ کلام طریقت
بیگانه گشت گفت ۳ کلام حقیقت اسرافیل گفت ۴ کلام
معرفت عزرائیل گفت ۵ کلام معرفت ذات رب العالمین
گفت سؤال اگر ترا پرسند که پنج مقام کدامست جواب بگو
اول مقام جبروت جبرائیل میبازد ۲ مقام ملکوت میکائیل

میبازد ۳ مقام ناسوت اسرافیل میبازد ۴ مقام
الابوت عزرائیل میبازد پنج هاست که ذات رب العالمین
میبازد سؤال اگر ترا پرسند که نشان درویش چند چیز است
جواب بگو چهار اول خدمت ۲ عزلت ۳ ترک دنیا
۴ تسلیم خواجهم عبدالله انصار رحمة الله علیه گفته است که
درویش بدست نشان است اول دفعش و عیب پوشی
و عدم رنجش است همه شایع گفته اند که درویش سه نشان است
اول نفس مرده ۲ دل زنده ۳ زبان گشاده بزرگ الله
درویش راسته نشان بر کمر است اول تواضع ۲ محبت
۳ ذکر خدای شایسته اما خواجهم عبدالله انصار فرموده اند
که درویش با چهار نشان است بدانکه مشایخان گفته اند که
پیشوا فقر را بسیار است و مشایخان خیران گفته اند که بسیار
فقر صدق است اما اتفاق محققان همین است که فقر

که بنای طریقت چند است جواب بگو پنج است اول علم
۲ حلم ۳ صبر ۴ رضا ۵ اخلاق اگر ترا پرسند بنای
حقیقت چند است جواب بگو شش چیز است اول معرفت
۲ سخاوت ۳ یقین ۴ عصمت ۵ توکل ۶ ترک
کرن از دنیا اگر ترا پرسند بنای معرفت چند است جواب بگو
شش اول خیر فی الاصلان ۲ ذکر الالهانی ۳ ترک
المعصیان ۴ قبول العمل ۵ خوف خدا ۶ شوق به طور
سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر طریقت کدامند جواب بگو
اول حضرت امام حسن ۲ امام حسین ۳ کبیر ابن ابی
۴ حضرت خواجه حسن بهصره سؤال اگر ترا پرسند چهار
پیر حقیقت کدامند جواب بگو اول محمد رسول الله ۲
ابراهیم خلیل الله ۳ حضرت یحیی الله ۴ آدم صم الله
مرشد جبرائیل سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر معرفت کدامند
جواب بگو اول جبرائیل ۲ میکائیل ۳ اسرافیل ۴

عزرائیل سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر آیه و تشریف آیه و
باد کدامند جواب بگو آیه عبد الرحیم و تشریف عبد القادر
و ظاهر پیر عبد الکریم و با در پیر عبد القادر و آیه ملکوت است
در چشم و میکائیل و ظاهر مقام ناسوت است و در باغ
است و توکل جبرائیل و با در مقام جبروت است و در گوش
و توکل اسرافیل و تشریف مقام الهموت است و در دهن و توکل
عزرائیل سؤال اگر ترا پرسند که در پیغمبران یک کس است و شری
کست جواب بگو پیر محمد مصطفی ص و شری آدم صم الله
اگر ترا پرسند که شریعت و وصیت چیست جواب بگو شریعت
آنکه شاه مژگانست که آنرا بعبث بخوانند بدلیل آیه کریمه
ان الله یبلیکم فی البیاء یعوذک ایمانا یبلیکون الله ید الله فوق
الیدین من تلک فاما بیکلک علی نفسه و ان اولیها

جواب بگو ایان خرقه ستا برست و نماز خرقه پاکیزست و
 غسل خرقه ترک دنیا و کلبه خرقه پیراست و قبله خرقه
 رهگام پیراست اگر ترا پریند که خرقه چه بخورد و چه پیوست
 و درون خرقه و بیرون خرقه و دست خرقه و زو و طره خرقه
 چیست جواب بگو برست خرقه از دست پیر پوشیدن و درون
 خرقه هدایت و بیرون خرقه نور و نور ک خرقه سوزن
 و بخیه خرقه زست اگر پریند که خرقه که آورده بود
 و از که بود و که پوشیده بود و در مدتی نوشته بود و چه بود
 بود و چه نوشته بود جواب بگو جبرائیل ام از بهشت
 بغفران خدا تعالی از درخت طلوع یک برگ آورده
 بود پیش پیغمبر ^ص نهاد و گفت یا رسول الله تو را خدا ایستاد
 همد تیر فرستاد چون رسول دید بغایت خورشید شد بر روی
 مبارک خود کردن و خرقه سوزن بخورد و کبود بست
 باید که با وضو باشد بوقت کبود انداختن باید بکلام
 بخواند اللَّهُمَّ أَنْتَ الْجَامِعُ وَالْأَنْفُ الْمُنْفِرَةُ وَمَنْ يَنْبَغِ
 الْمُنْفِرَةُ إِلَّا الْجَامِعُ يَا رَبِّ بَارِئُ بَارِئُ رَوَانِ كَنْهَ كَبْرِي
 فَاسْتَغْفِرُكَ وَاللَّهُ مِنَ الْعَظِيمِينَ الْقَوِيمِينَ بَارِئُ بَارِئُ
 این آیه را بخواند جَاءَ عَلَى النَّارِ إِلَّا اللَّهُ كَوَالِكِبِ أَنْ
 كُنْتُمْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از ابتدا که سوزن بدست
 میگرد این آیه را بخواند مَنْ فَعَلَادَ وَلَجَنَّةٍ وَأَنْتَ السَّمَاءُ
 عَنْ بَرَكَتِ الظَّرِيقَةِ الْكُفَى سَوَال اگر ترا پریند که خرقه
 چه نوشته بود جواب بگو و در کربان نوشته بود یا عزیز
 یا شَاسِرُ يَا لَطِيفُ يَا حَلِيمُ در میان خرقه یا صبور یا
 شکور یا کبیر یا رحیم و در ضمن خرقه نوشته بود یا احد
 یا صمد یا قوثر یا قوثر وقت پوشیدن خرقه این آیه را
 بخواند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ
 يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ

غَاثًا وَنَضِيبًا اللَّهُ وَسَيُجَنَّبُكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا بمنزاق الله شکر
 با تو بیعت کرده اند چنان باشد که با خدا ^{تعالی} بیعت کرده باشد
 و اگر با تو بخا افتد کنند چنان باشد که با خدا ^{تعالی} خا افتد کرده
 باشد سَوَال اگر ترا پریند که میان تو را پیر بر چه برست
 جواب بگو با عهده و بیعت و وصیت اگر پریند شتر چیست
 و چند نشان دارد جواب بگو شتر نشان دارد آتله شتر چیست
 بجای آوردن دقیم و فاسم سلیم اگر پریند میان تو را پیر
 چند نشان است جواب بگو دو آتله تو را دقیم بترا نشان و
 بمنز و شتر طاول و نازده نوزده شتر بترا بمنز نشان و
 دشمن کردن اگر پریند که چه چیز به عهده و بیعت و وصیت
 در اندر جواب بگو عهده که دهم که دیگر بتا بدست شطاف کن کنم
 سطله اگر ترا پریند که بخیرید و نفرید چیست جواب بگو بخیرید
 قسم ظاهر است و نظیر به قسم باطن و در ناله باید که خود را
 از همه خیالات نگاه دارد سَوَال اگر ترا پریند که فقر چیست
 دارد بگو بیست شدن تا هست کردیدن دقیم ملک بسیار
 کند بعسر به مهر کار سلوک کند ستم جمیع پاکها عالم را
 جمیع کرده اند و نام میرا فقر نماده اند و آن در سینه بکینه فقر
 و علی بسیار باشد و کلبه در بدست و در پیش است و در پیش باید
 در هر حال صبور و شکور باشد و علم و حلم داشته باشد و هر چه
 باورسد باید مهر را رحمت بهشارد اگر پریند خرقه چه معن دارد
 جواب بگو آتله است کم بزرگ خداست تا کسوت خلق بر
 موجود است پوشانیده چرا که قادر توانا است بدلیل آیه کریمه
 إِذَا أَرَادَ الْأَلَمُ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آورده اند که جمله
 موجودات از کسوت سر بهستر و در خرقه ایشان را درست کرد و
 سطله اگر ترا پریند که کربان خرقه چه نوشته بود جواب بگو
 یا صمد یا قوثر یا نور اگر پریند که ایمان خرقه که امام است
 و نماز خرقه چیست و غسل خرقه و قبله خرقه و کلبه خرقه چیست

کند از تن رسول پر این
 سال آن پیر این بنی یوشی
 ماند عریان رسول حضرت
 در خان خطه جبرئیل این
 خرقه بر رونق ایمان
 شد ز خانه برین رسول الله
 خادمان در هر طرف درین
 همه گفتند مصطفی حق است
 خرقه یک مصطفی نظر
 خرقه سالکان بیت الحزن
 یکسانشان که خرقه پوشیده
 اینست اثبات خرقه ایدان
بیت این آیه
 اِنَّمَا اُرْسِلْتُ بِالْغَنَمِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لَعَلَّكُمْ
 تَتَّقُونَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَابْتِغَاءَ
 سُلْطَانٍ مِّنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

سواران کرده پریشان که معنا عشق چیست جلوب کبر عشق
 گفتند است و نه پوشیده است و خبر از او نداشتن است
 نوید کرد عشق این العشق مؤید فی بوعف نوید کرد
 عشق کیا نیست که سر از دین بریدارد تا جبرئیل او باشد
 و خور او ملاک کند تا به نزد معشوقه خور او فنا کند و خاق
 سیراب به مرکب الوجدان بطاح علیا باب الفتنه و مکتب
 العشق لا یطرح ابداً بغرض عشق چیست که به یکانند
 آشناسازد و آشنایان یکانه چنانچه در جمیع جهانات است
 از همه پدید تر است چنانچه با سافر فریق بیشتر و با عشق
 او میسازد و راه میرود به دلیل آیه کریمه سَتَقُولُونَ لَوْلَا
 دُعَاهُمْ لَعَلَّكُمْ وَيَقُولُونَ خَسَةً سَلَّاهُمْ لَعَلَّكُمْ دُعَاهُمْ
 بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَلَّاهُمْ وَثَانِيَهُمْ لَعَلَّكُمْ فَلَئِمَّا فَجِئَهُمُ الْاِ
 عْلَمُ بَعْدَ دُعَاؤِهِمْ مَا تَوَلَّوْهُمْ لَمَالَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ اِلَٰهٌ اِلَّا
 رَبُّهُمْ فَلَا يَخِفُّونَهُمْ لَمَالَهُمْ وَلَٰكِن كَانَتْ اَوَّلَ الْاٰیَةِ فَلَمَّا
 جَاءَ ظَاهِرُهُمْ وَاَوَّلَ سَنَاتِهِمْ فَانْتَقَبَتْ بِرَبِّهِمْ فَغَلَّظَ اَحْمَدُ

و کبریا ملکوت سوال اگر ترا برین ایمان خرقه چیست
 جلوب کبر شایست و اگر برین کلمه خرقه چیست کبر
 استغفار است و اگر برین غل خرقه چیست کبر کرک
 دنیا است اگر برین قبله خرقه چیست کبر پیران است
 و اگر برین نماز خرقه چیست کبر ای است و اگر برین عالم
 خرقه چیست کبر باقیست و اگر برین نایض خرقه چیست
 کبر محبت است و اگر برین نیت خرقه چیست کبر
 خدمت است و اگر برین دامن خرقه چیست کبر پرور
 آنها است و اگر برین پاک خرقه چیست کبر حیاست
 و اگر برین کلمه خرقه چیست کبر کسیر است و اگر برین
 خوشه خرقه چیست کبر سوزناست و اگر برین کلمه شای
 خرقه چیست کبر حاصل روی شایست و اگر برین کبر
 خرقه چیست کبر ارادت است و اگر برین بیرون خرقه
 چیست کبر نور است و اگر برین درون خرقه چیست کبر شایست

اثبات خرقه خاک آینه

کبر برین اسبجده حال
 اصل این خرقه از کبریه است
 عارفانیکه کنع معرفتند
 می نمایند این رویت را
 گشت آدم چهار پشت بون
 کوسند ز سر خطه برین
 بشم اول بر پشت چون خط
 آدم از خرقه بلخو پوشیده
 بعد از شیش یافت قرار
 بعد نوح نج شد از توب
 بعد یونس احد و خود
 بعد یونس احد و خود
 سالی رفسی پیشی غیر

چرا از حقیقت دور میروی باید بدانیست که نشستی جبرانیست
در بهشت است اول نافر صالح ۳ بقدر سر تا نیلها
تا خیر سرقه برافشند و سکنه اصحاب که صف جبر
خویر کند بهشت باشند لهذا باید که شیه ناز عذاب
روغ این باشد سوال اگر ترا پرسند که چها هیچ و صلح
که است جلیب بگو اول رضا ۳ قضا ۳ جفا ۳ وفا
ایدیش اگر ترا پرسند اینجا که نشسته چه نام در جلیب بگو
بالا خشت مونا قبل آن مونا اول و پیشم بگوشتی بقا
خیش که این دم است باد بگوید اگر ترا پرسند وفا چه باشد
بقا چه باشد فنا چه باشد جلیب بگو وفا عهد و پستیست
فنا از خود گذشتن است بقا بدوست پیرستی است
اگر ترا پرسند خطبه طریقت چیست جلیب بگو این است
بیانده لیلتم و اهلیم و من رضا اهل البیت القاهوت
سوال اگر ترا پرسند فقر از کیست جلیب بگو از پیغمبر میسر است

آیه النفوس کثیر الا یفنا یعنی فقر که میرست در دل
کنج و نام فانی نشود اگر ترا پرسند در پیش پر چند صفند
باید جلیب بگو سه اول راه روحیون آفتاب ۳ بانضاح
چون زمین ۳ با سخاوت چون دریا اگر ترا پرسند
مقامات فقر چند است جلیب بگو چهل و چهار اگر پرسند
پانزده کدام فقر کدام است جلیب بگو اول توبه و توبه
یا ایها الذین آمنوا انذروا انفسکم فی الله فانه یخسف
دور و اورد است قوله نعم ان الذین یا ایها یعوفون
انما یمایعون الله یمالونه فوق اید پرایم فم نکست تا نما
بیکت علی نفسهم و من اوفی بما عاهد علیه الله فسنجزی
اجرا عظیما مقام چهارم صبر است ان الله مع الصابین
مقام چهارم مجاهد می باشد وجاهد فی سبیل الله

۸ ما غور از مرشد مدعی نکردن ۹ از برضا خضر طالب
بودن ۱۰ خود را از نفس آگاه خلاص کردن ۱۱ سوال اگر تزلزل
چشمه دوازده جواب کدام است جواب یکم بگو اقول قدرت
۲ قوت ۳ شوی ۴ چیست ۵ ملکوت ۶ صفت
۷ سیاست ۸ کوروت ۹ دولت ۱۰ سعادت ۱۱
هدایت ۱۲ خجاست سوال اگر تزلزل چشمه
مقام کدام است جواب یکم اقول تا ثبات کدام عرض شد
آدم ۲ شاکران کدام عرض شد ۳ صاحبان کدام است
۴ جهان کدام را برانیم ۵ راضیان کدام را سنجیم ۶
عابدان کدام را سنجیم ۷ عارفان کدام را سنجیم ۸ عابدان
اگر پرسند چه دلیل جواب یکم آدم تا ثبوت نوح شکر
بود ارباب صابریون اهلیم حبیب بود اسمعیل راضیون
قدح عطف عارف بود سوال اگر تزلزل چشمه که چند نفس
دارد جواب یکم پنج نفس قال الرسول ۱۱ اقول نفسی آگاه

بسیار بجلد بگردید و جمل در شریعت دارد و تو هم نفسی آگاه
مکرات ۱۱ مدام است و به با سخاوت و با بضاعه
و علم و تواضع و تقوی و صبر و تحمل و اراد چنان نفسی
مطمئن بسیار شد تو کل و تزلزل و عبادت و شکر و ریاضت
و قناعت و علم دارد پنج راضیه بسیار بسیار که است
و با اخلاص است سوال اگر تزلزل چشمه که آیه شرط فقر
کدام است جواب یکم ان يجعلکم الفقراء و الفئحة
و الجورح و الفقاوص ان الله یملئ شیئاً علیکم
سوال اگر تزلزل چشمه سر فزون چیست و منزل قرآن چیست
و دل فزون چیست و سرش قرآن چیست جواب یکم
سقران بسم الله است و منزل قرآن ملک اخلاص است
و دل قرآن پس است و سرش قرآن الرحمن است
سوال اگر تزلزل چشمه که اقول فقر چیست و آخر فقر چیست
و خانه فقر چیست و کلبه فقر چیست و جام فقر چیست

مقام نیم جبار است ۱۱ الحیا موت لا یجابی مقام ششم رتبه
و کائنات موت الثا هدی مقام هفتم قناعت است القناعت
کنز لا یقینا مقام ششم معرفت است العرفه لله و السور
بنی و المعرفه فی مقام هفتم علم است یتناقلنا ۱
انفسنا و ان لم تغیر لنا و تغیرنا لنکون من الغاسقین
مقام هفتم عزت العرفه لله بنی مقام از هم دور
و من یقول علی الله فهو حبه مقام ۱۲ رضا است
رضی الله عنه و رضوا عنه ذلك لم یخشی فی مقام
۱۳ تفکرت التفکرت من جهه من یبذل سبعین
لو اننا هذا الفرائی علی جبل لوانه خاشعاً منعی
من خشیة الله و انک لا امثال فی فی الناس لعلکم
یتفکرون مقام ۱۴ شکر است و ان تاذن و انکم
لین شکرکم لا یؤیدکم و ان کفرکم لا یغیرکم ان علی
لشملکم مقام ۱۵ خوف است الا ان اولیاء الله لا یخافون
خوف غیرهم و لا هم یخفون و قول القبی من خاف
الله لم یخف من احد سوال اگر تزلزل چشمه که چهار

بیج وصله کدام است و هر که امر را چه آیه بخواند چه یکبار
اقل بیج مود است اقل هفت و انهم صبرون
دویم بیج جوانست بزرگه هر روز یک حیات دارد
نور هم یا حق یا ربهم یا ذا الجلال و الاکرام انت
قبل کل شیئ بنور معرفت اکمالاً بعداً ۱۱ بیج
ذکر است نور هم یا ایها الذین امنوا سجدوا
لله کما یتسبح کل شیئ تسبیحاً بکل لسان شکو
جهاد بیج خاموش است نور هم ضمکم محم هم لا
یوجعون بایه وصله اگر نور در آرد این خطبه را بخواند
بسم الله و یا الله تو گشت علی الله لا حول و لا قوة الا

آوردند و این را بدین طریقت لکچول خاکساران را نشانند و در
روایت دیگر بیان خراسان و عراق و آذربایجان لکچول
از حضرت نوح گرفته شد و قتی که آن حضرت از طایفه خود
نیکن آهاده بود مناجات کرد حضرت جبرائیل و سر آورد
که با نوح حقیقت میفرماید دنیا را طوفان میگیرد و باید که شما
کنز کسب لکچول سؤال اگر نزار پرسند نوح لکچول
چیت جواب بگوید که باید نوح گرفته را سیر کند و اگر نوح
بگذرد و اگر نوح سیر کند و اگر نوح کرد و اگر نوح باشد
سین نقد طعم در میان لکچول که دارد و در میان آب بریزد
تا جانوران را و را بخورند حلال کرد و هر کسی ندانند بریزد
قیامت شریعت در دیه در دست موی کرد
اگر پرسند لکچول چند در دایره جواب بگوید پنج در دارد اول
خدا ۲ آدم ۳ ابراهیم ضمیمه ۴ محمد ص حضرت جبرائیل
۵ سخاوت علی و قلی اگر نزار پرسند لکچول چند پدر

دارد جواب بگوید چهار پدر دارد اول شیر ۲ شیر ۳
بسالار ۴ پیر ص اگر پرسند چند گوشه دارد
جواب بگوید چهار گوشه دارد اول صدق ۲ صبر
۳ رضا ۴ توکل اگر پرسند چهار گوشه اشارت بچه
هست وجه منظر دارد جواب بگوید روایت است که
حضرت نوح مناجات کرد حقیقتا او کرد چهار ملک
مقرب آمده چهار گوشه که تیرا چهار فلح ص خورنده
طوفان نشست سؤال اگر نزار پرسند آن ملاکها
چه نام دارند جواب بگوید اول عید الرحمن ۲ عید الا
سلام ۳ عید العظیم ۴ عید اکبریم اگر نزار پرسند
بابین لکچول چیت جواب بگوید فرشی است و دست
راست لکچول بهشت است و دست چپ لکچول در
نخ است و پیش لکچول اجل معلق است و در
لکچول حقیقت جمعا بلای است و کرد لکچول دعا و میان

در هر مرتبه باشد ده سال
از ده ابر و زخان پیر جلال
در ده و چون ظهور بر
که از نزار همان بر هر روز
پیر و صفه و خان با جلال
سه جان الدین موسر و انبال
در ده و شش تا صد تا
نور سلطان به مد نام باشد میر
شکر از نزار که من حقا بنم
صادق از دوده فان جا بنم
ایشان لکچول به نوح فرموده اند

در ده که اسیر بر حضرت ابراهیم بر زنده بکوه قربانی کوه غدیر
از نزار خالق رب جلجل او در جبرائیل و کفایت حقیقت
سلام میرساند و میفرماید که شما را تورا قبول کردیم و این
کوشتن را بجا آورده نوح باشد ابراهیم نوح و در دایره
آمد و گفت قسمت من چه شد ابراهیم خون او و رحم او را
بدیای بخشند و خون مرغان و علش شد و تخم او لکچول
و روایت دیگر میفرماید در هر حضرت ختم آسمان شرف
شدند به نوح لکچول که برستون مکتب معقله ساخته شده بود

از ده دادند به حضرت جبرائیل که غذا میل نماید و لایه لکچول است
اللاتین ص انکسرت و الله قیاما و قعودا و علی
جنوبیم ص یفکر و آیه دیگر و یطعمون الطعام علی
جنبه مستکینا و یکتفها و استیسا روایت دیگر از
حضرت امام جعفر الصادق ص منقول است که در پشت
دشت بزرگ هست که او را طوبی میگویند در فصل
بهشت سایه دارد مثال آفتاب که در همه جا تابد
شاخه دارد شاخ چهارم خطاب الله بر ریده ملا که از
او بخندد برید از شاخه او شاخه لکچول بنا کردن اگر پرسند
که برید جواب بگوید عزیز آتش برید اگر پرسند که تراشیده
بگوید اسرافیل ص تراشیده اگر پرسند که عنایت شد جواب
بگوید ابراهیم ص عنایت شد روایت است که پادشاه این
از نوح حضرت جبرائیل آتش آورده اول زلفه خند و در
افند و بوم اکثر سراسر خندد و پنج ساعت در کعبه

۵ سید نور الدین ^{۱۰} کبکناش و ^{۱۱} کن الدین مسعود
۸ سلطان علی بنک پورش ^۹ زند پیر ^{۱۰} شاقاسم
النوار ^{۱۱} آ سلطان میر عبد طوف ^{۱۲} آ سید بار و ^{۱۳}
۳ شاه مرتضی بهقانی ^{۱۴} آ بابا محمود ^{۱۵} آ بابا علی
همدان ^{۱۶} آ پور بار و ^{۱۷} آ آ حضرت ^{۱۸} سلطان کرگز پیر
روانده امام جماعت جلای بکو در شریعت مرتضی علی
در طریقت حقانی و در حقیقت خاوند کار امام دایم
در شریعت امام حسن و در طریقت کبکناش و ^{۱۹} در
حقیقت شاه ابراهیم امام بهم در شریعت امام حبیبی
در طریقت لعل شهباز قلندر و در حقیقت بابا یاکار
امام جمال در شریعت امام زین العابدین در طریقت
شاه جمال بجز و در حقیقت خوت بار امام بهم در شریعت
امام محمد باقر در طریقت شید محمد و در حقیقت سید
بولو نا امام ششم در شریعت امام جعفر القطار و در طریقت

طریقت شاه شهاب الدین و در حقیقت دوده حبیب
امام بهم امام محمد کرطلم در طریقت زکال رهنا و در
حقیقت پیر اسمعیل امام ششم در شریعت امام رضا
سید و امام بهم امام محمد تقرر در طریقت شاه محمد تقرر
و در حقیقت پیر یحیی کنور سوره امام بهم امام علی القنبر
در طریقت برف علی و در حقیقت عبدل نازار امام
باز بهم امام حسن عسکر در طریقت میر ملک و در
حقیقت پیر سوسو امام و زلحم در شریعت امام محمد
در طریقت حقانی و در حقیقت بار زنده امام کفنه شد
سلطان کرگز پیر و روانده کلام مجید طریقت کرام است امام محمد
جلای بکو اول تن خود را بجای کسای کن کردن است
مؤمنان قبل ان مؤمنان نظم کر ز خود بگذر بقایای
کرگز پیر عطا بابی هرگز موزاد و دیگر نه میرد
حضرت پیر زنده پیر خوشی علی فاطمه و اسم طریقت زکال و اسم

بکول لغز حلال اگر پیرند بکول چند بنه و در جولا
بکو سیده و شصت و شش بند دارد بدلیل آنکه
کثر نوع سیده و شصت و شش بند داشت بکول ششم
آنت و استخوان بند فقر است اثبات بکول
ارید در بیاد شهنشوزین کوش کن سکندر شد این بن
از قضا و ز خلیل خدا خان کعبه را نور سنا
نور چشم نور شوی پیشه دست پایش به بست فرج کشید
نام بر سر شریعه ظاهر کوفه در سیده از بار
معباشه قبول این درگاه کوفه را بر شریع نامه
نوع کرز کوفه حضرت شاه خونی بخش پیرخت مدبره
خونی و لعل کشت با جان تخم کشت برتن فقیران
ایست ثبات بکول ناله مانده از حضرت ذبیح الله
بدلیل آنکه پیر
و یطهعون الطعام علی حیثهم مسکینا و یتیمًا و اکسها

سؤال اگر نرا پیرند چهار پیر شریعت و ^۱ پیر طریقت
و ^۲ پیر حقیقت و ^۳ پیر معرفت کیست جواب بگو
اول مؤثر ^۴ عبس ^۵ داور ^۶ محمد صفر ^۷ چهار
پیر طریقت اول مولک ^۸ امام حسن ^۹ امام حسین
^{۱۰} امام زین العابدین چهار پیر حقیقت اول جبرائیل
^{۱۱} میکائیل ^{۱۲} اسرافیل ^{۱۳} عزرائیل چهار پیر معرفت
اول امام محمد باقر ^{۱۴} امام جعفر القطار ^{۱۵} آ امام موسی
کاظم ^{۱۶} امام رضا شریب کر پیرند هفت ولی
کیست جلای بکو اول سلطان مؤثر ^۲ سلطان ابراهیم
^۳ سلطان محمود قنور ^۴ سلطان نوید ^۵ سلطان
سجده ^۶ سلطان سیده صد بیکر ^۷ سلطان محمود باطلی
اگر پیرند پیر هفت سلسله کیست جلای بکو اول محمد بن
عبد الله ^۲ مولک ^۳ ابراهیم ^۴ شافعی آخرین جمعه

که در روز رسیده تا باب و دوم سخن میفرست بدین کار نشانی
 بدین آیه که هر ^و وَاِذَا خَلَقْنَا الْجِنَّ مِنْ لَآهِنِمْ اَمَّْا لَيْعِينُمْ
 از این معنیست نظم از زبان معریف ما را بود که در آیه
 کنج معنی است برین کنجیم به آیه که کنج معنی در حقیقت نظر از آیه
 را که ما را در حقیقت کار را نشان داده استیم در باب
 شوق پرورش و از دست بدین آیه که ^و وَصِفَانِزْنَاهُمْ
 بیفوق بین معنی جبر شوق نور صواب سر
 از شر معلوم بود به معنی هر که جام شرب تو نوشیده
 فانی که در کفر از این جام بگشت عیارت و بدست
 در وید زشت بدین آیه که ^و وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى
 جنبه مسکینا و یتیمها و آنست برین معنی
 عاشقان که برین یکدگر کنند عینی هم بر عینی هم کس نه
 هر در در رخ هم باشند هر در کار فکر هم باشند

پنجم حاصل عبودیت بطایب خدمت است بدین آیه
 وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَبَى الْقَفْصَ عَنْ الْهَوَى
 فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى برین معنی
 نفس که در زین فانی نشین من بیان کردم سکون ملکوتی
 از مقام کفر شریف بهشت نفسی آیه زین برگزینش
 ششم از دست است بدین آیه ^و فَعَلِمُوا الصَّالِحِينَ مَعَ قِسْمَتِ
 از دست برین بکن رخ برین نانه یقین در پل هم چون کس
 هفتم دانند که بر آیه حساب عمل خود کرده زشت بدین آیه
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالْعَقْلِ إِنَّ
 اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ برین معنی صبر و عاقل به آیه که
 تا تو از جمیع صابران باشی که تو را صبر صابر برین
 از شما طلبی که در آیه ^و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالْعَقْلِ
 بدین آیه ^و تَوَحَّجْتُمْ لِحُجَّتِكُمْ بَصُوحًا برین معنی

تو که در کار در این خداست تو به در راه به نرسد حق نشانی
 هم ^و اِنَّمَا اَسْرَأُ اِلَى الْاَوَّلِ بدین آیه ^و اِنَّمَا اَسْرَأُ اِلَى الْاَوَّلِ
 شیطان یقول که که کن ^و يَكْفُرُونَ برین معنی
 ارادت نذر عمارت بخور ^و سَجَّوْا كُنْزَهُمْ تَعْلَنَ لِكُلِّ فَوَّارٍ
 در هم بآب قلمت بخیر کرده زشت ^و الْقَنَاعَةُ كَرِهَتْ لَقَنِصَّةٍ
 قناعت پیشه مردان را دوست ^و تَلَذُّوا بِالنَّاعَةِ بِوَدَّاهِ
 باز هم در تغیر محبت که در حق است بدین آیه که بر
 قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يَجْعَلْكُمْ اَشِدَّةً
 محبت مقام الامر بود محبت به از پادشاه بود
 محبت نه به تا با هر بود محبت به از پادشاه بود
 کلام در از هم آید در نشانی است بدین آیه ^و وَلَا تَبْتَغُوا
 مِّنْ دُونِ اللهَ فَانْقَلَبْ يَاسُوعُ مِّنْ رُّوحِ اللهِ اِلَى الْقَوْمِ
 الکافرون برین معنی یک فقره عنایت ^و اَللّٰهُمَّ
 بهتر فرستار پادشاه هر ^و سَوَّلَكَ لِكُلِّ شَيْءٍ

آیه سجده که نام است جواب کبر اول خدا را سجده برین
 عَزَّ رَبِّي الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّي الْمَغْرِبَيْنِ كَمَا بَيَّكَ الْاَوَّلِ
 رَبِّكَ اَلَّذِي لَا يَأْتِي وَلاَ قَالَ لِيْلَا اَكْذِبُ اسْجُدْ لِيْ اَلَّذِي
 سَجَدَ لِيْ اَلَّذِي لَا يَلْبَسُ اِلَيْهِ وَاسْتَكَبَرُ وَكَانَ بَيْنَ الْكَلْبَيْنِ
 سَجَدَ دُونَ آیه شما هم فی وجوه هم من آیه السَّجْدَةِ
 لَاللهِ اَلَا اللهَ حَقًّا لَاللهِ اَلَا اللهَ اِيْمَانًا وَصِدْقًا
 لَاللهِ اَلَا اللهَ جُوعًا يَا وَرِثَةَ سَجْدَتِكَ يَا رَحْمَتُكَ
 وَرِثًا سَجَدَ آیه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
 جَدِّهِمْ وَاصْبِرْ لَيْلَتِكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
 سؤال اگر بزرگترند که برین از کجا نام است جواب کبر
 در وقتیکه حضرت آدم از بهشت برین کردند که بکنان
 سحر پیشی او بود و دست بر او نهاده بود چنانچه حال سر
 خازن در نداشت و که در دست برید داشت از و کبر برین معنی

سرافقاد و حضرت آردم در بر پنج و عقب ببرد و بدینا بده که
 از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه علیه السلام گفتند و گفتند آردم
 توبه بیا حضرت غفور غمد کن و تا فرغانه کن و حضرت
 آردم عرض کرد یا حضرت از کجا خوار رسیده فرمود حضرت
 سفید باد اکست یونیکم قالوا کلا زمان از خدا تعالی
 رسیده که آردم بیا حضرت غفور غمد کن که تا فرغانه سر نیزه
 غمد کرد گفت تلم و ملت ندادم جبر آید فلان در دست حضرت
 کرد و حضرت تلم کرد که بر سر شک با قوتی گذارند در
 آسمان چهارم ^{۳۲} فود قال الم اعهدا لیکم ما یبئ آدم
 ان لا یعید و الا یطغان ان لا یکم عد و مبئ^۹
 بار عده کرد که دیگر منافع و شیطان نکند و فلان سر نیزه
 از خدا عز و جل بجبر آید یک شش چشم از کوفه غمد شد
 آوردند تا بیدند که آردم لبقت و این آید بر لغو اندند
 با قهقار ذوالالبطنی الشیطان انک اللاتی لا اله الا هو

بعد از آن حلول بیاوردند و شصت کردند و فلان حلول
 از بر حلق برداشتن حکایتیکه میان سبتی آردم دادند
 عقیده آنها در شصت است روایت دیگر میفرماید که
 جناب امیرالمومنین ع در وقت درازنده سالک و یازده ماکر
 بوزند که از او حاجت از کمر بر میدهند آمدند و حج و طاعت
 میخوانند که باران بارید و زمین لیستاد و جبر آید از
 حضرت عزت نعم در رسید عرض کرد یا رسول الله صم
 خلیفه سلا مت میرساند و سفیر فایده سز که نزد یک طایفه
 در این مقام امامت بر جناب امیرالمومنین سلام کن شلم
 نمودند چرا که در او خدا تعالی صیر نیک کرد و حضرت رسول ع
 فرمودند یا خاجه آید آید آنچه از خدا تعالی فرماید اجرا آورده
 میفرماید بر سر منبر بیا بده و خطبه بلفظ بیخ بخوانند
 که آسوده باشی جناب امیرالمومنین ع را چون جان شیرین در
 بگرفت و در بالا منبر سر از یک پیراهن بدو آوردند و بلفظ

مفسح فرمودند که لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 روح و کف در سر و عینک منیر چون ابو جهم بلعوث
 منکر شد و عرض کرد لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 نبول نیست المده اندر طالعکم القلا بهت بعد خلق
 دیدند که تن بقی و تن و طه هر دو یک است همان دم حضرت
 رسول ع که طه لبستند و دست طه را گرفتند و زن آید
 خواندند ای اللاتی یابو یونک ایما یابو یونک الله
 یما الله قورق ایما یابو یونک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 نفسیه و من و لک ایما عاهد علیه الله کسب و یابو
 اجر عظیم و بعد از آن صدرا حاکم ما شاء الله
 بجا آمد از خلق بلند شد و مولد کس لک لک لک لک لک لک
 اقله سلمان آ ابن صخر آ بلا حبش و دیگر یونکر
 بتمان حضرت سلمان با شاره حضرت مولد لک لک لک
 آ آی بلال آ حسان حضرت منصور آ ابو عبده عبدالله

ه سمیل و در سر و داود و لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 آ ساهم آ ساهم آ صیوف آ ابو در ط آ آ ابو
 المعین آ آ جواد و رفقا ب بعد از آن یکست سات با یونکر
 و چنگال میباز کردند و مولد در خطا حضرت نقیم کردند
 و دیگر کف طه خلیفه و جانشین رسول الله میباشد
 و چون کالاف دست دادند و با قبر میرند از بر خلیفه حضرت
 بولایه ما فرستادند امیرالمومنین ع یک نفر از از خلفا کس
 خود به مدینه فرستادند تا وقت بهجت رسول ع سلام
 گفتند که روح عراق عرب باشی و آن که بر بند را بجهت
 سلمان دادند که نام او شقا بود و از حقه کعبه بارت شما
 که شقا را با بیتی راه ببر طه بشت و مولد لک لک لک لک
 بشت و این لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 لامست بقورق قسمت کردند او را نفوس شما کویند
 و شقا دو کون بسیار بکبر بخانه و دیگر نفوس و لک لک لک لک

کره بنام امیر المؤمنین است و آنکه نوافست کره بنام خدا
یعنی است عقیقه کند و کره بند اول بنام خدا دویم بنام
امیر المؤمنین بر بند و کس ازین در کس بسیار و در
میان وارش مقدار عقیقه بالا که میل خوانند تعقیب باید سه
قدم سر بخار شیخ پیش ایستاده باشد قدم اول بنام خدا قدم
دویم بنام رسول الله قدم سوم بنام جبرائیل و باید در گفت
نار بخواند و کس از حضرت آدم بخواند و دعای است
اَللّٰهُمَّ اِنْفَعِرْ لَنَا وَاَوْدِدُ الدِّیْنَا وَیُجِیْعُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
اَلْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ اَلْاَحْیَاءُ مِنْهُمْ وَالْاَوْتَاتِ اَلْمُسْلِمِیْنَ
الدُّعُوْلِ یُجْعَلُ بِالْاَحْسَنِ اَلْاَجْمَعِ چون بر سر
بخار و نشند اولی کاران طریق بخار آورد دویم قبول کنند
بعد از آن مشغول شود و کس بر تن و در وقت شکار از وقت
چهار آنکشت را ز پر شده بگذارد سه قدم باز نهد و نام امام
معشوقان را بخواند و نام نقیبان را و کس بده کاران را بگذارد
تحلیل و فایده بخواند باز پیش رود شش بار بر او در ارضه
مرشد کامل بیان فرزندان خود بدهد اول بنام پدر و مادر
دویم باید بطریق عده کند و با فرزندان او عده کند و ششم

نصب نامه بر در مدرسه

در کتب نقل از علما طالب قطار علیا میرد آقا سید حمید خان
قطار علیا طالب خوشحال علیا میرد آقا سید سعید جان
خوشحال علیا طالب بحر علیا میرد آقا سید حمید بحر
بحر علیا طالب علیا میرد آقا سید مرزا طالب علیا
طالب بر علیا میرد آقا سید نصر الله بر علیا طالب کرم
علیا میرد آقا سید مرقه الله کر علیا طالب غلام علیا میرد
آقا سید کور غلام علیا طالب محبت علیا میرد آقا سید حسین
محبت علیا طالب خوشحال علیا میرد پیر شایسته خوش
حال علیا طالب کنک علیا میرد سید کمال الدین کنک علیا
طالب محبت شایسته که میرد سید نور الدین محبت شایسته که ط

طالب میان خا کر میرد پیر کر میرد میان کار طالب جانب میرد
عبد شال جان طالب حقایق میرد شایسته عبد الرحمن عبد بخش
حقان طالب نور مال میرد شایسته عبد الوهاب نور مال طالب
نور کلال میرد حضرت کاتب شیر نور کلال طالب سراج علی
میرد شاه جنید سراج علی طالب سوخته علی میرد شایسته عبد الرحمن
کبیر سوخته علی طالب جبهه علی میرد شایسته عبد الکرم کلال جبهه
علی طالب مبار علی میرد سید نور الدین مبار علی طالب مبار
علی میرد حضرت سید محمد واد علی طالب کنج علی میرد سید ابو
سعید کنج علی طالب مقصود علی میرد شاه محمد قوس مقصود
علی طالب پیر میرد حضرت شایسته سلطان سید جلاد الدین
جبهه روبرو آقا سید حمید شایسته جلاد طالب شایسته جلال میرد
پیش میرد سید ابراهیم کرم شایسته جلال جبهه پیش طالب
شایسته جلال میرد سید جعفر شایسته جلال طالب شایسته ابراهیم
میرد آقا سید ابراهیم شایسته ابراهیم طالب ابراهیم شایسته عبد الله قاف
میرد سید محمود شایسته عبد الله قاف طالب جلال علی میرد سید

احمد چرافعلی طالب دوست علی میرد سید عبد الله دوست
علی طالب کلک علی میرد سید علی اصغر کلک علی طالب
قادر علی میرد سید جعفر قادر علی طالب ارسل علی میرد صا
الزمان ارسل علی طالب کلک علی میرد امام حسن شکر
کلک علی طالب صابر علی طالب
تاج علی میرد امام محمد انقصر تاج علی طالب بنای علی میرد
امام رضا بنای علی طالب رفاقت علی میرد امام موسی کلانم
رفاقت علی طالب برق علی میرد امام جعفر انصاری برق
علی طالب کلک بنجیرا میرد امام عبد باقر کلک بنجیرا
طالب سلطان قاهر قوس میرد امام زین العابدین سلطان
قاهر قوس طالب وده مدنی علی میرد امام حسین دود مدنی
علی طالب سلطان محمود پای علی میرد امام حسن سلطان محمود پای

طالب مولانا علی مرید مدد نذر جناب پیغمبر مولا نا علی طاب
 مسکاه رب العزت پیغمبا من و الله اعلم بالصواب
 شوال اگر تو را پرستد که بر در دروازۀ بهشت هر نوشتی بگوید
 لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله وصی رسول الله
 والحسن والحسین وانا طایفه امیر الله وعلی بعضهم لغیر الله
 به چنگ بستن یا رضم الزاجین اثبات چهارده خاوریاره
 بد آنکه از مولا علی و رطفین و روضه منی جارشده و صلبین
 که جناب امام حسن و که حضرت امام حسین و رطفین یک
 کمال این زیاده را که شیخ حسن بهر کمال انا حسن بهر کمال و رتن
 جارشده که حبیب بگویند که عبد الوحد بن زید انا از
 حبیب بگویند که جارشده و از عبد الوحد بن زید شیخ حسن
 جارشده مجموع چهارده خاوریاره که انا خاوند فیصل بن زید
 اول حبیبیان ۳ طیفوریان ۳ کرفیان ۳ سقطنیان ۵
 حبیبیان ۳ کارزانیان ۳ طوسیانی ۳ نوریانی ۹
 سرور و ریانی و خاندان اول که بعد از حق تعالی میسر
 دین عالم صالح منقرعونند و حبیب بگویند از آن جمله چهار
 نفر را رشارد نود و اسمها آنرا اینست اول سلطان
 بایزید ستارمراس شیخ فوخته ۳ خط جرح ۳ داد
 طایه حبیب بگویند هر چهار نفر را جلوت امر نمود که خود را
 حبیبان نامند و حبیب آباء و بعد از خود نروند و همیشه
 مشغول بکار حق باشند و با خلق آمیزش نکنند و بجز این
 و افکار و روزی به نماز یک هفته به یک ملائکه خود افکار
 نمایند تا فتح همه بلاد بشود پس هر چهار نفر نیز تا مدت
 دراز ده سال در کوه و بیابان بکار حق مشغول بودند و در ده
 روزی بزرگ و در پیش ایشان این نوع بود که شخص در مجلس
 ایشان حاضر میشد و فتوح سارده او را قبول نمیکردند و
 همیشه در وضع بود که یک هفته با دو هفته یا سه هفته با چهار

هفته یک روز از خرافات اظهار نمودند و اگر چنانچه بهم میرسد آنهم
 سرعوت میکردند و چهار پادشاه همیشه حاضر بودند بزرگ
 ایشان و تا عهد حبیبیان این نوع میباشند اینجا خاوریاره
 دیکم که طیفوریان باشند که سلطان عاقبتی بایزید ستارمراس
 بایزید ستارمراس حبیب بگویند تربیت از حبیب بگویند
 یافته بود و خدمت امام جعفر الصادق رسید بود و چهار
 نفر بر شیخ طیفور شده که خدمت از سلطان بایزید ستارمراس
 گرفتند و خود را طیفوریان نامیدند و خدمت بایزید چهار
 نوع ^{که} اول خرقه عکله یاره دیکم خرقه ملار شیخ تیم خرقه
 خشت یاره چهارم خرقه زنار صوف و خدمت خشت یاره را
 شیخ محمود اختیار نمود و در پیش ایشان بطریق حبیبیان میباشند
 که خدای ^{بزرگوار} و شیخ محمود که خرقه امام خلیفه داد و طایه بود
 و خلیفه حبیب بگویند و در بزرگوار بود که چهل حج گذارد
 بود و جمیع عمرش در میان جناب علی ابن موسی الرضا بود و خدمت

فقیر را از خدمت گرفت و در خدمت امام جعفر است از آنکه چهار
 بغداد و شیخ معروف و خلیفه داشت اول سر قاطر
 دیکم شیخ بران الدین و این دو نفر را کرفیان مینامند و
 نصب پیدا از خود دو کرد کردند بگویند که کور بختی را
 دهند و بعد از سه روز یک از ایشان از خلوت بیرون میآید
 و ده خانه را که را میبیند و روزی میگرداند انا یا صبیحه
 و عاقله پیشما ایشان را حاصل کرده بود و چشم و لایع
 و شیخ بزرگ و منظر ایشان از خدمت ناخوش الاثر افتادند
 و که خود دست مرید ایشان شود بخدمت و دل رسانند
 و خاندان چهارم اینجا سقطنیان میباشند شیخ سر قاطر
 خلیفه معروف بود و دو و خلیفه داشت که شیخ مراد که
 شیخ حبیب بعد از که ملک زمان بود و سلطنت که گذارد
 آمد و شیخ سر قاطر شده و در و ایشان بگویند که گذاردند

بر صفت شکر کم کرد و از او بخواهید جدا کنید و از او بخواهید
 قویست الشکلی و قطب تابه و محبوب سبخت میر میران شا
 شیخ نجم الدین رسید و اگر بخواهید با شما از طرف پدر شما سیه
 بامام حسن میرساند و از طرف مادر بامام حسن میرساند و
 خواهر ابو کبر و چند ابتدا خرقه میباشند و ریش ایشان
 اینست که در سماع روزه و دیگر طریقی میباشند و هر چه از نفع و
 ضرر بایشان رسد نعمت دادند و رحمت شما را در وجود
 دیگر نیفتند فاصنع الله فاعلموا **چهارم** خانه و ده و ششم
 بفرو ریسان میرسانند و شیخ نجم الدین فرزند شیخ علاء
 الدین فرزند مراد و خلیفه چند بغداد برویدند ابتدا فرزند
 و سرور ریسان اخوت داشتند و همیشه در جاهای و ریاضت
 یکسان بودند افطار روزه بعد از یک ساعت یکبار افطار هر
 نمونده و نان جو و سرکه سه نفر میخورند و نظیر ایشان هفت
 بود سه نفر میخورند بشاهها بحق میرسانند و بعد
 چند روز و بر کول را خدمت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب
 سرور فرستادند که بر بید خدمت شیخ و شیخ را قبول کنند
 که شیخ وجه الدین ابو حفظ ابن شیخ عمر که او مرد ریوان
 بطرفند العینی از مشرق تا بغرب لاطه میکرد و مشرق غیرال
 در تصرف خود داشت پس هر سه نفر بخدمت وجه الدین
 بعد از اوست شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سرور در میان آن
 شیخ علاء الدین طوس را خلافت داد و فرمودن شاه بروید در
 مشرف و سیدگان خدا را بطلب دعوت نمایند و شیخ نجم الدین
 سرور در فرمود بر خود طریقه که نام شما الدین روشن خواهم
 شد و فرمود شیخ ضیاء الدین بعد از اوست در مقام جیب
 المعجب شیخ نجم الدین که از اخلالفت داد و گفت شما را که از
 و شما یگان روشن هستند و از آن روز خانه و ده و فرزند یکسان

پوشش اختیار نمودند و صاحب الامر و قائم اکمل بودند بعد از
 روز افطار می نمودند و همیشه بخاوت غیبت بکر حقیقت غفلت
 بودند و خلافتی در ملک رفعتی از سر آید و در اندام میگویند
 بفقر آید و در **چهارم** خانه و پنجم چندین میباشند و شیخ
 چند بغداد در شیخ تن را ارشاد نمود اول خواهر عثمان مغنی
 دقیم خواهر نجم الدین فرزند شیخ خواهر ابو طه رود بارسا
 ابو کبر شاهر شیخ ابو طه کاتب دقاق و چنان با تغافل آست
 بودند این بزرگواران و از ارشاد کرمان ابو صفیه کوفری بودند و
 دست از دنیا کشیدند و جاهای نمودند و قائم روز **چهارم**
 و پنجم یکبار افطار می نمودند و خود را چندین میباشند
 و نصیحت آید و از خود دور کردند و شهر را خود را ترک کردند
 شیخ چند ایشان را خلافت داد و خرقه در ریش داد و رسد
 در پیش ایشان ابن نوع بود و فرستاد ارشاد شدند چهل روز
 چهل روز بدین خرافا افطار می نمودند و ملک بهر شیخ
 میشد و کاسته شیخ از برابر ایشان می آورد و می گفت بفرمان
 حقیقتی است بقولید که به غیبت و جلال من که افطار
 نمایند و همان ایشان تا مدتی قصاصت را نه شده بودند
 هر چه می گفتند همان میشد و بعد از خلافت مدتی در حال
 هر چه میرسد بفقر آید و در **چهارم** خانه و ششم یکبار از
 میرسانند و خواهر اسحق کارزانی پادشاه بود و پادشاه
 گذاشت خرقه در ریش پوشید و میرید خواهر عبد الحقیق
 شد من بعد خواهر فرمود اسحق اسحق بر و طبل زنی آواز
 قیامت میرک از ریوان تو پیوسته گان صاحب طبل و علم
 هستند قبول نکرد و نه گفت شیخ او را در خلوت طلبید و
 ارشاد نمود و همیشه در ریاضت بود و خود را در ریش ایشان
 این نوع میباشند **چهارم** خانه و پنجم بر طویان میرسانند و
 خواهر ابو کبر شاهر که خلیفه چند بغداد بروید و خلافت شد با بر

بدین آید **رحمته** خانه وارده نهم سردر دربانست و خطبه
 جنبه بقدر که خطبه خطبه ابوطی رود بار بود و شیخ
 ضیاء الدین و شیخ نجیب سردر در بود پس از ادا شدن
 حق در آن دو سال بوقت انتظار داد و در یک حق مشغول
 شد و محمل روز نفس خود را آب نداد تا مدت شش سال
 طلب نرفت و در آن قبله نگریدند و نظر ایشان از عرض تا
 تحت الشرائع و در آن ایشان تا در آن قصار شایسته بود
 و هر چه میگفتند همان شده که بخانه وارده ایشان آمد و
 پیوسته بر هم رسانید و هر چه خود رسید و چون فقر را توکل
 دادند شیخ ضیاء الدین و از او شیخ ابوطی رود بار و از او
 با ابوطی کا تب قاق و از او شیخ شهاب الدین و از او شیخ
 حمید الدین و از او شیخ صام الدین و از او شیخ طاهر الدین
 و از او شیخ بهاء الدین و از او شیخ صدر الدین و از او شیخ کن
 از

الدین و از او شیخ محمد و از او شیخ برهان الدین و از او شیخ
 کبیر و از او شیخ بهاء الدین و از او شیخ قائم و از او شیخ
 کبیر رسیده من بعد دولت میکند شیخ خانه وارده که بعد
 الواحد بن زید پیر شدند اول زیدیان و دوم باضیان هم
 ادیهیان چهارم جمیلان پنجم چشتیان و خانان اول که برین
 برسانند شیخ قتل را نشان داد و کردید اول عبد الرزاق و دوم
 عبد الدین عوف و این هر دو در خلیفه بودند و حافظ کلام
 بودند و ایشان هر دو خواجه عبد الواحد شدند و بد نصیب آید
 و اجازت گرفتند خود را ترک نمودند و پیشتر در جاهای بودند
 و دیگر حق مشغول بودند و انتظار روزی بعد از شش روز یا ۴
 روز یا پنج روز انتظار میجوید میکردند و گرفتار میاوردند
 بفقرا میدادند و زندی پرورش اختیار میکردند و هر که ایشان را
 میدید به جسدی طالع میبشید و در حفظ تربت العالمین بودند

و سلیم طلب بودند و از کسر شش هم نپرسیدند نه توانست
 قدم بپوشد و حافظ کلام الله بودند علم بر کمال داشتند و
 همیشه در جاهای بودند و ترک خانه کردند و طریقت و
 سکونت اختیار کردند و توفیق او را میر میگردید **رحمته**
 من بعد خانه وارده یازدهم مذکور با باضیان پیر شدند و خطبه
 فضل ابن ابی نصر و ایشان و خطبه داشتند اول شیخ
 عبد الله و دوم سلطان ابیهم الجعفرین و دیگر عزیزان
 ابیاض کوفیه و سند روش ایشان اینست که همیشه تنهار
 تجزیه باشند و در آن خانه و فرزندان و قبیل کبریا پدید آمد
 همیشه در شقت میگذشتند و جان نگویم پیشتر و خرد پوش
 بودند و دیگر سواد نیکو کردند اگر غیر طلب چیز میسر میشد
 دیگر ایشان انتظار معجزه شش روز به شش روز می نمودند و پیشتر
 با خلق نیکو کردند و اگر موجب پاک ایشان را اختیار میکرد اول

باید بجزر باشد و هر چه ملک و دولت دارند باید بفقرا
 و سالکین بدهد و فقره فاقه اختیار میکردند و زنی و فرزندان
 بخدا سپردند و در آخر ایستادند و در دکل اسوی الله
 دل میخواستند نگاه میر میبشیدند و سند در پیش ایشان این
 نوع میباشد **رحمته** خانه وارده دوازدهم ادیهیان است
 و سلطان دهم الجعفرین و خطبه داشت اول خلیفه عبد الدین
 دوم خلیفه جدید بقدر روش خود ادیهیان میبشیدند و خطبه
 آباء و اجداد خود را ترک نمودند و سند روش ایشان این
 نوع میباشد و در سفر و حضر و در هر کجایی و طبع اگر کنند
 و هر چه از نجیب قوی میر میبشید از بر آنها بفقرا میدادند و شش
 لغه خودشان مجوزند با اهل شایسته پیش نیکو کردند و هر که میر
 ایشان پیشند اول باید در خود پاک کنند آنکه میر میبشید
 و طریقه ادیهیان این نوع میباشد **رحمته** من بعد خانه وارده

سیر ز هم سرور و دیان بسیارند و سرور در دو خلیفه داشت
اول شیخ عبد الله در نیم شیخ فتح الله و روشی ایشان این نوع
بود که در شهر و دیو و ده مسکن نگنند و در بیابان مجترب باشند
و گاه دختر میخریدند و دلیل نماز با وضو بودند و نماز با وضو
دل میکردند و کرد و دنیا فیکر نداشتند و روزی داشتند چهار روز
با شیخ روزی انتظار به گناه دختر با سبز رنگ یکت میخوردند و دل
ایشان مری و صغر شده بود و دل ایشان بینا شده بود
و هر که بخانه ولایت ایشان میرسد پیشد باید و نیز همین روشی
داشتند باشد ^{است} که خانه ولایت چهارم به چشتیان میرساند
و شیخ علی در بنور قدس الله سرور ابد سجون چشتی را کرد و به
شیخ علی در بنور شد و خلیفه گان چشتی را چشتی کردند و گفته
و خلعت و خرقه پوشیدند و از آن روز جواهر گان چشت
خوانند و ایشان شیخ را خرقه پوشیدند و اول خلیفه ابو کاسی

دویم خلیفه احمد ستم خلیفه ابو شام چهارم شیخ ناصر الدین
ابن ابو یوسف نجم خلیفه قطب الدین چشتی این شیخ
من را خلافت دادند و گفتند که شما بروید و شهر ر
فریه مسکن کنید و خلق را دعوت کنید و در دراز خلیفه
نگرانید و هر چه از عقیقه میرسد میل میکردند و کرد و دنیا
نیکو کردند و همیشه در ریاضت و جاهل بودند و فقر
و فاقه اختیار کردند و صحبت با غریبان و مسکینان و پیران
میکردند و فقر را تقطیع نمودند و غریزان را درست فقیر
جاری میدادند و دست غریزان را میبستند و طعام از دست
خودشان طنج میپختند و بفقر آیدند و در هر کار از خود
کام چشت صاحب طیل و علم بودند و نظای ایشان از شیخ
تا تحت القرائات در هر نظر میکردند و بحق میرسانیدند
و دلی ایشان از دنیا بر شام بود و دیگر میرایشان میشود

همین روش در دست داشتند با غریب بعد بر پیشور و اول پیر
الکلی که نیکو چایا چشم او را شتر شور و مطلوب اول
قبول کرده و از شاد و شاد پس از دست که هر که این چهارده
خانه ولایت خود را صاحب میکنند و نیز همین روش در دست
داشتند باشد که گفته شد و ^{است} و در بیان فواید نور نماز
همین قدر دانسته باشی که از نور نماز شست و لشک جابر
شده است اول حقان پادشاه شاه حسین و رفی
۳ مؤخر و انشال ۴ شاه عبید ۵ جمال الدین ۶
مقصود خان ۷ شاه جنید ۸ بورانی و لیکن
خلیفه و جانبین حقان پادشاه میباشند و از خود حقان
بشدت لشک جابر شاد است اول جان ۲ جانبکان
۳ نور سلطان ۴ عبید الرحمن ۵ کربال ۶ اسلاف
نمال ۷ دوازده گشته ۸ مادر بریند شادین پناه و لیکن
خلیفه و جانبین و جانب جان میباشند و از خود جان چهار
۱ کاس جابر شاد است اول مقصود خان ثانی ۲

۳ بهر وزیر خان ۴ بطور ۵ مباحث که اسم شریعت
اورحم شاد میباشند و لیکن خلیفه و جانبین مباحث میباشند
از خود مباحث چهل و یک جابر شاد است اول محمد شاد
نمال که ۲ خلیفه ۳ شاه قلندر ۴ شاد ^{است}
و لیکن خلیفه و جانبین صحبت نمال که میباشند و از خود
صفت نمال که ^{است} چهل و یک جابر شاد است اول لکر شاه
۲ عارف حسین و لیکن خلیفه و جانبین لکر شاه میباشند
و از خود لکر شاه و لیکن جابر شاد است اول غوث خان شاد
۲ نور سلطان و لیکن خلیفه و جانبین خوش خان شاد
و از خود خوش خان شاد ممالک جابر شاد است اول صحبت
عائنه ۲ عارف حسین ثانی و لیکن خلیفه و جانبین
و حبیب شاد میباشند و از خود صحبت شاد ^{است} چهل و یک جابر شاد
است و لیکن خلیفه و جانبین غلام علی شاد میباشند
و اسم چشتی ^{است} و از خود غلام علی شاد است اول
و از خود غلام علی شاد و از ده لکر جابر شاد است اول

میرانشیدا ۲ میرزاصادی ۲ میرزا وحش ۲ سید محمد
 ۵ شوقعلی ۲ کرعلی ۲ ضیعلی ۲ صبی
 علی ۴ مدعلی ۲ مدعلی ۱۱ سید صبر ۲
 ۲ شمشیرعلی ۲ لیکن خلیفه وحاشی کرعلی
 میاشد و از خود کرعلی چهار تنک جبار شاست
 از اول برعلی ۲ رهرعلی ۲ سید صفرعلی ۲
 شمشیرعلی ۲ لیکن خلیفه وحاشی برعلی میاشد
 و از خود برعلی یک تنک جبار شاست طالبعلی
 و از خود طالبعلی یک تنک جبار شاست علمگیر
 علی ۲ و از خود بچکرعلی ۲ تنک جبار شاست
 لیکن خلیفه وحاشی خوشحالعلی میاشد و از خود
 خوشحالعلی شش تنک جبار شاست اول مقصد
 علی ۲ زوقعلی ۲ شوقعلی ۲ شوقعلی ۲ شوق

علی سلطان آباد ۵ درویش نظامعلی شیراز ۲
 مهربان کوکیرعلی شایسته و لیکن خلیفه وحاشی درویش
 نظامعلی میاشد گفته شد و شد علم
 سؤال اگر تو بلا پرسند که جماعتی از نویند با از خاک جوی
 بگو از نویند اگر پرسند چگونه جویک بر ولتر میگویند که
 جناب مولای مستقیان بدینا آمدند بحسب ظاهر جویک طلب کرد
 آن حضرت نزول شدند و لب بر لبان حضرت نهادند
 در آن دم حاضر شدند و رفتند با همان چلایم بقدرت
 حقیقی وضع حل شدند و آنرا اجماعت میگویند و بعضی
 میگویند روزی که حضرت خضر آسب بدینا آمدند تا از انکسیر
 که حضرت بست و در آنکه شدند روزی که حضرت غیال
 تمام رفتن کردند حضرت را بریزند در دست یک خورنده بود که
 اطفال داشت بست حضرت و نام و محور بود حضرت را
 درست مادر محور بود و رفتن انجام طالبه نیرش خبر شدند
 سید زکریا ۲ سید علی ۲ بجنوبی ۲ سید مقصد ۲ حلی ۲

۲ و از خود نظامعلی دوازده تنک جبار شاست اول جبارعلی ۲

آمدند به نزد مادر محور که محمد را با بر یک مادر محور احمق
 آمد که محمد را بدید محور خود را داد آنرا بردند چهل تنک کردند
 در باطل کنه کردند که بریزند و بخورند در ستر از غیب بیارند
 و باطل را بریزند آسمان چلایم و آن چهل تنک چلایم شدند و از
 آن مکان آینه حضرت را میگویند و رسما آنرا اینست اولی
 شهاب الدین ۲ عبد الله کاف ۲ نرنگ ۲
 سلطان قاضی ۵ عاقل علی ۲ رستم علی ۲
 محمد علی ۲ شاه پور علی ۲ کالو قلندر ۲
 شاه شاکر ۲ آتشکده مادر ۲ شاه کلیر ۲
 شاه کلیر غیر ۲ شاه کلیر ۲ شرف شاه ۲
 سید احمد ۲ عارف علی ۲ شرف شاه ۲
 صادق علی ۲ قادر علی ۲ آقا ۲ بادر علی ۲
 ظاهر علی ۲ باطل علی ۲ شربابل ۲
 غار علی ۲ طغاری ۲ کو علی ۲

میدان علی ۲۹ فکری علی ۲ عینی علی ۲ عینی
 مور علی ۲ مراد علی ۲ حبیب علی ۲ حبیب
 علی ۲ مراد علی ۲ جعفر علی ۲ خیر علی
 ۲۹ چرخ علی ۲ سلطان محور باطلی شاکر زین مرصی علی
 ایضا ناما حلیان بیکر اول صوفی ۲ شاکر ۲ محمد
 ۲ ارزان ۵ اوین ۲ بیع ۲ نیر ۲ عبید
 ۲ عبید ۲ زید ۲ عبید ۲ طهور ۲ ملک
 ۲ ارفو نالوق ۵ افاق ۲ اغابر ۲ افش
 ۲ افش ۲ صوفی ۲ تنور ۲ آقا تیمور
 ۲ سائیل ۲ سمیع ۲ قیمان ۲ انوش
 ۲ طلیوشی ۲ بیابوشی ۲ طلیوشی ۲ طلیوشی
 ۲ قینابوشی ۲ قینابوشی ۲ غینابوشی ۲ غینابوشی
 ۲ لولابوشی ۲ مینابوشی ۲ مینابوشی ۵ ارمانال
 ۲ مولابوشی ۲ منابوشی ۲ قینابوشی ۲ قینابوشی

۹۲۲ مهناقل ۲۲ طلائیل و الله اعلم ایچکا در بیان
 چهل ابدل اکثر نیز بنده که چهل ابدل از نورنده یا خلقت
 جلیب بگو ایشا کند روز نیز نه حامله نباشد آه نجویش
 جناب مولای عشقیان و چهل مهر گرفت و خورده حمله شده
 بعد از آن که نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه گذشت
 آن زن تعجب کرد و آنها را بر به بیابان ریخت تا اینکه
 بزرگت شدند آه نه بنده میرنده بتاریج کون نه اند
 خلق آه نه بخدمت مولا عشقیان عرض کرده مولا فرمود
 ایشان را صدقه به پدید آیشان آسوده باشند و ایشان را
 ابدل میگویند و اسمها آریا اینست آتق
 قاضی ابدل ۲۲ سرخ ابدل ۲۲ عارف ابدل ۲۲ مجنون ابدل
 ۵ میر ابدل ۲۲ حهر ابدل ۲۲ فرخ ابدل ۲۲ عبداله ابدل
 ۹ خیر ابدل ۲۲ طهور ابدل ۲۲ باقر ابدل ۲۲ نیک ابدل
 ۳۲ لطیف ابدل ۲۲ حمید ابدل ۲۲ باقر ابدل ۲۲ سارک ۵

۱۷۲ حمید ابدل ۲۲ جلی ابدل ۲۲ کلال ابدل ۲۲ محمد ابدل
 ۱۲۱ قطب ابدل ۲۲ مهناقل ابدل ۲۲ عظیم ابدل ۲۲
 شرق ابدل ۲۲ خیر ابدل ۲۲ خور ابدل ۲۲ روض ابدل
 ۲۱ زمان ابدل ۲۲ چرخ ابدل ۲۲ منصور ابدل ۲۲
 مجید ابدل ۲۲ درگاه ابدل ۲۲ شرف ابدل ۲۲ نوق
 ابدل ۲۲ سعید ابدل ۲۲ موسر ابدل ۲۲ ریح ابدل
 ۲۱۸ مراد ابدل ۲۲ عون ابدل ۲۲ غیب ابدل ۲۲
 در باب چهل سلطان اول حمز سلطان ۲۲ عبداللہ سلطان
 ۲۲ عبدالواحد سلطان ۲۲ عبدالرحمن سلطان ۵ عبداللہ
 سلطان ۲۲ پیر بابا الدین سلطان ۷ ابی اسحاق سلطان
 ۸ جلال سلطان ۹ فرخ سلطان ۱۰ نور سلطان ۱۱ آرد مار
 سلطان ۱۲ مجیر سلطان ۱۳ چنبر سلطان ۱۴ ریح
 الدین سلطان ۱۵ شاه ناصر سلطان ۱۶ نور سلطان
 ۱۷ آعیان بخش سلطان ۱۸ رستم سلطان ۱۹ اجنبی سلطان

۲۲ بابا سلطان ۲۲ معصوم سلطان ۲۲ طیار سلطان
 ۲۳ عیاز نیز بنده سلطان ۲۴ محمد سلطان ۲۵ کاظم
 سلطان ۲۶ منصور سلطان ۲۷ قاضی سلطان ۲۸
 سید محمد سلطان ۲۹ سید مولو فاضل سلطان ۳۰ میر علی
 سلطان ۳۱ شیخ شهاب الدین سلطان ۳۲ شیخ جلیل
 سلطان ۳۳ حهر بابا بن سلطان ۳۴ وکایت سلطان
 ۳۵ بابر سلطان ۳۶ ابوب سلطان ۳۷ فرخ سلطان
 ۳۸ عزیز سلطان ۳۹ فرخ سلطان ۴۰ طیفور سلطان
 ۴۱ بوجیم سلطان گفتند و الله اعلم در بیان کلانک
 جلای در بیان کلانک جلای میگویند انصاف طریقت
 فرمودند که شاه سید جلای چند پسر داشت بکلی
 اول سید علی ۲ سید معصوم علی ۳ سید جعفر علی ۴
 سلطان سید احمد که نام دارد و از همه کوچکتر بود شایسته
 از آنجا که خود بیرون رفت فرزند خود را بر خدیو شاه جلای

چو سید پوشش و لعل شهبان یافتند دلیل آنجی حضرت شایسته
 و اسم او را شایسته جلای معصوم کردار دارند و کلانک شاکل
 از او جدا میشتند و طعناوی از پیکار می شنید که خود شایسته
 سید جلای که پسر چو غریب ندیده بودند و سرگشته و تنه
 داده نه بفرزند خود شایسته و شاه سید جلای که پسر چو غریب
 جلای چو سید پوشش بودند و چو از پیکار می شنید که شایسته
 سید جلای که پسر از آنجا میگوید که خود پیر بود سلطان سید احمد
 که پیرا بر نه خدمت شایسته علی و لعل شهبان یافتند
 دلیل شد و این گفتگو هرست و حریر فقر آرد شهبان
 قلندرز با کر و خاک را و صاحبست و از دست گفتند شایسته
 در بیان نصیب نامه بخت شایسته جلای که باید داشت
 چند بخت میرساند با هم داشتیم بد آنکه شایسته جلای
 ابن شایسته علی شایسته علی ابن سید جعفر سید جعفر ابن
 سید محمد علی سید محمد علی ابن احمد محمد احمد محمد ابن

جواب بگو داشتن اسم اعظم هر روز شکر عبده نداشت
استاد کرور زنت اگر تر برینده استاد و تیکه میان تویت
چه گفت جوی کیه اِذَا فُتِحْنَا لَكَ فَنَحْنُ بَيْنَا وَكَانَ اللَّهُ
عَيْنًا حَكِيمًا اِز بر مر میان بتن این است آی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتِغُوا وَجْهَ اللَّهِ
اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ویر باید در میان بتن
و کشورن بگوید وَبَصُرُوا اللَّهَ نَفْسًا غَيْرَ لَاقِبَاتِكِ
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نبوت چهار پیر و یک پیر
پیش از آن نشر تر تمام از تنها
چهار پیر چهار تکبیر نام
پیر اول بابا آدم اسحق
پیر دوم هم سار هم نام
گفت یک پیر طایفه چهریت

پیر هم دست غافل کل
چون بجای علی لغتانه چشم
پیر چهارم دست شاه اولیا
چهار تکبیر ششم نام پیر
چهار قاریست بر طریقه یمن
چهار خدای شاه کل این چنین
چهار زهر زهر او دست مصطفی
سلاک زعفر خدای باش گفت
اللَّهُمَّ صَلِّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَالْكَافِرِينَ قَبْلَهُ وَالْقُرَّانَ كِتَابَهُ قَابِ رَحِيمِ رَسُولِ بَارِئِ
گفت من علمم طایفه است عل اَنَا مُنْذِرُ الْعَالَمِ وَعَلَى بَارِئِ
در حقیقت قاپیت مان کن چهریت چرخ چهار کوریت ناله پیچیت
هر که فاعل گشت در راه خد فاعل از خود گشت باقر از ولا
معرفت برادار داد فاعل را پس رسول با هیست غفران الله

شایسته الله سیده عبده الله ابن سیده اصغر طایفه سیده اصغر طایفه
ابن شایسته خدای فایده هر روز فایده ابن امام علی انقصر و الله علم
در میان طلب نشستن بدانکه چهریت پیغمبر خاتم همیشه
در طلب بوزنه تازان چهل سالگره بحضرت مبعوث شد
تشریف فرما شده تازان حالت در طلب بوزنه و رفت
باید بداند که وقت طلب نیستند چه آیه میخواند جواب بگو
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
و وقتیکه دوده میزند این آیه را بخوانند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
بَدَنِهِمْ مَسْخُوقًا وَلَا يَخْلُفُ عَنْقِبَهَا وَتَقْبَلُهَا وَتَقْبَلُهَا وَتَقْبَلُهَا
دوده میزند این آیه را بخوانند اَوَّلُ الْيَوْمِ الْفَاتِكِ الْيَوْمِ
و وقتیکه دوده را می کشند این آیه را بخوانند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
مُؤَيَّرٌ بِمُؤَيَّرِكَ بِالْبُؤْيُورِ فِي مَوْزُوكِ بِالْمَوْزُورِ وَكَرْطَلِسْتِ
نشست یک چیز واجب می شود برور اولی توکل آن قناعت
آه صبر اگر تر برینده که فرض دوده چهریت جواب بگو

دست اولی پاک بودن آن در کعبه تازان حاجت بجا
آوردن آن منزله خود را بشناسد تا رو بقبله باشد
و علم داشته باشد و حلم داشته باشد و حقتم شب بخوابد
ویدار بودن و در حقیقتا بجا آوردن سؤال اگر تر برینده
استاد و میان تو بچهریت جواب بگو عتق غلام در طلعت
مران اگر برینده میان چند چیز بسیار است چهریت بگو
بسته چیز که سه گانه باشد اولی صمد آیه بیست و سه
اگر برینده تعلق بکعبه دارد بگو صمد از آن حضرت حق
و بیعت از شاه مراد نش و وصیت از آن پیرانش و
پیر صمد است اگر برینده مریدان بتن چهریت بگو
اگر هزار و یک روز بعد از خدمت استاد کرور زنت و با جلال
ار از خدمت غافل نشد زنت تامل و یک منزل فقر خبر را
شدن دست اگر تر برینده که هر یک از شایسته بچهریت است

اوم از فضل کرد کار کردیم
 پدر تاجدار آن سرور
 پدر تید آن یقین سیر
 آن دگر نقد تید اسهل
 پدر تاجدار آن سرور
 با پاشاه را تو شکور
 باب نیست پید بود القاسم
 باب تخیقین بلان تر است
 پدر نامدار آن سرور
 پیشتر نام خلق خدا
 چون امامت شائان الیقین
 عالم و علم و اولی و آخر
 پدر نامدار آن سرور
 باب عابد بود حسین شاه
 که ز نظر حق باشد است چله

ان علی و لی که شیر خداست
 چهستان تیک نام شهور است
 شیخ بنی قهر انچه بنی باشد
 دیگر از هم سیاه است بدست
 رفته رفته چهستان بیست
 انباشت پنج طایفه

اقول از تاج بشوید انا
 اقول از آدم صفر است
 جبرئیل آمد از خدا مجید
 چون تاج خدا را می شد
 تاج دوزیم ز بد فرج آمد
 تو بهر سر اگر بنی جهان
 تو بهر بر سر شود لشکر
 تاج ستم نکرد کار جلیل
 تو بهر بر سر بر بر زبان
 انچه طایفه است نر از اول و ثانی
 که شده قابشی ز فرج آگاه
 بهر آردید تاج سفید
 آن سبب سرور عالم شد
 جبرئیل این فرود آمد
 تا بیای خواجه از طوفان
 تاج تو هست تر خاکریز
 جبرئیل آردید بهر خلیل
 رفود فرزند خود کین زبان

کرم از راه کریمیت خبر
 رهبر نما امر است کیمیت
 بغیر آن دلیل راه کیمیت
 صاحب تخت تاج و ستار
 هست شاه چراغ بالاسرار
 هست فرزند چشم شازمان
 زانکه بر خلق عالم آن پدر است
 انکه معش بود بجای اله
 هست فرزند شایان جلالت
 هست فرزند غیر غیر قتال
 فرزند چشمان عید الرحمن است
 انهم از سر فقر آگاه است
 هست فرزند شاه عبدالوکیل
 هست فرزند شاه قطب الدین

سلاکم چون به پیش الامام نظر
 تا تو رفتی شو کرمیت کیمیت
 اقول انکه کسی پیر یا چارست
 مخزن علم حلم اسرار است
 کل کار جبریدر کردار
 آن محیط بکار در ویران
 آن دگر نقد شاکلای است
 شاکلای نقد باقر شاه
 باقر آن شهسوار باجلال
 آنهم از راه عشرت انقال
 شاه عید کرم خلق را جان است
 چون خدا بنش با انعام است
 عبدالرحمن کرم هست کیمیت
 شاه عید الوکیل بر کرم برادرین
 قطب الدین نور چشم شایان
 انهم از راه عشرت کلین
 نور الدین شایان برورانی
 پدر شی شاه خدای کرم
 باب آنکه عهد قوس است
 پدر تاجدار آن سرور
 ان کل بوستان مصطفی
 صاحب تخت تاج و ستار
 لیک در کار کرم برادر
 نقد تید جلالت الدین جید
 باشد از انساب روشن تر
 پدر تاجدار آن دانا
 پدر تاجدار آن سرور
 سید حسین است از ره نظیم

اِنْدَانْدَنِي رُبَّهٖ نَدْلًا خَفِيًّا ^{موتواند} عا فرزند را عیال نرود که صفت
 صاحب بر بیان ناکردست تا بغیر ناستدیم بتر ^{موتواند} فکلان غائب و عیب اولاد نه
 میخورسان در آنجا حکمت نسبتش با یقین منزل چرت ^{موتواند} مگر این معترضه غافل
 که برینند تا بغیرین از کجاست ناکه الله و صفیها ^{موتواند} عفتش کس نماند جز مرد
 منزلی هم برون تعلو کدیر حاصلش به شبهه و افکار که ^{موتواند} کز وفا جان و دلست با به صفا
 کرور بر عفتش را باز که بسیم الله الحق الخیر ^{موتواند} کز وفا نبود اولوست در چه شرف
 منزلی پنجم وفا باشد وفا کز وفا بد بود احد را نبود ^{موتواند} میخوران هیچ منزل با خبر
 کرور بند مرد وفا را کر خود اولوست میخوران به نیک ^{موتواند} در وفا را در کسیر شکر
 کرشور از هیچ منزل با خبر کز وفای در شرف ^{موتواند} و وفای را نماند

مجلس ۱۲

نبوت شریعت محمدی

که در کوشش کن شیرین تر
 روزگار از روزگار شده والا
 تا که ان دید که کند عا لے
 نه روزگار شد نه روزگار
 بار ارمایان تا تو بر نی
 تا که از غیب کتابت کند
 گفت چو نیست کی تر بر کو
 گفت احدی روی هر روزگار
 گفت پیغمبر و بی ایشاه
 چون شبنم احدی محمد اقا
 که منم خادم حقیر فقیر
 در میان مردم با تو بر جلیل

تاکه شایسته جهان کردن
فایش چاهاران باشد
تاج چهارم خالق شد
توبه بر دیگر نیز بشر
که خداوند افراست بر روی آن
یافت آن تاج نقش املای حق
بجویی تاج تو بر حیدر
امیر خدا به پیغمبر
توبه تاج بر آن شاه
معطر تاج بر زرش بنهاد
شکل آن تاج از شد مرفان
آن که بر بر پیش نهاد
دست بر دست آمد از ایشان
هر که در پیش باشد از نام

در طبیعت فرشته باشند
 هر که سرور در خدا بدد
 اینست اثبات حاج درویش

بسم الله الرحمن الرحيم

الکلام انت هالک الحق الذی للاله الا انت خارج مجید و
 زایت بنیامک مصروف و سرور
 کوش کن اعراف صاحب کل
 اید برضو کار شکل بکنر
 پنج منزل هست پیله زندان
 یکن باید مردن تر بر
 کس بدعور صاحب نیستند
 در طریقت اکثر صاحب نیستند
 عارفان چون پنج منزل بگذرند
 شد غفر منزل آخری بود

صا ودا صوب کون بر چندین سال
 تا که واقف شد خبر هفت آلی
 به بدین آید که وَسَفَّاهُمْ يَوْمًا لَّهُمْ فِيهَا نَذْرٌ
 روزی از روزها شد والا
 تا که مان بدید که بندر عاقر
 شهر داشت نه دور دیوار
 بارانها آمدن نا تو بر من
 تا که از غیب سلاطین بکن
 گفت چو ز سینه گیسو بر کن
 گفت احد شمع هر روز آ
 گفت پیغمبر و بی تو با
 چون شنید احد فحشه لقا
 کردم خادم حقیر فقیر
 پس چه اندرم بحکم خردمیر
 چهلستان جمع جعشان یکبوت

صندلیر اناده پس چه زبیر
 دید که دانه سوز آغا
 از کلا داد بنور نسال
 دوی بی لاد بر شهاب الیقین
 یقین لاد بر شهاب الیقین
 موز ننگ بوز طالب لقا
 کور علی بود تا کالد هم
 شام تا که نوز باقرش
 همچو کجا کول کویش سراز
 شتر ابله سده قاهرست
 شاه کلشیر هم کله ترشی
 بوز عارف علی شده والا
 تا که صادق علی بحسب خوش
 بود قادر علی بحق الحق
 حسب علی هم ظاهر

در روزی شد همان زمان حضرت
 یک جمل بود هر کس یکدیگر
 گفتند لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ
 صندل چون فدا و بر پیر
 دید یکدی را نه سوز آغا
 جام گرفت و داد بر یک
 اولش بار بر شهاب الیقین
 دوی بی شهاب عبد الله
 موز ننگ بوز طالب لقا
 بود عاقل علی شرم هم
 شاه تا که نوز چو بیعت
 شام کلشیر سا کوز
 بود کله شیر هم کله ترشی
 چون شرف شاه بود در در
 بود عارف علی بحق الحق

چون که ظاهر نوز باطلستان
 شتر ابله سده قاهرست
 همچو کجا کول کویش سراز
 نوز علی فحشه لقا
 حسب علی هم ظاهر
 چون که موز نوز علی
 تا که سلاطین با طاهر
 از آن جماعتی از شهاب الیقین
 اول چهلستان بر جوش
 کر نوز واقف شد در شرف
 چون که سده جلالتین جید
 اینست انبات کینه ظلم
 هم کله شیر علم کینه
 تا که سلاطین با طاهر
 کر نوز تو چهلستان پیر
 لازم و لیبست تالان

چهلستان بود جمع در خدمت
 هر یک یکدیگر نوز حق کینه
 کن ترجم با بر و سر
 جام آورد که فحشه کبیر
 موز علی کرد شرف آغا
 موز نوز سده مظفر شک
 تا که او بود صاحب کین
 قاضی شد در شهاب الیقین
 قاضی آن بود در زبیری و زمان
 عو علی شاه بود کالد هم
 دره فقر بود با غیبت
 موز کرد که رسید در شرف
 سید احد کبیر دان او باش
 بوز عارف علی نه والا
 چون که بار علی بهر حق

همه چهلستان کسر مسلمان
 از نوز بر شهاب با غیبت
 عین علی موز علی بل ممتاز
 تا که ظاهر نوز آن مولا
 جعفر کبیر است هم ناصر
 باطل چهلستان با طاهر از
 کر نوز در شتاب و شرف
 تا که موز علی بهر حق
 عارف نوصف بلبر
 ختم آید چهلستان یکسر
 چهلستان بر همین بود مال
 باید این کینهها رقم کینه
 تا که سلاطین در چهلستان
 کر نوز چهلستان پیر
 کر نوز باطل حق

لنک بالا لنک نه بر یک شمع عطف لنک به تم حکم ترک کنه شرم
اختیار فکرم کردم تا به نام فقر را از خود رستم که به یم غیر را
هر چه در حرف کن مدیده هو ^{برای} لَنْ تَالُوا الْاَبْرَحَةَ نَفَقُوا
بِأَخِيكَ وَجَاهًا لَدُنِّي ^{بیان خاک نامه} اِنَّ اَمْنِيَّ بَكْلِي شَعْنٌ عَلَيَّ

بشنو ای خاک را اهل جهات
کین بجای که دیه ام از خاک
خاک کما که خاک را نشد
همچو چو شیرینیت اندر خاک
خاک را در این خاک نیست
چشم ز مردم اما از خاک
آدم از خاک آدمی ظهور
کز تو هم هست از حلال لبها

لاف در سوزن بر مظل
فقه خونی کند که در چشم
ساکا بیکه بوده اند در پیش
خاک را در خون نه بکما
ساکو کون خون زهر تو شک
نه اگر کسی که نوحه خون بک
بعد از آن رفته رفته باور تو
هست محمود باطل فقیر
کرده این رسم در جهات نام
چون محمود سید این بر پا
شد میان جهاتیان این است
چون که در اثبات لنک از این
گفت بایسته که اعدایه جان

جملک جمع بود در میدان
تا که ظاهر شود آن مولا
خاتم چهلتن بود از ازل
کز محمود داشت او سر
تا که او بود از طار و
ختم آمد چهلتنان بکسر
چهلتنان را همین بود مال
با به این گفتی رقم بکند
کرده پیشی بخور و صفتی
کر ندان یقین غزل خونی
غافل اگر کسی کرده به پوره
شرا با خطی
بطریق سرتی فقر
اول از لنک میکنم انشا

نزد دانا شنیده شما
جمع چهلتنی بیان آن کند
دید ایشان تمام حیا نشد
امحق شد چنانچه بر عهد
کرده دست خدیشی را به
چون چهلتنی رسید این شل
بعد از آن تیره انداخته
بعد از آن رفته باور تو
هست محمود باطل فقیر
کر این رسم در جهات نام
شد میان جهاتیان این است
هست در پیشی لنک مولا
انست اثبات لنک ای دل

مگر در آنست اهل حال این را روش مسکن جلا دنیا
بجز از هر کس نشا به

اثبات کل

باز گویم فقرت را بدویش
تا به پرسم که است کل خویش
این کل که هست که از فقر است
رفت پیغمبر خدا سها
گفتند آه ز خالق اکبر
سکه آمد بهمان نشان نبی
تو زین شهنشاهان اسیر
تا بنیختست ز کفایت
داد مولای ایشان کسین

داد او را حسین بزین العباد
بعد از آن رسید بر خفته
داد حیدر علی به بهار علی
داد علی را در و کج کعبه علی
داد مقصود علی به جلال
داد او هم بجز تر علی
گفته شد صد ملا جوین
شاه کرده بخار بر آتش
شاه گفته بخار پر استند
تاسه روز بخار و سکر روز
دود و دوش به شوق عریان
خند و رون بخار بر کن کل
لنگر بهشت فینه بر کفش

شد خورشور و ز کنبه نار
شد نطق نور چهلستان کبار
طاف از غیب این نزد و زاد
صفت زین عارف هر شار
واقعه از طریق شریار
هر شیرین علم کنبه
که چنین دانه مرال شاه
حق بود نصرت غیر کبر
هم به بخش اهل قیاد و ر
و عظام و قیام آریا بدیل آریه
و لکنه غالیب علی اکبر و لکنه
و لکنه غالیب علی اکبر و لکنه
اندم شاه اولیا آنکسین
تا شود رو سفید در وحش
تا شود رو سفید در وحش
اندام کل صفا
بالا

ما یکن حیدر و کل صفا و یکن
این مل پروردگار ناله آنکسین
زانکه باشد در د عالم سرور و کبر
تا شد در راه زین دود و حیات
تا با ندر جهان این با کار و کشت
کر ز قلا بدست کنند سوار
سیر داشت مهر و صفت
بزرگ طهر و حاش بود
و از امانت صاحبان بود
گفت این بر بستن درویش
نیت دست جمله فقر
همه خوشنور شود کرد به نه

کبریا کرد از اندر دره شکر
تا بگوید یک یک از اول
در دایم فایده شورش را در من
در عهد نام زبان اندیشه کن
با تو وضع باش تا با امان
تا تو را درم بگویند در سر
راه این با تو بگویم سر بس
به طاعت نیست هم کن چون ملاک
پیر خضر را به حق با شاد
که تو در عافیت بشنوی
که تو را در راه حق حق نیست
دیده و ندیده با ما با ایشان
پیر خضر را به حق در جبین
که بیا به کرد از دره در مقام

در مقام بیجا هم که کم کردن رخ
تا نوبت مردم نخواهند بجهت
در مقام بیست یک در نشانی
راه را در بر تو یک تو شمر کن
جهت کن تا نشانی از حال
در راه مظهر باشد از نشانی
که تو خلق نریزد مردم بر سر
مردمان غیبت نکند در بیجا
کار از بیست و نه کن
جهت هم از خبر مملکت نشانی
و کت با بر کرد فعلی که هر
سوز و فغانه کار در دست کبر

[illegible]

بشنو از آفاق انفس این زبان
مظهر شد طعنه بعد از آن
چهارمین آلوده آمد در جود
بشنو از این ارضه اش غیبی
آسمان باشد سر است امیر کار
چشم تو خوشه شد با خند و جود
این بدن باشد زینت امیر حق
علم حق میرای سچایان بوش
بعد از آن بشنو سکون ملائقی
دلائل دنیا و دین برپا شد
کوشه کردند ایشان اختیار
کرده در طلب بر خیز زود
روشد کلام طلب کین تا نور

شده قیاسیه جلالت از فضل بزرگان کماله

احمد و میر حسن با الامام پیشوا

باتوجه صدای یکدیگر فاطمه علی مرتضی

سواران که با خاندان احمد و مرتضی

نقد از اچه جانشان بر پاستاروز

دستان خاندان شده فایز از دوله

همچنین از اهلان علی شورا غدار

کرت خفیه

ساقیان شراب روحانی

ده بستان کور عرفانی

صاحب شرط رها جان

شهر سواری که غوطه زده زار

گشت آتش فواره جوهر کماله

گلزار آرم که بود بر هم بخت

که بخیر چای چیز آموخت

سرایان از کجا و رانده

چند باشد پیا در چهلتن

نام چهلتن نهان مکن ازین

بهرض نام و ده روز که بود

خاتم از ترس زوال سال که بود

اول از انقلاب در کج

صاحب شرط

صاحب شرط

صاحب شرط

کین از فقر خاندان نکور

در نیم کیم که ریزش جویبار

باز از عشق که بگویند غفلت

که بر بر سر پر خور مغفلت

حکایت که گاه خاندان علی

که تو را در جویبار من زین

صاحب شرط رها جان

جواب

بار من نشان کور عرفانی

اول و آخر از علی بیانی

رهبر در رها جان

اگر در غوطه زده زار

شرط به پیر بنیادی بود

مقام که در رها جان

خاک آرم بسطیدان بر یقین

کره جیون خاک ز دل بر طین

رهبر در رها جان

بغضی نایک شایسته جیون

ابرار هم که بونا سبیلان

همه در دستان پیا در چهلتن

هرست نور نهان نقاب لکن

طالبی پیر بنیادی

چهلتن از دل ز شمشاد حقین

تا به دور باطل به یقین

رهبر

عشق از ازا است حق یعنی بشمار روح مضمون غرضه نبیند
چهارده جمله که گرفته قرار دل و نفس چشم که خوشی با غم از

بهر دو چهار

چشم که بخت که بدست بند عشق و طبع در بلاد که چشم
این زبان باشد تا خوشتر باشد تا خوب با به اصطلاح

سوره مائده

تا آنکه معلوم بهر وجه جان حقایق و لقب دارد
خیر شد که این سخن گفتند با کلام و خوش
دهر در هر ما جان طالبی در حقایق

بجز نعل

ایده در هیچ بحر عرفانه و حقیقت شناس انسان
حالات که مرا افتند از شاد منزل خود گرفتند از استاد
روشن که کفر عرفان کسی نشد بغیر راه روان

لیکن ایشان که در خاک را نشاند در طریقت بخاک یکسانند
بیخ منزل نمودند بنای بطریق سلوک اهل فناء
چون در وصاحب سلوک عیاشی گفته که میکنند در میدان
اولی از دست به دست عارف بینایند فیض را و اقص
پیشایند و دست بهم بشوند و اقصای طریقت هم
شده عقیقت منزل اول فاسبغونی و تو به سر مثل
منزل یقین همان شتر باشد این نقطه هم فرشته در
منزل چهارم است قتل گدیده و شورش شکل تو از توحید
منزل پنجمین وفا باشد که وفا را از شتر مرغان
بیخ منزل که جمله کشتن و آه هست با هیچ کسست فقر
لکن تا به دست عیاشی نماند که بعد از این خردا نکو منظر
این بود بیخ منزل را بدین روش که زندان تو بخوار صد نشین

این بود بیخ منزل ارفاق که بداند یقین که ایشانی
اولی از آنکه بکشم از نشانه در طریق رویه نقش آه
نست آنکه از روز و شرف کف از چهلستان شده در پای
یک سلطان باطله نفس که ز خود داشت او سر
کرد و ستاد خیش را به دارد چهلستان یک به به
تا به پیشند به حق ایشان این بود گفتن یک درویشان
نست در زیر و یک مد بالا از چهلتن رسیده تا بر ما
این شده اثبات نکند ایدان روشن سلک چهل لیس
این باز نه پیاله در تیره اهل بند بفرموده سلطان حمور
باطل سر کلاه نکند فخر به بندن هر که تواند بخواند
و هر که نماند از شره کار طلب نماید طلب از ناله بماند
علیت از سلطان است و باز نه پیاله نیست او را پادشاه
الهام بود الملائکة البوعلم لله الواحد القهار

بجمله

پیاله در قوم نور است اللهم یا نور نورک بالیقین
والتقوی فی نورک یا نور پیاله درستم عقل و عیش
اولی ما خلق الله عقلا پیاله چهارم عشق است
العشق ثابته فی یوسف پیاله پنجم آسمان است
یسبح لله مافی السموات و مافی الارض المملکات
المقدوس العلیین الحکیم پیاله ششم زمین است
انما انزلنا لاارض و لا فیها پیاله هفتم شریعت است
لقد رضی الله عنه و رضی عنه ذلک لیس خیر
دیده پیاله هشتم طریقت است القویقین انفعال
پیاده هم حقیقت است انما امر الایا الای و شیان آن
یعول که کن فیکون فسبحان العالی بسم
مملوک کل شیء و الیه ترجعون پیاله نهم

الْكَوْهَ وَكَرَّعُوا اللَّهَ وَرَضَّا صَنَا بِمِلَّةِ شَيْم
طریق است اِنَّكَ اَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا يَمُوتُ بِمِلَّةِ شَيْم
حقیقت است کل شیء فی الارض بیاید به شیم
معرفت است کل من علیها لای و یبقی وجه
و یبقی ذوالجلال و الا کلام بیاید به معرفت است
فادخلنی فی عبادک و لا تملک علیّی بیاید به معرفت
قل یا انا زکوی بوب و سلاما علی اهلهم و ان
ابوهم اقل جمیع جمیع بیاید به معرفت
اِنَّا نَحْنُ نَحْنُ الْمَوْتِ بِمِلَّةِ دوزخ هم مرشد است
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنَّا اَعْلَمُنَا اَنَّ الْكَوْثُ فَضِل
لِوَلَدِکَ وَلَعَنَ اِنَّ شَايَکَ هُوَ الْاَقْبَرُ وَ
سَقَاهُمْ رَحْمَتُکَ سَالًا بِطَهْمُکَ اَنبَاتِ کل
شیر

بشنو از من این فقیر خاک ر تا بیکای مرگ است آنکار
کنش چون سلطان محمود ^{طالعی} از اول جهان طالب ملک علی
اندازان مجلس کن و از شاهنده کرد کار و کزنا اسناد شده
چو که او خور و کعبه مقدسه بشو باز رشتن طالب محمود بشو
تا زانانی مجلس آراستند هم خدای علی را خاستند
چون پیغمبر شیم بر رشتن کشش سبیل شک از بر و شاه جانشین
گفت مولایا پیغمبر بر زمان بیاید از جبهه رود در رفعت
در جوش کعبه آتفا علیها بیاید کبریا که کو شد از بر و تراب
این فقیر کننده بر جهان حاضر است عارضه از بر و رشتن کل
چو که اندر که لا شام و شامی مشمول بی بار و جبهه بار و جبهه
بکبر و تیرها حور و در و در جلال کبریا بر عباد و طاعت بیاید
بهشتی که کفر و کبر است از بر و صغر است آب و بره

معرفت است الْمَعْرِفَةُ لِقَاءُ رَبِّکَ
بیاید به معرفت است اِنَّا نَحْنُ نَحْنُ الْمَوْتِ
بیاید به معرفت است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اِنَّا اَعْلَمُنَا اَنَّ الْكَوْثُ فَضِل لِرَبِّکَ وَ خَرَابَ
شأنک هُوَ الْاَقْبَرُ بِمِلَّةِ دوزخ هم معرفت
یَحْيُوْنَهُمْ کُتُبُ اللَّهِ وَلِلَّهِ بَيْنَ اَشْکُلٍ جَنَّا لِرَبِّهِ
بیاید به معرفت است عِلْمُ النَّبِیِّ عَزِيزًا
اِنَّ الْاَقْبَرُ بِنَا یَمُوتُ اِنَّمَا بِنَا یَمُوتُ اللَّهُ بِکَ اللَّهُ
نَوَقَّ اَبَدَ بِرَحْمَتِکَ فَیَقْتُلُکَ عَلَی نَفْسِهِ
وَمَنْ اَرَفَ بِمِلَّةِ عَاهِدَ عَلَیهِ اللَّهُ فَسَمُوْهُ بِسْمِ
اَجْرَ عَظَمًا بِمِلَّةِ دوزخ هم معرفت اَلَمْ اَعْلَمَنَّ
اِنَّکُمْ بَابُکُمْ اِنَّ لَافْعِلَ الشَّیْطَانِ اِنَّ لَکُمْ
مرد

عَدُوٌّ مَبْیُوتٍ در بار حقیقت و معرفت بیاید
است و از دست از دست است و باطن از دست
و صدق پیغمبر خدا میداند و میفرماید طالبان تحقیق
تقین کنید به بیاید اِنَّا اَعْلَمُنَا اَنَّ اَمْعُوْهُ سَمْعُ
بِالصَّبْرِ وَالْعَقْلُ اِنَّ اِلَهَ اللَّهِ مَعَ الْعَاطِبِیْنَ
و آیه باز زده بیاید به معرفت و سَقَاهُمْ رَحْمَتُکَ طَهْمُکَ
فَرَحَ رَکِبَ دوزخ زده بیاید یکبار و عطا کت اقل بیاید
قدرت شده است که القدره لله تعالی و قدرش
بیاید به معرفت است مَوْلَا سَمْعُکَ وَالْاَرْضِ
بیاید به معرفت است اِنَّمَا اَنْزَلْنَاهُ لَافْعِلَ نَفْسُکَ لَهَا
بیاید به معرفت است الْعِشْقُ ثَابِتٌ فِیْ بَوْعِ
بیاید به معرفت است بِقِیَمَتِ الْعَقْلُ وَ اَنْتَ

تا که ایستاد در وین حق از راه دنیا
 چه کند که کل شکستند و کوه و صفا
 آید آرد به دل و ما سر کردند
 در کارش جان بسیار مکنه
 میشود مجروح از زیر سپین
 تا که سازد جان بقولان جی
 طایبش تا هر چه خوبیش
 در میان کشفه کار کرد و بسر
 که بر کفری مدفن غویش
 این و فقر است که حق عالم است
 بر فقیران یکسان غلام است
 بعد مولا چشم هر محو داشت
 کند غلام هر با نیش کثافت
 دست حق چون شمع غمزداد
 باطل را آن چهره بیاست
 کسوت از آن روز که فرزند نور
 تا بداند موقیر خاک
 عکس از روی که من حقانیم
 خدا را در دور مان جانیم
 قولی تا که گویند بگو و سئل چا علی
 ایول هلم ایول هلم
 ایول هلم ایول هلم

تلاطی هلم

تجربت انگشت

اقبال از انگشت تا که نهد نشانه
 با تو کویم یکا یک از سر نه
 سخن از انگشت کویم ای دلانا
 به طربین رویه فقر
 کرد و ز کفر رسول خدا
 کند و ریزد بر وضو ملا
 پیش آمد آه و ناله در داد
 حلقه نرم نرم بر سر داد
 کف دستم شمع زوینا
 کف دستم خوبت کویر ما
 در پیش بست باز رفت
 در زمان جبرئیل تا از غم
 کف دستم تنه از جملاتی
 جمع جملاتی نشسته در آنجا
 ز در بدر حلقه و کف دست خفیه
 سیه القوم خادم الفقرا
 در کشور نه خبر جبرئیل درویش
 جملتان در بره بارخ زیبا

روز آرد سحر بود ساعت غم
 طرفه صحرای سحر انگشت آجا
 اولاد آرسید محو را
 دار بر شا عیسر آن انگشت
 شام عیسر شاه راجه دار
 بستان انگاه انگه انگه انگه
 آن سید جلالت کرد عطا
 بستان انگه که از جملتان شد دریا
 کفر محمود داشت لوسر
 انگه مدحان باطل فقیر
 کرده این رسم در جهان ظاهر
 کشته ظاهر بقدرت فار
 دست به دست رسید از این
 اینست اثبات انگشت ای دلانا
 روشی سگ جلالیسا
 بدلیل آبر بر
 ای الله یکل شیء عافیسا
 شکر شکر است عالم از صبرم
 طعنه زنی بر جام شکریم
 در واقعیت کار از خاک این
 در حقیقت کار از خاک این

باغبان از جان با این باغ باغی چون غنیم

نگار از جام حقیقت است هم و هم نیز غم

سافر حجت علی نشیمن با هم نیز غم
 نگار شاه ولایت لایه باز و نیز غم
 همه تر سر خورشید هم کو کو نیز غم
 حضور لایه فقر و وحشید نه اسکندرم
 بشنو از من یک سخن از شجره با با حال
 از غلام شام یونی پر شمس پیر با حال
 شکر کالالدین حسین است با ز شایه شال
 نقدی و لایقین بوی شاه با صحن کمال
 نوره الدین نسل کریم صید بونایج کم
 با صید و عیسر شال آن قطب زمان

عبد الرحمن خدیج بنش است ابابردان عبدالقاسم غفیل
 شہ جیہ اند پچا شاه صاحب جیہ دست قطب التجار در برمان
 عبدالرحمن کبیر عبدالکریم ارسلان
 باز پیوستہ بہ نور الدین شہ خوش منظم
 بوسیدہ از شاہ قراقرق دارہ سرور سر
 شاہ قند زہر سیدہ جلالی شتر سر
 قطب بیج کل صفائے کنگ اکو را شتر سر
 بکرہ داندیا و را بست نرنگ جہد سر
 شکر نرنگ طالبی تو صوفی کو شرم
 بابی سیدہ جلالہ ہست شائستہ علی
 سیدہ جعفر سیدہ محمد ہم و ط
 احمد و محمد سیدہ امیرہ امیر علی
 شاہ قند فانی ان سہ برج نقی

من از ایشان ہم نرم چون از نقابہ جمہ ہم
 چون تقریر را در راہ رضا تاجدار
 مذہب سید کل ظلم شد جعفر آشکار
 باقوہ عابد شد مذہم صغر نامدار
 معل شہباز قلندر شد حسین خاکسار
 لانقہ لای علی لایسٹ الافدہ الفقار
 چون صفی ستم و ط شیدا غلام جید ہم
 جلیب بیج منزل
 گوش کن امر عارفہ صاحبہ بیج منزل کر تو ستر اخیر
 از عافغر و منزل بیکتر مدبر راہ کوہ اوحا صلوتر
 بیج منزل را کہ سر طائر کرد از بر فقر ما در گفتہ کرد
 چہ مستان از نور حق پیدا شد از انک در کینہ خطر شد

ندہ بنیاد مال ماند نہ ہوس فقیر ایشان جبار از مولک شد
 فقر از مال در کینہ خطر شد ہمچہ نہص نہ مروت در
 کسی نہ شد واقف امر شان جزیراہ فقر ایشان بود
 کوہ نہ راہ صفی باشد یقینی عاشق و معشوقہ باشد ترین
 دگر شدند از غور حیات شہ معیشی کہ نہ اند غیر از
 ان کہ سر نہ کہ صاحب شد سرفراز یک تو ستم گھر
 قفل لو باشد کلیدش و نشدن مشکو در دل و ناشی کل کر
 نہ بدین مال ماند نہ ہوس فقر ایشان جبار از مولک شد
 پرورہ فقرش ہوا را نند ہوا ذکر تو جید شد و نام کام شان
 شرط فقر در دل ایشان بود ہمچہ حقانہ سبب پیہ برہی
 قافیہ سبب یقینی منزل بہی من موقف نہ جان بہشتی
 منزل ستم کہ میخواند جہاز ہر طران راہ حق لا اگر سر
 منزل چہا ہم بحق ملی شد صمد بیستہ از انک طر کرد

منزل پنجم کہ میخوانند وفا از وفا نور عقد آمہ
 ستر از راستہ او بینا شد از وفا پایہ ہمد سر را
 از بر و در فالاد کرینہ از وفا خیر پر دار باب ہون
 صادر ستم ستم کہ کاہ نہ شیکتم روبرہ ام در صوفی تو
 شد مدد علی حد آن شک ملک از وفا سحر با بند فلک
 از بر وقا کہ بہ بہا از شد جلد از پارسیتہ نکند
 چون در رخسار او خوش عہد باز بر دل پاک ملی این را زاشت
 از او سبب علی کہ کردم در بدہ پارسین کشف نبی اللہ بود
 شہ کل برکت رخصت علی کہ شد نوفاش بر خان غم سریدہ

گفت بآن سرور بستان بد کن مثال گلستان بلبلان
در شب طلیح چون بالانشام تا بخلو نگاه اوردی شدم
نوب وصل و یکت بر جام فناد لریقه بر چهار کار نام فناد
از شکوه بالگاه کبریا در تیر زین گشته ام سر تا به پا
درست آمد و پیش من بر ستود ازین کان شب آن رسم نمود
سلاما اندر طلب شبانتم در گشت بار غزل گشت با فتم
بست غالی از تو خالی یا طلع کوز که زبور خدایه یا طلع
میهمم نشسته در ما جلوس با علیا با علیا یا علی

قل یا نا رکزی برب و یا وسلا ما علی ابوالهیم و لا ابوالهیم
اقلست جمیل نجیب

سوالی که نر ز پریشانند که عشق شده از کدام روز است جواب بگوید
از روزی که است و نیکم در بطون آدم صغیر الله روح

رسیده آور ز عشق از عشق الله بر آید و از پروردگار عالم عالمیان
خدا عشق بر آید و از امام حسن مریست که آن را فایده
روح در آدم نجف اول بنیاد عشق الله گفت از پی
پرده بر آید این ملاک را بعد از در عشق از ما شکفتی دیگر
میگویند که از سبب تلبیس شیطان آدم از بهشت جدا شد
آدم بوقت عشق الله گفت و از پروردگار غیب جدا شد
بر آید و سید احمد میفرماید آدم در بهشت عمل عشق الله
بر آید جدا شد و خشن است که العشق لا یجریق ما سورت
و حضرت آدم اینکدر گفت العشق هو النار
الما وقع فی القلب حیث لا یقر ما له و لا یأی سوع
المحبوب
سوالی که نر ز پریشانند جمعا پروردگار
که کبیر از کجا پیدا شد و چه کسانی بودند جواب کبیر

آن روز که خداوند عالم عرش عظیم را بنا فرمود که شش
انجا را بر آید فرشتگان چونند معرکه کردند که عرش او کجاست بدیده
نخواستند که ناگاه از صعد و جلال سخن خلق شده فرشتگان
که بگویند الله اکبر گفتند عرش را بدیش گرفتند پس
حق تعالی فرمود بگوئید الله اکبر چون گفتند عرش جسد
فرز گرفت پس معلوم شد که کبیر از آنجا پیدا شد سوال
اگر نر ز پریشانند که چهار پیر از کجا پیدا شد و کدام است جواب بگوید
پیر اول آدم صغیر الله بود و در آن روز که حق تعالی آدم را
بنا فرمود و روح بر آدم رسیده با همان نظر کرد که گفت الله اکبر
بر زبون نظر کرد که گفت الله اکبر و بهین بسیار نظر کرد
گفت الله اکبر چه شبلی گفت الله اکبر و آنقدر بیشتر پیرانم
حضرت نوح آست در آن روز که از شور طوفان برون
آمد فرمود الله اکبر پس تمام بر او هم خلل الله است و نیکم

اسمعیل را و قیام میکرد و خدا بختی که فرستاد از بهشت
و فرمود الله اکبر اسمعیل گفت و لا الحمد پیر جملا م
محمد صطفی است آست و در آن روز که بر دهمانه رفعت بود
بنیاد را بر آن کردند و آوردند و پیش حضرت گذاریدند
حضرت دست معا که از او گرفته که ناگاه او از آن پیر غایب
بر آید بحضرت گفت مرا بر نه آلوده کردند حضرت فرمودند
الله اکبر سوالی که نر ز پریشانند چهار پیر که گمانند جویست
بگو پیر قول عبد الکبریم پیر قریم عبد الرحیم پیر ستم
عبد الفقار پیر جملا م عبد الفقار اما کبیر حضرت آست
رفاعت و کبیر نوح فناست و کبیر حضرت ابراهیم
بقااست و کبیر هود با فست است کبیر و عکرمه
از آدم است کبیر که است از نوح است و از اوست از ابراهیم است

و تكبير رضا از عند مصطفی است و اگر پرسید چه در نبی است
بچه اسم میخواندند جواب بگو آدم را عبد المخلیل بنوح
عبد القهار ابراهیم را عبد القاب و خدایا عبد العزیز
و این چهار رکن هر یک بر تنگتر کنند عبد الکرم
در شترت عبد الرحیم در مغرب است عبد القهار
در شمال است عبد القهار در جنوب است تکبیر
بخارضا است اول اوید خلق بخانه کلانم الله
دویم فخر گفت ستم چه آید گفت چهارم پیران
طریقت پنجم بخار را باب داخل مدون ششم
معتقد بان بسز بین خودی بدانکه تنوره ازا آدم
منه بود و تنوره آدم برکت ناخجیر بود و تنوره ابراهیم
کشان بود و ساقی کمر روز سه شنبه ستم ماه بیج
الاول بود و تنوره سلمان در خلستان از نخل بود

بدانکه تنوره چهار اسم دارد و چهار رکن دارد و چهار
فعل دارد و در تکلیف دارد و تنوره پخته سوز بسیار
که کرم باشد بیک ناز و در تکلیف سه تجاره چهار ستر پیش
چهار رکن تنوره شریعت طریقت حقیقت معرفت
سفر اول که ستر پرسند فعل کدام است جواب بگو اول
آب آ آ خاک آ آ آفتاب آ آ آتش سکر اول اگر
نار پرسند که چهار آیه در چهار بیج تنوره کدام است
جواب بگو آیه اول فصر من الله و فصح مرسی
آیه دوم قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین
آیه سیم ایا جاء فصل الله و الفصح و رایت الناس
بد غلوت فی بین الله ائو ایا و بیج یجید رایت و
استغفر الله لانی لانی ایا ایا چهارم قل جاء الحق

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و شد آدم
در بیان شش چیز فنویست نامه در برستی و سه
در کثورت اول در خانه دویم پیشانی ستم سفر
اگر آنچه میان تنوره هست ع م ر سخا نشان
جبار سلطان تنوره را از دست شال طالب در آورد
و بگوید برض بقا عدا که خط بد در کثرت مد او در
بهت طالب به به اللهم استر له و جهر حق
علی الشیاء و مقتول برادر و مقتول و در نوح
مقتول محبت الله لله علی محبت الفقراء
مقتول ارادت ائمه اعترافه ان یخلق العالم
ابر پریش اگر پرسند هفت مقام کدام است جواب بگو
هفت مقام انبیاست اول مقام نایبان است که از
متر آدم دویم صابان است که از آیت ستم شاکران
که از مرتبه نوح چهارم مقام نبیان است از ابراهیم خلیل

پنجم مقام رانسانان است که از اسمعیل ششم مقام جابر
است که از مرتبه موسی هفتم مقام عارفان است که از حضرت
محمد مصطفی است زیرا که آدم نایب بود نوح شاکر بود
ایوب صاب بود ابراهیم هت بود اسمعیل از حضرت
موسی عا به بود جناب محمد مصطفی عارف بود و در کتب
جبرائیل نزد محمد عرض کرد یا رسول الله شال مملکی
باید که زیر طبقه زمین بپاشند و زمین بر که قرا کر فند
است حضرت فرمودند یا اخی جبرائیل بیان کن چه
جبرائیل گفت اول طبقه از زمین بر شاخ کاواست
دویم طبقه بر عا سیم طبقه بر آب چهارم طبقه بر باد
پنجم طبقه بر سنگ ششم طبقه بر فرشته هفتم طبقه بر شجر

است و تسبیح کار با حق و تسبیح ما هر سال بقیوم و
 تسبیح آب یا عطار و تسبیح باد یا عطار و تسبیح سنگ
 یا تسبیح و تسبیح شیشه یا تسبیح و تسبیح این هفت
 اسم است یا هو یا من هو یا من لیس الا هو یا من هو
 لا اله الا هو اسئلك مغفرة خطيئتي وتوحيدي وائت
 حبها والارثين وصلي الله على نبي رحمة محمد وآله
 اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين
 سؤال اگر نترایرسند و دوازده حجاب کدام است جواب که
 حضرت رسول فرمود نه یا علی در شب مصلح از این
 دوازده که دهم اول قدرت ۴ ثواب ۳ شهادت
 ۴ حیرت ۵ ملکوت و رحمت ۶ سیاست ۷
 کرامت ۹ دولت ۱۰ سعادت ۱۱ حجاب ازلی
 ۱۲ حجاب ابدی سؤال اگر نترایرسند خواب چند نفر

شصت جواب که هفت شصت بنفرت بنفرت
 حضرت رسول از خواب غفلت ۴ شقاوت
 ۳ راحت ۴ عقوبت ۵ رخصت و حسرت
 ۶ خطیبه لعنت و خواب غفلت از ذکر خاف
 شدن خواب شقاوت از نماز خاف شدند خواب
 راحت پیش از ظهر است که او را بخوابد و بگوید
 خواب عقوبت بعد از نماز صبح است و خواب رخصت
 بعد از نماز از حفتن است و خواب حسرت خواب
 شبها رجم است و خواب لعنت پیش از طلوع
 آفتاب است سؤال اگر نترایرسند چند آتش در
 بدن انسان است جواب که نه آتش شهادت
 ۴ آتش حیرت است ۵ آتش نظر است ۶ آتش جهل
 است ۷ آتش بطول است و آتش زبان است ۸ آتش

معصیت است ۹ آتش زحمت ۱۰ آتش غنایت
 و اما بدانکه آتش شهادت رفع نمیشود مگر بر زنده کردن
 و آتش حیرت رفع نمیشود مگر بر موت و آتش نظر
 رفع نمیشود مگر بر تفکر حق و آتش جهل رفع نمیشود
 مگر به یاد گرفتن علم و آتش بطول دفع نمیشود مگر بخیریت
 حلال و آتش زبان دفع نمیشود مگر بر حقه غالی
 و آتش معصیت دفع نمیشود مگر بر جہد ق و آتش
 فرج دفع نمیشود مگر بر کفاح حال سؤال اگر نترایرسند
 چند نفس در رجم است جواب که حضرت رسول فرمود نه یا علی
 نفس در رجم است و آتش اول نفس اول نفس از آمدن است
 و سبب فکر و زهر و نجاست ۴ نفس بلعده است
 و آن سبب سخاوت و رضاءت و علم و توانم و قوت
 و صبر و تحمل است ۳ نفس مطمئنه است و آن سبب

توکل و تزلزل و عبارت و شکر و رضاء است ۴ نفس آماره
 و آن سبب بخل و بکر و رشوه و حد و غضب است ۵
 نفس اضیاء است و آن سبب کرامت و انزال و دفع
 ریاضت و ذکر است سؤال اگر نترایرسند مقام نظر از
 کیست جواب که بر عالم ارواح است حضرت امام جعفر
 الصادق فرمود که الروح علی العرش المستوفی اگر
 ترایرسند عقل تو در کجاست جواب که در سر این اسم
 مشغول است بیطیانه و ذلیلک الا مثال مغنی بالحال
 اگر ترایرسند که پیشانی تو چه نام دارد جواب که عموم باین
 اسم مشغول است آیه وصف ربک مقاما هو اگر
 پرسند در قرچه نام دارد جواب که شما هم فی وجوههم
من اثر السجود باین اسم مشغول است آیه و کثرت
من الشا حیدین یا عطار اگر پرسند ابرو را تو چه نام دارد

جواب بگو نکلان فایب توفیقین اولادنی باین اسم
 مشغول است آیه لَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ باین
 اسم مشغول است آیه إِذَا الْكَافِرُ تُجِيتَانِ آن بگوید که
 کن يَتَّقُونَ اگر پرسند هر چه چشم تو چه نام دارد جواب
 بگو باین اسم مشغول است آیه مَنْ أَظْهَرَ ثَأْسُمُوتَ بَوْمٍ
بَنَعَ فِي الصُّوَرِ اگر پرسند بهار تو چه میگوید جواب بگو
قَالَ يَبْلُغُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اگر پرسند لبها باین
 تو چه میگوید جواب بگو سَتْ وَالْقَلَمُ وَطَابِطُورِ
 آیه وَمِنْ النَّبِيِّ مَن ذَكَرَ الرَّحْمَنَ اگر پرسند هر دو لبان
 تو چه نام دارد جواب بگو مَنْ حَقَّقَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِمْ و طای
 ستمیهم وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ و کم غلاب عظیم

اگر پرسند در دمان توفیق و ذلالت است جواب بگو سرش
 در دمان است اگر پرسند که دمان تو چه نام دارد جواب بگو
 لاهوت باین اسم مشغول است آیه سُجَّانَ الْمَغْذَرِ
يُنَادِي بِقِدْرَتِهِ و عَلَانِي كَاتِبِينَ یعنی هُوَ الْمَقْدَرُ
 اگر پرسند دندان چه نام دارد بگو کنکوه باین اسم مشغول است
 آیه قُلْ لَنْ يُغْنِيَنَا إِلَّا مَا كُتِبَ اللَّهُ لَنَا و هُوَ لَنَا
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون اگر پرسند کردن تو چه
 نام دارد بگو اقرب الی من جعل الودید اگر پرسند
 که ما تو چه نام دارد بگو سُجَّانَ رَبِّكَ و بِالْعِزَّةِ
تَخَاصُّصُفُونَ اگر پرسند که آیه شریعت تو که نام است
 جواب بگو أَنْ يَجْعَلَ لَكُمْ الْفُقَرَاءَ وَالْفُتُوحَ وَالْجُورِ
فَضْلُ چنانچه زمره مانده و نفس بخرج بکل شئی

لَا يَكُونُ إِلَّا بِاللَّهِ تَهْوِيَتُهُ و هر کس اینها را نماند و
 عمل نکند فقیر گردد اگر از تو پرسند که از الف کدام است
 جواب بگو جَلَّلَ عَلَى الْأَكْبَرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و يَتَبَاوَأُ
عَدَّتْ و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الف در ملک
 انداختن کبیر اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از
 کل ثلاثی و موصیاتی الف مره الف نورد
 آوردن کبیر السَّعْتُ بِحُكْمٍ فَالْوَأْبِلُ و اگر پرسند
 وقت جابرب کردن چه معنای بگو قَالَ مَوْطَلَانِ
 حاضرین أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْوَيْحِ الْخَبِيثِ و من
 الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الْعَوِيِّ الْقَظِيمِ اگر پرسند آیه
 کل صفات که نام است بگو لَا تَقْطُرُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِمَن تَوَلَّى مِن بَعْدِهِمَا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

و اگر پرسند پانی باشد چه معنای بگو أَعُوذُ بِاللَّهِ
 مِنَ الْوَيْحِ الْخَبِيثِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یا مفتح الأبواب کل
 آیه را بخواند اگر پرسند چهار برج کور کدام آیه بخواند
 شعی یا فَاتَّخَذَ اگر پرسند چیست و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و إِنَّمَا
 کبیر برج اول أَتْلَفَ مَيْتٌ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و إِنَّمَا
 بوم الغیبه عند ربکم تخلصه و إِنَّمَا و إِنَّمَا
بَقِيَ اللَّهُ بجهل له مُخْزِطًا و بِزْنَفَرَةٍ من چیست لا
 بختیب و من بتوکل علی الله فهو حسبه إِنَّ اللَّهَ
بَالِغٌ أَمْرُهُ فندجعل الله یحیی و یشاء و هُوَ الْأَطِيفُ
اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ بوزنق من وَشَاءَ و هُوَ الْأَطِيفُ
 الجنبی آیه چهارم لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ

دن یکیشا تا نام نوید
 باصفی الدین شیخ اربیل
 در ریح مصطفی است
 روح الا تشیخ بکلی شکر
 شیخ ابو سخن خندانیست
 او پناه مودع سلار است
 شمس الموح معرفت شیخ
 موطنش لرزان کیمیدار است
 اسفند است آن عالمی است
 کو خورشانی شمس ابوب است
 مقدر اعظمش کو مذقوب
 کوزا بور یونی ابوب باب
 شیخ درویش خندانیست
 نیش بار و طرق بسیار
 تا فاس است نسبت چیل
 جدش الم صغیر است او
 کوزا علم عرفان شکر
 نسبت کر شیخ زاهدان
 زبیه سلار ایدار است
 جده عبد الله آن بر عید
 در میان عارفان شهاب است
 بعد از ایشان شیخ زاهدان
 جده آن عارف شیخ راه
 عارفان از مدینه برب
 شیخ غلام علی است عبد الله
 بعد از ایشان هر ملاک

در میان شیخ کاندانیست
 شیخ جمعی مضافا صغیر
 سلار فخر است اندر شیخ
 آن عده با شیخ اجل
 مشرق انوار بجای است او
 خلق را پرورده است در تربیت
 این لقب دارد شیخ علی رضی
 جده بهتم شیخ اسرار است
 هست مولود در انوار صفیان
 زین سبب انشد بحسب انوار
 بهتم شیخ بونی در معرفت
 در میان شیخ کاندانیست
 جده بهتم شیخ اسرار است
 هست مولود در انوار صفیان
 زین سبب انشد بحسب انوار
 بهتم شیخ بونی در معرفت

در حقیقت شیراز شیر
 پس بر ریح المثلث انوار
 هم نظر کرده علی شکر
 سر از ریح حقیقت حال او است
 آینه نور در حال جده
 کینی بیان از نور در ریح
 پیشو او در راه شاد
 ملک بخند و بجهت نظیر
 مکرر مرست قطب العارفین
 کوزا شیخ مدعی انوار است
 کینه در یک صمد بکند
 شیخ در ریح انوار خود و کلام
 در بیعت در بیعت به نظیر
 کرشای خوشه بجان
 تابان کوزا نور و رضی است
 کو یک بیان علی تا آن است
 او بود هر بهر بر سر
 وصف او کرد زینا در ریح
 بعد از آن شیخ علی شکر
 مولدش اصطفی است
 بعد از ایشان شیخ قطب العارفین
 اندر این بخاندان و حال او شکر
 حال که فخر و عیبت سال است
 سالکان امید به جام شراب

با سبب کینی بکند و کلام
 اگر نام او را بگویند
 فخر انوار و علم مشرق او است
 چونکه او از زبیه پیغمبر است
 مقصد جده بود این لایه
 او است نور نام بکند و کلام
 گفتند که عارف این ملکر
 فخر حقیقت کینی بکند
 سر از ریح و صف خود را بکند
 اسم او بسیار آمد در جمل
 حسن ظاهر او را ایشان در زمان
 باره چون آید اسم او بکند
 ریخت کرد از بهر حق اطعام
 با سبب کینی بکند و کلام
 آنچه بگوید هم از انوار او است
 نور او را نور پاک جده است
 او را این مسائل که گفتند
 زانکه ایشان عظمی و عظمی
 ظریف که رود در سبب کینی
 این مقدمه است تا جدم
 جده اسم او را در ریح
 ذات هر کس که بکند انوار
 کینه از کینه و مشهور آن
 نامها بسیار باشد این شراب

زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 هم مؤثر بود اندر کارها و نبات
 هست آنجا جایی نیست و حیوان
 گریه و عالم و جوهر خاص عالم
 از این روح کل و صفتش
 فالیب غایب شده نه مال از آن
 که بداند مطلقا نیست اندر بد
 کرده اند از بد و بد و بد و بد
 راه باطل اگر گرفته و بدست
 نرسیده است دست و پایشان را
 در طریق اولیا، یکبار اند
 و در میان از باز بر بدستش
 در وجود کرد و بدستش بر بدست
 بر زبان است در درون دل شاه
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 روح کل و نبات و ملکات
 خاصه و او را در وجود
 از تصرف و فیض آن که عالم
 گفته این معنی غایب و موقوف
 باره را میستند نه مال از آن
 این طاعت که آنجا نیست
 چنانچه که بد و بد و بد و بد
 رنگ بدین کرد و بد و بد و بد
 نه ز نور علم آنها را خبر
 از با خدات و ملکات که اند
 در حق که بد و بد و بد و بد
 هم کلاد و او را بد و بد و بد
 در حق که بد و بد و بد و بد

زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 هم مؤثر بود اندر کارها و نبات
 هست آنجا جایی نیست و حیوان
 گریه و عالم و جوهر خاص عالم
 از این روح کل و صفتش
 فالیب غایب شده نه مال از آن
 که بداند مطلقا نیست اندر بد
 کرده اند از بد و بد و بد و بد
 راه باطل اگر گرفته و بدست
 نرسیده است دست و پایشان را
 در طریق اولیا، یکبار اند
 و در میان از باز بر بدستش
 در وجود کرد و بدستش بر بدست
 بر زبان است در درون دل شاه
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 زکدیش اندازند از دست او هیچ و لا امر
 روح کل و نبات و ملکات
 خاصه و او را در وجود
 از تصرف و فیض آن که عالم
 گفته این معنی غایب و موقوف
 باره را میستند نه مال از آن
 این طاعت که آنجا نیست
 چنانچه که بد و بد و بد و بد
 رنگ بدین کرد و بد و بد و بد
 نه ز نور علم آنها را خبر
 از با خدات و ملکات که اند
 در حق که بد و بد و بد و بد
 هم کلاد و او را بد و بد و بد
 در حق که بد و بد و بد و بد

این جباب آری بیایم چون قیام
 ز غم آورد از بد و بد و بد و بد
 اندر گریه و بد و بد و بد و بد
 با علم و عشق از بد و بد و بد و بد
 گمانا حسن و بد و بد و بد و بد
 مستی بخور که شدیم از بد و بد و بد و بد
 بخور از بد و بد و بد و بد و بد
 چون تر عشق که اگر شدیم
 راه عشق و تر عشق که اگر شدیم
 عشق چون روح است طایفه قایلیم
 مدد عشق را که تا بد و بد و بد و بد
 سندی کرد و بد و بد و بد و بد و بد
 عخل او را عشق ز غم با شدیم با هم
 از طریق غم و تر عشق که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 چون که بر کردیم ز غم که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 تاج شاه بود بر شان بد و بد و بد و بد
 جلد اسرار و بد و بد و بد و بد
 چون که بر کردیم ز غم که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 تاج شاه بود بر شان بد و بد و بد و بد
 جلد اسرار و بد و بد و بد و بد
 چون که بر کردیم ز غم که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 تاج شاه بود بر شان بد و بد و بد و بد
 جلد اسرار و بد و بد و بد و بد

این جباب آری بیایم چون قیام
 ز غم آورد از بد و بد و بد و بد
 اندر گریه و بد و بد و بد و بد
 با علم و عشق از بد و بد و بد و بد
 گمانا حسن و بد و بد و بد و بد
 مستی بخور که شدیم از بد و بد و بد و بد
 بخور از بد و بد و بد و بد و بد
 چون تر عشق که اگر شدیم
 راه عشق و تر عشق که اگر شدیم
 عشق چون روح است طایفه قایلیم
 مدد عشق را که تا بد و بد و بد و بد
 سندی کرد و بد و بد و بد و بد و بد
 عخل او را عشق ز غم با شدیم با هم
 از طریق غم و تر عشق که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 چون که بر کردیم ز غم که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 تاج شاه بود بر شان بد و بد و بد و بد
 جلد اسرار و بد و بد و بد و بد
 چون که بر کردیم ز غم که اگر شدیم
 از بد و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 تاج شاه بود بر شان بد و بد و بد و بد
 جلد اسرار و بد و بد و بد و بد

أَعْمَدُ بَيْنَهُ النَّبِيُّ لَا يَنْبَغِي إِلَّا وَجْهَهُ وَلَا يَدُومُ
إِلَّا الْمَلَكُ كُلُّ نَحْوٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْعِلْمُ وَ
الْبَيْدُ وَجَعُونَ تَوَسَّعَ طَرِيقَتُهُ فَلَمَّ عَلَى ظِلِّهِ
النَّصَارَةُ وَرَفَعَ الْجَوَارِ وَاسْتَعْمَلَهُ الصَّالِمُونَ لِأَمْرِ
جُودِهَا قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ عَالِي اللَّهُ أَكْبَرُ

تَبَوَّسَاتُ لِسَانِ

كوشن ایاب کانت با تو آ
چار از اعضا تو نذر دوان
از کوشن تو بستان سخن نذر دوان
شاه و پادشاه و پادشاه
چون لسان از جبینش پادشاه
مستانه جردان به استخفاف
مقیان قوم سکیلان بد
رسد اگر کفر است ایامان بد

مردانش بیکر ای که ز سر
قوم سکیان قوم بران غمزد
کوشن که باطل است بانش سر
پنبه غفلت بران کوشن
چار است سلام تو نذر دوان
این لسان از آبدان آمد بد
به رولان ره تو نذر دوان
شرطها در دلسان دوان بد
باید از خود کذب نذر دوان
به رخصت روز نشین بد
چونکه در خود است علامت باد
حدت سرشاران با صفات
این لسان بپیش شاهان آید
چونکه عالم فانی است در آید

ذات پاکست بر ملامت آید
خالق و مبدع خلوق تو
بار آید بر سر جبرما غسل
بویست این اغتشاک غسل الحجابیه بشیر و مکرر المصطفی
و خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی
اولاده المعصومین من الغشاک و الذنوب و
العصیان و ما أشبه ذلک و من اشتغال
الدنیا و لقاها مریة إلى الله عالی الله اکبر
غسل طریقت نویست این اغتسل غسل الطریقت
علی طریقت اولیاء الله من الاغنیاء و الفقراء و
استغسل الله ان بوقتنا و یغتنمنا علی طریقتهم و
طریقت الفقراء و اطا صبرهم و زیارتهم و ستمه اربابا

علی شعورهم و عیننا ان ندبغ العقل و الفکر
و ریاستا إلى الله عالی الله اکبر غسل حقیقت
نویست این اغتسل غسل الحقیقة سخان الله
بحق المستبیین باغفار الله نوب و اکثان القلوب
و یا ارحم الراحمین الحقیقة معنا غیر القلب
و الجسم و الروح و العیون و ذکی الله عالی
واجب علی جمیع الفقراء و لا تحم الجنان و القصور
و الغلمان و لا تحم زینة الحیوة الدنیا ربی الله
انصر یا الله عالی الفقراء حقیة لا اله الا الله
محمد رسول الله علی و علی الله اکبر
غسل معرفت نویست این اغتسل غسل المعرفت

که دلیل آیه کبریه

الْمُحْمَلُ لَمْ عَيْنِي وَلَسْنَا نَأْوِثَقِيْنِ وَ
هَذَا بَيِّنَاتُ الْجِدِّ بَيْنِ
رَبِّانِ فَقِرْ رَابِعَ طَرِيقِ
بَشِيَّانِ اِرْءَا بَابِ مَرِي
سَالِكَانِ لَمْ يَرِي كَمَنْ
اَزْءَا شَوْصِيَّةً شَاكِلَمْ
زَالَمْ اَنْدَرُ صَوْرَتِ اَمَلِ شَرِي
رَمْوِي اَوْ حَقِّ يَمْوِي هَانِ
اَوَّلِ اَزْءَا شَوْصِيَّةً رَسْبِلِ اَنْدَرُ
صَرِيَّةً اَوَّلِ بَرِ اَرْصَقَا
مَعْرِ اَرْءَا حَاجِبِ اَنْدَرُ اَضَقِ
اَرْسَبِلِ اَنْدَرُ اَضَقِ لَمْ اَنْدَرُ اَضَقِ

از اثر صورت احوال صفا
معر آن چهار باشد این چهار
باز گویم معنی شرح و رنگ
چون تصویر پوشش عیب است
سنگ تنعت نفس ضرر است
خوشی کلفت عیب و انا ملود
در طریقت تا بماند بار کار
بدلیل آیه کبریه

لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الْوَلَا بِالْحَقِّ لَمَّا ذُكِّرَ
الْمُسْجِدِ الْكَرَامِ اِنْشَاءً اَللَّهُ اَمْسِنِي حَلِيقِيْنَ رُوْ
سَكْمٌ وَمَقْصِيْمِيْنَ لَاتَخَافُوْنَ فَعِلِمَ مَا لَمْ يَفْعَلُوْا
فَجَعَلَ مِنْ لَدُنْ ذَالِكَ فَتْحًا قَسِيْمًا بَعْدَ بَعْدِ اَلَمْ
بَكُوْشَ طَالِبِ كَبُوْشِ بِيَا بَعْرَتِ بَشِيَّانِ بَحْرَتِ كَبُوْشَتِ

کبریه بخدمت بروقت بعد چهار تا به بند و
کلامت کبریه و بعد حق دوست بکشد دل پر از شاد و جوت
کبریه آمسجده الله الحق و حق جعلت و تترکت و ما
بهمی و نه خلعت و دخل ائت الله اکبر بعد از جوت
پیر ارشاد دلیل با مرید سجده رود پیر ارشاد آیه سجده
بخیزد خدا را سجده پیر از کعبه رَبِّ السَّمِیْعِ الْبَصِیْرِ
وَرَبِّ الْغَیْبِ بِنِیَّ اَلَا اَنْتَ اَلَا اَنْتَ اَلَا اَنْتَ اَلَا اَنْتَ
دلیل با مرید بر خیزد کلامت بایستد حق دوست بکشد
پیر ارشاد و جوت کبریه الله ربی اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَا
خَفِیْ عَلَیْ ذُنُوْبِیْ فَاَنْتَ لَا یَغْفِرُ الذَّنْبَ عَنِ اَلَا اَنْتَ
الله اکبر باز دلیل با مرید سجده رود پیر ارشاد آیه
سجده را بخیزد مَحْمَدًا سُبْحَانَكَ اَللَّهُمَّ وَالْعَمَلِ اَمْسُوْا

مَعْدُ اَجْمَعُ اَلَا عَلَی الْاَکْفَارِ رَحْمَةً لِّبَنِيْهِمْ تَوْبَةً لِّمَنْ رَزَقَهَا
سَجْدًا لِّیَغْفِرُوْنَ فَخَلَا مِیْنَ اَللَّهُمَّ وَرَضُوْكَ اَسْمَا هُمْ
فِیْ وَجُوْهِهِمْ مِنْ اَوْثَرِ السُّجُوْدِ اَللَّهُ اَكْبَرُ باز دلیل
با مرید بکلامت بایستد حق دوست بکشد پیر ارشاد
جوت کبریه اَللَّهُمَّ وَبِنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ لَنْ اَعُوْ
تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْضَنَا لَمْ نَكُوْنْ مِنْ اَلْفَا سِرِّیْنَ اَللَّهُ اَكْبَرُ
باز دلیل با مرید سجده رود پیر ارشاد آیه سجده بخیزد
لَا اِلَهَ اِلَّا اَللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا اِلَهَ اِلَّا اَللَّهُ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
لَا اِلَهَ اِلَّا اَللَّهُ عُبُوْثَیْةً وَ رِثًا سَجَدْتَ لِلَّهِ يَا رَبِّ
مُعْتَبِرًا وَ رِثًا لَا اَسْتَسْتَكْفِیْكَ وَلَا اَسْتَسْتَكْفِرُكَ اَللَّهُ اَكْبَرُ
باز دلیل با مرید کلامت بایستد عشق کبریه پیر دلیل کبریه

خزانه و بر تاج ^{تاج} و تاج بنی فرعون پوشیدیم اسرافیل عرض کرد
آوردیم بنی فرعون پوشیدیم عزرائیل عرض کرد آوردیم بنی
بنی فرعون پوشیدیم میکائیل عرض کرد آوردیم بنی
فرعون پوشیدیم علی فرعون یابنی الله نظر بدیدای نظر
کرد خیر بر برف چندق در جهان امان داشت و حضور
پادشاه عشق تا طالبان زورگاه رب العرش خوشتر
شود و حضور کند کرد به نشاط یابنی الله و بنی
فرعون حق است یا طے صدق آمد از اول طالب شد
طالبان پیاور کند مرشد حل کند تا زورگاه سجاه و تحفه
خوشتر کرد و مرشد کزین واجب طالب کزین فرزند
صدق ملوک دهنده چند روز گشت بودیم در این جهان
خراب به پروردگار بودیم تا الحال در سر راه پیران بالیان
رسیدیم

در

رسیدیم لغز فقر را بر صورت حلالان گزیدیم و حضور را
بقطایر چلقت رسانیدیم و دشت چیز پیدا کنیم اول
کلمه ۳ شجره ۳ ریاضت ۳ قناعت ۳ کوچک بوی
۳ رستار عهد ۳ مغراض کلام ربان ۳ کوچک بوی
حقان به بلبل آید کریم این کیوت لسان تقدیم یل یحییتم
کتاب الله حیث امرکم الله ان الله یحب العالین
و یحب المتطهرین و المعصم ان لا یشان لهن
خشی و مقام دیگر حجت است الله نام باشد بدینکه
بدان دست ادرست پیغمبر خدا را است ملائکه خدا
ضامن طالب نامه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اَعْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَالْقُلُوبُ
وَالْاَسْمَاءُ عَلَى جَبْهَتِهَا مُحَمَّدٌ وَلِیُّ اَجْعَلْهُنَّ اَمَامَهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ كَلِمَةً دُونَ طَرَفِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِعَصِيَّةٍ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ بِرِثَانِيَّةٍ
عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ بِحُجَّتِهِ كَلِمَةً حَقِيقَةً لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ صَقًّا صَقًّا كَلِمَةً جَدَامَ مَوْتٍ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ
الْعَالَمِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا صِدْقًا صِدْقًا
وَجَدَامَ جَدَامَ جَدَامَ قَامَ أَتَى مِمْلَكَتٍ لَكُونَتْ بَشَرِيَّةً
مَقَامَ رَقِيقٍ جَدَامَ جَبَرَتْ كِبَفَتْنِ مَقَامَ جَدَامَ لَابَتْ بَشَرِيَّةً
نَاسُوتٍ بَشَفَتْنِ مَقَامَ جَدَامَ لَابَتْ لَابَتْ بَشَرِيَّةً
نُورِيَّةً نَظَرُ كَرِيمَتٍ وَتَحْتِ الرَّشَقَتِ وَكُنْتِ شَمِيدَةً
كَرَرْنِ بَاعَارَ الْاَمَلِ وَفَا انْتَادَهُ كَانُ كَوْرُ صَفَا عَاشِقَانِ
رَاهِ جَهَا وَالْعِلْسُ سَلَمُهُ مَتَا شَرِكُ بَدَلَانِ اَمَلِ وَرِيَا شَرِكُ
نَشَرَانِ وَرَطَبُهُ قَوْلَانِ وَقَوْلِ وَرَاقِرِ اَرَايَتِ وَ
اَنْزَرِ دُرِيَانِ سَتِ طَرَانِ دُرِ قَوْلَانِ سَتِ وَقَوْلِ وَرِ
عَرْشِ وَعَرْشِ وَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ كَرِ
وَقَوْلِ وَرِ حَقِيقَةٍ وَصَلَقِ وَرِ دُرِيَانِ وَفَانِ سَلَامَتِ
بِكَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ
بَارِشَاهُ نُوْرٍ كَرِ اَرَايَتِ سَتِ اَكْدَرَانِ اَحَدِ اَمَلِ اَنَكِ
دَانِ اَحَدِ سَتِ اَكْدَرَانِ اَحَدِ اَمَلِ اَنَكِ اَحَدِ اَمَلِ اَنَكِ
وَاحِدِ كَرِ مَوْسَى اَنْزَلَهُ كَرِ نَوْجِ اَرَايَتِ كَرِ نَوْجِ
وَرِ قَدَرِ كَرِ كَرِ اَمَلِ حَقِيقَتِ وَرِ حَقِيقَتِ اَرَايَتِ حَقِيقَتِ
وَعَرْشِ وَرِ جَدَامَ جَدَامَ سَتِ نَدِ اَبْرُو كَبُورِ جَبَرِ اَنَكِ
بَايَرِ اَنَكِ سَتِ خَرَقِ وَرِ بَرِغِ وَرِ جَدَامَ بَرِ بَرِغِ
جَنَابِ عَدِ صَدِ مَطْفَرِ جَبَرِ اَنَكِ كَرِ بَايَرِ اَنَكِ اَرَايَتِ

در

چون بچمکن رسد این در شمار شاه مایست ساقی ابرار
 بعد از آن رتبه یافتند بعد از آن دست بردست تا بعد از آن
 بعد از آن رتبه یافتند بعد از آن دست بردست تا بعد از آن
 دست نمود باطله نقیر کز خود داشت او سرس
 کز این رسم در جهان ظاهر گشته ظاهر قدرت قادر
 شد میان جهانیان این باب لغبتک با همه اسباب
 هست در ورش مالک و زن مانع او چهلستان یقین بجهان
 اینست اثبات ملک اینها روش مسکن جلال بها
 لکن بالا لکن بر رتبه شریفه لکنستم مؤتمن کرم بخیر
 اختیار فکر کنم تا با بر فقر از خود رستم به بیم خیر
 هر چه دارد صرف کن در راهه کن تنافوا البر حق تنفقوا
 به این آیه کرم شایسته هم وصفا تعلّمون این الله
 بکلی شئی جلّیا تا شده اثبات خاک نش

بشنو خاک را دل جهان فقه خاک به روح روان
 بچایب که به عالم از خاک تا دماغشان شد چون پاک
 خاک این که خاک سازند جلد درشت خاک نهانند
 به چون شیر میره از خاک خاک موجب بر طلائف
 خاک ماز و پاز و زانست خاک نباتان سر زده خاک
 چشم زهرم آمد از خاک این نباتان سر زده خاک
 آدم از خاک آمده ظهور خاک از شایه اظهر
 کرد هم ستر از جلالها بایست که خاک را بسا
 لاف موزین بر خط سنگ سر نه شود بهر جلاله
 فقه خفته کند که در چشم میزند پیش بر پیش
 سالکانیکه برون دارند پیش بخورند پیش با از پیش پیش
 خاک از نوبت اند بجهان دیه اند صد را در میان

المهمه
 طالب فقر شاه مرغانه دیکر از علی و آل علی
 او میر دست بسید و آل کشته اند خاک را دل فناء
 ذات باب الحق است بر کتب هست سید جلال عالیشان
 در وقت بخت بخت کس گشته عارف به رسته بر پایه
 کس نداند بغیر راه رسته کس نداند بغیر راه رسته
 مظهری و فایده این جبریم کس نداند بغیر راه رسته
 این عدالت ز طالبان عدالت زان سبب بهر اشرف خاک
 هر چه اثبات بود هر چه بود خاک این نظام بر موجود
 فقر اول همه عریه هر که در پیش خسته با هر خط
 چنانچه بر خسته با هر خط چنانچه بر خسته با هر خط
 لعل شهاب ز شاکر کعبه بر در خصال کعبه روان
 لعل شهاب ز شاکر کعبه بر در خصال کعبه روان
 جملتا نه که تر سیدانه جملتا نه که تر سیدانه
 معنظا که در کعبه م معنظا که در کعبه م
 فکر او چون به خصلت نیست فکر او چون به خصلت نیست
 الفان قد زور پاک آمد الفان قد زور پاک آمد
 خاک این نظام بر موجود خاک این نظام بر موجود

کبر بجز خاک نیست عذر کل کبر بجز خاک نیست عذر کل
 باز بر خاک به بشیم واصل باز بر خاک به بشیم واصل
 بوم بنظر الم ما فقهت پیدا بوم بنظر الم ما فقهت پیدا
 و یقول الکافر یا یقینی کنت توایا و یقول الکافر یا یقینی کنت توایا
 منها خلقنا کم فیها نعید کم منها خلقنا کم فیها نعید کم
 در بیان نبوت ملک در بیان نبوت ملک
 اولا از ملک بکنم انشا اولا از ملک بکنم انشا
 نزد و دانشه ام شاه جمع جملتی میان آن کتب
 دید ایشان نام بخوانند دید ایشان نام بخوانند
 اوصاف شایسته که بر احد اوصاف شایسته که بر احد
 کرده دستا خورشید پاره کرده دستا خورشید پاره
 این نشانیها که در این کتاب در این کتاب
 این نشانیها که در این کتاب در این کتاب

سالک کو نور نهد بشر
 در جهان که نهد سر پر شر
 زهر که کسی که خضر خلوان باشد
 در صف جلد سالکان باشد
 بعد از آن رفته رفته باور دارد
 بر سینه است و شفا آن محو
 هست محو باطله تقیر
 کرده این رسم جهان ظاهر
 چون ز محو رسیده این راه
 شد میان جهان فیان این راه
 چون که نشانه انبیا است لکن با هم
 گفت با سید که ادبها بچکانه
 لکن باید و باید اندر برت
 هر که دید که از جان شایسته
 سالک آنست که خاک را بر
 هست بر پیشی سالک فلان
 از جملتی با نداشت جهان

سالک که از پی ما است
 در شمس لک لک اندام
 هر که بدو نشسته بر جان تویش
 پیشین گفت چشمت در پیش
 چند کوئی که سالکند در بند
 فقه خوانی که کرد در پیش
 اصل بر پیشی از غیر ناست
 نه هر که کسی که از عجم خیزد
 گنج عالم در دغا لکست
 صاحب رخ خاک در درویشان
 بنده هم غلام درویشان
 انبیا است که در کت اهل جلاله
 نکتده که کشید کن ز درویشان
 تابیا بر منور از انبیا
 کمر خضوع بر زان فقر نشان
 خدمت بر خوف بکن از جان

خدمت اهل حق چه نمود
 باشی در روشن چه شمع در پیک
 نکتده که در کان ابدالان
 بلکه انبیا است یکدم از ایشان
 نکتده که در کان زنده شود
 تا که یای تو ز سر از ایشان
 که ز پیر پیریت پرسند
 اگر ما نماند است اندرین دران
 بود شاگرد جبرئیل اوفی
 هست ستاد و شرم روان
 کوک ابدال سه پیر بود
 که بر پیر پیریت را تو بختان
 نام آن همه پیر ایشان
 آدم و نوح موسی و عیسی
 پنج چه جز است کسوت فقر
 وقف کردند بکرم ابدالی
 وقف کردند بر بر جلاله
 بخت تحت نفیر و تقه
 کفر شسته را ز ایشان دان
 صاف سلمان صاف از سلمان
 صاف سلمان صاف از سلمان
 خدمت پر خور بکن از جان
 همه بر کرم برده بود سلمان
 عیشی نوشته در صایحان
 آغیزش بکرم حالت بدان
 ماز و مضطر و سرگردان
 کز بخون تو توبه و تلقین

احوال قافله است همین باشد
 کز تو خضوع بر زان فقر نشان
 جبرئیل آید که
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ
 اگر خضوع بر زان چه روز پیدا شد بکرم بر امریت
 العالمین پانصد سال پیش از آدم سه توبه هوش
 سرور سال و پانصد سال پیش از آدم آن فکر شد
 در بهشت نمازند تا اینکه آدم از بهشت بیرون آمد از
 عالم غیب نماند که ایا جبرئیل آن شمع را بدست آدم
 به که از نور وجود مرست جبرئیل با برت جلیل آن شمع
 مبارک نوروت و سیر ما پند آن عبارت از نور صیسی
 هست که ماند در تخت عدوت تا روزیکه محمد مصطفی
 در مظهر وجود آمد حضرت جبرئیل با برت جلیل آن
 شمع را از بهشت نهد دست جناب پیغمبر آورد بدست آنحضرت

داد که خاتون قیامت بر خیزد است آن شیخ را بر او داشت
 با بولای در بهشت مد آمد و این آیه را خواند بسم الله
 وَالشَّمْسُ الْقَدِيمُ در حکم آن حضرت نور آن بر آمد
 باین آیه اَیْطَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُم اَنْ یَدْخُلَ جَنَّتَهُ
 نَعِمٌ کَلَّا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِثْلًا یَعْلَمُونَ و بعد
 بهرست سلمان را در دلت وقت نام چهار نفر سر اجاسید
 گذازدند بعد از آن بدست ارشاد دادند و آن چهار نفر
 چهار لوله داشت اش ت هم در هر لوله آیه نوشته
 اند بر روی ترس قرین موزنی سه هزار سال پیش از آدم
 حق بجانده بود جبرئیل را فرمود که این شیخ را خدمت
 کن تا زمانی که زمان آید آن شیخ را که در بهشت بر جبرئیل
 او را خدمت میکرد تا ظهور حضرت رسول باشد آن شیخ را بخند
 آورد

رسول بر نه با فاطمه حضرت به مولای دادند و چهار نفر حضرت
 به سلمان بداد که یا سلمان از نسب نسل تو منقطع است
 اولاد این از شما باشد و ناشی مسلح امیر است و نشانه
 شما باشد سلمان قبول نمود سه آیه آمد وَالشَّمْسُ تَجِی
 بِسْمِ اللَّهِ اَلْهٰذَا ذٰلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ وَالْقَمَرُ
 قَدْ رَافَهُ مَنَارُ الْعِزِّ غَالَتْ الْعُرْجُونِ الْقَدِیْمِ لَا
 الشَّمْسُ یَسْغِیْ لَهَا اَنْ تَذٰلِکَ الْقَمَرُ وَلَا الدَّلِیْلُ
 سَابِقُ النَّهَارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ بِسُجُوتٍ و این چهار نفر
 اینست فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِیْنَ تَسْمُوْنَ وَ حِیْنَ تَنْصَبُونَ
 وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمَوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ عِشِیَّتِهَا حِیْنَ
 تَظْهَرُونَ یُحْیِی الْحَیَّ مِنَ الْمِیْتِ وَ یُخْرِجُ الْمِیْتِ
 مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ اِلَکَ تَخْجَرُونَ

وَاٰیةٌ مِّنْ اٰیٰتِ الْاٰلِ الْاٰخِرَةِ الَّذِیْ یُخْلِقُ الْمَوْتِ وَالْحَیٰوةَ
 یَسْئَلُکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْعَفُوْفُ
 اِنِیَّ اَنَا جِبْرِیْلُ مَنَعْتُ بَاسِیْرَةَ صَاحِبَةَ الْاَوْثَانِ
 اَنْ تَرٰی نَفْسَکَ تَخْرُجُ مِنْ طَلْحٍ نَّکُونُ مِنْ اَنْبِیَآءٍ جِبْرِیْلُ
 یُکَلِّمُ الْاَنْفُسَ وَ یَرْزُقُ مِمَّنْ یَعْلَمُ فَقَدْ اٰیَنَ قَوْلَ مِنْ یُّوْنٰسَ قَوْلَ اٰیَنَ
 چو حیثین در کربلا تپا شد تنه زار
 استخاضه کرد و گفتا ای خداوند زود
 منکه از مولا است این عهد بستم با خدا
 سیدم سر در رخت صد همه بهشتا در دورتی
 که بنیادین فنا اندوز در دیویشتر سلبه
 آیه که بگوید گفتا با دود سوز و دوش
 یا حسین آرد ام آیم و فحالت بکشم
 کن سر از زانم ستان این آیه از الجبال من

یده بان طفلی که دایم العطش کویدان بود
 که زخم او شود شرافت و سزا با بر من
 گفت با درویش دل اندیش آن سلطان پیش
 دیوان بود و آن گشتم نظام و کن بین از سخن
 بنستم محتاج آیه لیک باشد مقدم
 تا کنم سر را نذر مرگست و بخله کفن
 باشی روشن در دو عالم تا به معصومان سر
 حق بدادست جبرائیل کردار شد مقبول من
 روشن از لطف صبی بن علی کرد بیایم
 با سب کردید این چو از سر زان چهل من
 شکر شد چو از غم روشن از روشن علی
 سر زان فدا گشتم در میان انجمن
 صد آدم صاحب کول از دودکان جانانیم

خاک را خاندان و مدح خدایت بولحسن برپای کریمه
ای که لا اله الا انت یعلم و لا اله الا انت یعلم
یعلمونها انهم لا اله الا انت و ما هم عنها بغائبین
ترجمه سر سراج ریت هبلی من لدنک تیر
طیبه اقلت جمیع الدعا و ریت لا تدر ف
زیرا و انت خیر الدارینک و چون بر سر برقرار
دادند در طریق اول شاه علی مکان آعال شاه آ
قلند شاه آ سید اعظم ه شاه ناصره شاه سید نظر
علی آ سید بهار آ سید محمد موسی آ سید حسن
سجاد هفت میر و ظاکر کشی ازین آ اول آدم آ شیخ
آ ابراهیم آ داود ه سلیمان و عیسی آ ه
در شریعت از عهد مانده در طریقت چهلتن و حقیقت
از امام جعفر الصادق در معرفت از قلند شاه آ

پیر شریعت اول موسی آ عیسی آ ابراهیم آ محمد
آ پیر طریقت اول مولانا علی آ امام حسن آ امام حسین
آ امام جعفر الصادق آ پیر معرفت اول داود
آ پیر مرزبان آ پیر موسی آ پیر ضیاءین چهار پیر
شریعت چهل تن آ آ اسدیل عزرائیل ابرویش
فطاکر کشی از عهد مانده در شریعت از صالح در طریقت شان
شس الدین قلندر در حقیقت از امام حسن در معرفت
از امام جعفر الصادق آ رباب طالب مطلق
واحد عابد زاهد زاکر شاکر عارف عاشق و احد
کیست آدم طالب مطلوب الله ادریس علیه مقرر
زاهد عیسی بر احد نوح شاکر ابریت صابر شفیق
عاشق محمد عارف ابراهیم راضی ابن هفت کلمه
فقیر فطاکر کشی و صاحب کلک بداند اول لا اله الا الله

انهم صبیح الله آ لا اله الا الله نوح بنی الله آ
لا اله الا الله انما هم خلیل الله آ لا اله الا الله
داود خلیفه الله ه لا اله الا الله سلمان جنت
الله و لا اله الا الله عیسی روح الله آ لا اله
الا الله محمد رسول الله و هفت ابدال نام برند
اول نجو ابدال آ جمود ابدال آ شاه ابدال آ جبرئیل
ابداک ه ملکوت ابدال و ناست ابدال آ لاهوت ابدال
ش ه آ مقام اول ناست که بنام باشد
آ ملکوت که چشم باشد آ جبروت که زبان باشد
آ لاهوت که گوش باشد ابرویش اهل قلندند
له و نیم بود علی قلندند کالو قلندند نیم قلندند در امور کش
اگر تو را پرسند هفت کلمه فطاکر کشی کدام است جواب بگو
اول کلمه توحید است یعنی یک کس و آشنای با خداوند

و قبول کردن دنیا و ترک لذات چنانچه حضرت
رسول سید عالم لا اله الا انت سبحانک انک انت الله جنت الکافر
یعنی رندان مؤمن و بهشت کافر آ کلمه بقا است
که دور تجوید میمانند المؤمن المؤمن و لا اله الا انت
دارای را در غیر مؤمن نقل شود از این خانه فانی بخانه
آخر آ کلمه تکلم است یعنی مناجات برورد کار فریاد
تیر غیر چنانچه حضرت رسول بیفرماید من لا یقرئی
و جنت لدنک فاعنی معز که زیارت میکند مولد واجب
میشود که شفاعت کند اول آ کلمه علم است و علم بعل
نیشاید و درویش بسیار از آداب خود و مقام خود خبردار
باشد و لعلمک آ و رتة الا فنیة الله ه کلمه درویش
باید صبور باشد و شکر باشد و نعمت خداوند خود را شکر

گذارد و صبر بر بلا را بر عود کار خود نایب و همگزین ناله
 و شکوه نماید چنانچه مولای دین دنیا بنفر ما بد که هیچ کجاست
 از علم نیست و هیچ مالی بهتر از علم نیست و هیچ قضائی
 زشت تر از جهل نیست و هیچ عقل فاضل تر از صبر نیست
 و هیچ ناصح تر از راستی نیست و هیچ صادق تر از جرات
 نیست و هیچ عشرت تر از صفای نیست و هیچ کار پرداز
 طاقت نیست و هیچ غایب تر از یک تر از کرب نیست
 و هیچ نعمت تر از قناعت نیست برین دلیل که القناعه
 کنز الایمانی یعنی قناعت کجاست که فانی بشود و هیچ
 آیه و صوابی و توبه من توب الشکوک مسلم هو الکمال
 فای یعنی اینکه قناعت همیشه خود را توبیه میراند
 و کلمه درویشی بابیه در برابر ارباب سر برود کار بگوشد

همیشه با صواب باشد که و الشایقون الشایعون و التلک
 المفسرین فی حیاتی القعیم ثلثه من الاولین و
 فانی من الاخرین یعنی سفت کرب را بر پیشین که
 نزدیک باطل هستند برین آیه خیر الا موی و سطرها
 یعنی در این امور دنیا وسط است در مابین دنیا و آخرت
 مولا است مگر مولا را شناخت دنیا و آخرت از دوست
 و حکم بایه درویشی در نیست خیر قدم نرزد و قلب او
 بجز در سر و خجسته و یک جزیر کند و بدین آیه ایتنا
 الا عاقل بالثلاث فان کان علیه حیاء و حیاة جهل
 فان کان علیه شرف الجانه ستر بر ستمه علانیت
 خود بر معبود اگر عمل ایشان خیرست پس جزای ایشان
 خیرست و اگر شر بود پس جزای ایشان شر است ۸
 کلمه درویشی از خوف الله و از خوف بر سر شد که بایان

باشد طلب رحمت کند در امور دنیا و چندان کنون شد
 و بدینارونه دل نه بندد و با جهل امور و لعب نشیند
 و با مال دنیا سر نه برز که شکل است با خلق دنیا مکالمه
 کنون ای درویش و کلام مجز تا رخصه بفرماید فلیعقل
 قلبه و لیکون الکفیل یعنی بخندید بسیار گیر کنید
 باز خیر در پیش امروز درویش مگر طلب نماید از پیر
 فقر طلب کند اگر بر چند صدار پر حقیقت کدام است
 جلب کب اول فرشته شمال میکا بول ۳ فرشته مغرب
 جبرائیل ۳ فرشته مشرق اسرافیل ۴ فرشته جنوب
 عزرائیل یک روح است چهار پیر معرفت اول شافا ۳
 انوار ۳ شمس بریز ۳ ملا بر سر ۳ حافظ ۵
 شیخ عطار چهار پیر یک تر که شان اول خواجه احد
 چتر ۳ پایه همدستان شیخ فرید شکر گنج ۳ ملهم
 ادب و قریب ۴ باب الحق چهار پیر یک اول بکاش

و ۳ شافعه الله و ۳ شبان قلندر ۳ شافعه
 سید جلال الدین حیدر امام جعفر الصادق و مفضل و شافعه
 و طریقت و حقیقت و معرفت یک سخن است اما مالک
 درویشی هیچ حقیقت معنیز و شکر مگر مقام درویشی
 است و ملای لیل اول آنکه ولی یعنی ناد و سبانه و
 هر روز یا در آن که در روز دیار آری یعنی بانگ در شیخ
 خوشست ۳ غیر مولا طلب کردن کار یکیشا نیست
 ۳ شکر کردن و یکدل بودن در راه دوست ۳ کار
 به منتهای بود مگر آنکه بایا خویشست کار و پیشی است
 ه رضا بقضا دلن و شکر کردن و صبر کردن و حکایت
 گوید چنانچه خداوند عالم بفرماید قَالَ النَّبِيُّ إِنَّ فَاك
 اللَّهُ عَالِي وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِهِ وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَى
 نِعَمَائِهِ وَلَمْ يَصْبِرْ سِلَاكُهُ فَلْيَعْلَبْ رَتَّ سَوَاكُحِي
 فَاكُحِي فَعَحْتِ سَكَاكِي پس از زیر آسمان من بر روز برود

حق شاک میفرماید هر که بقصداً من راضی نباشد و شکرت
من نیکند و صبر نیکند و شکایت میکند بی خدایه
یک طلب کند از برادر خود اید روشی **قَالَ أَيُّهَا الْكَافِرُ**
أَهْلُ النَّارِ يَكْفُرُونَ بهر کسی که اول داخل دروغ شد
عکس باشد **قَالَ الْبَقِي** اکثر خطاه این آدم فایده
بهر شتر کنا می و خطا فرزند آدم بزمان ایشان همان
میشد **قَالَ الْبَقِي** مع اطع فقل **وَالْبَاقِي** معنی
بهر کس که بسیار در اورد و مردمان در دنیا آن طمع را نفسی
دارد در دنیا و آخرت **قَالَ الْبَقِي** الخمر یعنی مقصود
لقدیر اللسان و لا تؤید فی دینیه بهر صریح ببار
راستی در دنیا قدر در دوزخ اگر کند و در دوزخ اگر کم کند
قَالَ الْبَقِي مع ایضا **كَانَ أَبُو الرَّحْمَانِ أَمْرُهُمْ أَسْأَلُ وَ**
عَادَهُمْ دُنْيَا و لا بدیم تغلیباً و نا جرم کلمه
و مؤید هم هستند و کیفیت حال القمه بین اسل و

وَنَدْبًا وَ تَغْلِيْبًا و کتب بخلاف علی بغیره یعنی
و قنیه قیامت شود با دشمنان شتر شوند علما یا کراک
شوند نویسنده کان مانند شغال و تجاران مانند کت
مؤمن در میان ایشان مانند کور خنده پس چنان است
حال کور خنده در میان شیر و کرک و شغال و کت بایم
بفسر خود حریفند **قَالَ الْبَقِي** مع **الْبَغِيْلُ لَا يُدْرِكُ**
الْجَمَّةَ و لو کان غابلاً و السَّخِي خادری و در پیش
پیش و **الْبَغِيْلُ** رفیق ابلیس بهر خیال در پشت
نزد اگر چه مؤمن باشد و سخر در دوزخ نزد اگر چه
فاسق باشد و سخر در پشت همان منت و خیال
در دوزخ رفیق شیطانست **صَبَّحَ كَوْنِي**
بسم الله الرحمن الرحيم بنام صلوات بنام خالق جبار روزگار
دهنده توبه پاک بود در کار خود شفاعت بهر روزگار

علی ولی شری خدا و پیرو در کار حضرت نبی پاک صفای
خاتون بخت دهنده مؤمنان را بهانه ز دروغ بخت
بر سر تاج حضرت محمد رسول از حضرت امام حسن و حضرت
امام زکریا شکست علی بود ان شاء الله سلور فخر کن
محمد باقر بختن پاک را نوا سینه علی حضرت امام زین العابدین
را اولاد کلاد حق الیقین حضرت امام محمد چون روشن
چراغ از اولاد ایشان شکفته چراغ حضرت امام جعفر صادق
صاحب سلور صاحب ولی مذهب برقرار حضرت امام
موسس با صدق صفا سلطان علی ابن موسی الرضا امام
محمد تفرخ خدا حضرت امام علی النقر حضرت امام حسن
عسکر و الزمان حضرت سید جعفر حضرت سید علی
اصغر چه روشن نظر حضرت سید محمد الله به صورت
چهار ماه حضرت سید احمد شمس مولی مومر محبوب الله
حضرت سید نجیب بجا حضرت سید جعفر کریم الله

توبه پیر پیران توبه سلطان حضرت شاه سید علی شمس
دنیا و الدین و بناد محمد بجا نبین کتب الکتاب عربی
مسوره حضرت محمد امیر شیر شاه سید جلالت الدین
فرزند مقبول محبوب حضرت شاه سید علی بوز خوات
و جماعت همیشه امیر حضرت سید علی جعفر سید معصوم
علی حضرت شاه محمد قوس حضرت سلطان سید احمد
کبیر خوارت همیشه امیر حضرت پیر خدو در جان جماعت
بود شمس بجا نام به حجت مجرب حضرت شاه صدر الدین
محمد شاه راجه قطال هر روز در این برین حقیقت است
احوال مکرر بنایه چند بکند از حضرت سید محمد بجا شری
پیش خج کتب بهرستان علی لطف بون و دنیام حضرت
سید کریم الدین اول فتح فتح خدا اولاد جهان با چنان عالم

خداست عارفان را حق میکند
دست خود زین بر دامن ترک
هر چه گوید باز جای نشد
شرط خدمت بجای آور در
صفت بهجت نبی ولی
ده در منزلت بدار پیغمبری
آتش مهر فقیست بدار
سجدهش بود جهان شتر
بجهنمش اشتهای بهجت
شد میلاد و هست مهر نعم
قلب تو چنین در بنم باشد
ده و یک خاتم است ایدر پیش

بیخ و یک که اصل این نور است
آوینش اما هست بدار
سجدهش بود جهان شتر
نعمت الله را اگر خدای مگر
بیخ و یک که اصل این نور است
آوینش اما هست بدار
سجدهش بود جهان شتر
نعمت الله را اگر خدای مگر

پادشاه ستون دین دنیام حضرت پیر احمد کلان
مشکوک شاه مریز و جهان حضرت سید زین العابدین کنه
بخش در عیالت و نه نوزده مقبول محبوب حضرت پیر
حسن بود سخاوت حضرت پیر محمد ترنا صهر الدین الحنفی
البخار جوق البقی من سر چشمه سیمو السمان جید کلان
سحر امن محمد نوبهار مهر وقت خوش است چون بلبل
نما سخن شیرینی بار در کوه لعل صبا روز میر است
سخن ورت پاک بخشاید مدد مراد بیست خلک با غلام
حضرت پیر محمود پیرنا صهر الدین راجات تحت بخش
مسلم علم رنده راجات عشق پاک بر حال خاتم ابعین
طلب از طالبان عنایت سالکان که جاهلان نیست
منافقان از شاه محمود باطله سر حلقه رنگ قوطی بندان
عشق جمال و کمال پیر صلوات بر محمد و آل محمد و فضل کمال

من بعد بر خط پایا زده نوزندان او صلوات با بیعت
اصل منزل چه خط ایدر پیش بیخ و یک که اصل این نور است
چون شمع اصل بهجت باطله بیخ و یک که اصل این نور است
بیخ و یک که اصل این نور است
فایده حقین لبم بنما چون کز نور و علم و روم جاه
که به بیعت در این شریف مکان هست شاه بن عدل ازین
چون یتیم مکان نبوت حق نان بهر نبوت آمد راست
اصل بیعت ز چارینی ترک که امانت از مریز حاصل
حکام الحسینان نجاست این حدیث از محمد عریض است
منزل پیغمبر بود بیعت ارشاد از مریز و ملت
اصل بیعت شد از نور نام ختم این نکته میکنم بکلام
ایرانی را که کرد و نمود هر که حضور ازین کمال فقر شمر

باطنم در کوه صاف صفیان صافان صدمه و صابره زین
و حضرت سیده برید شیخ العارف ابو عبد الله یافه
است و سند شیخ شار الله شیخ اسلام احمد غزالی میر
شیخ شار الله شیخ اسلام احمد غزالی میر و شیخ
ابو عبد الله یافه مرد بزرگوار و هست والله اعلم
نصبت نامه شاه حیدر طایفه

حیدر محمد طایفه نیم زالی نجف پدرم شمس بن ابی علی
پدر او نظام الدین محمد پدر او جلال الدین محمد
پدر او حسین بن برین جعفر میر میران بجعفر است پدر
پدر او امیر میران دانی کاشف ملاح قرظ دانی
پدر او امیر عبد الله واقف از آیه کلام الله
پدر او است موسی کاظم شیخ از شیخ ملک زاناظم

پدر او است جعفر القادری پدر او شیخ محمد طایفه صاف
پدر او محمد باقر بر تو نور قدرت قادر
پدر او شایزین العباد مرشد خانقاه و دانش را در
پدر او حسین مظلوم است رهبر سید است و معصوم است
پدر او علی ابو طالب که بود در جماعتی غالب
نصبت من به برزخی بود این حسب من با نکاح بن یحیی
پدر او شاه حیدر
پدر من بود محمد قنبر که بود واقف از جلی و شیخ
پدر او بود سید ابراهیم دارنده علم و رزق تعلیم
پدر او قاسم بن سید است پیر قاسم مقام با ملک است
پدر او بود سید ابراهیم که از خاندان بزرگ است مقیم

پیر خاندان کوه کردار
ضمیم آن سفیدش نیست
بار اهلما بحیث است آنان
که بر بخت کناه سکیان
که بر سر نقش بند

منکه عبد الله اسم خوش لقب افضل برین حسن شریف
با برید کریم مار دل رحیمی سید برین فضل کانی باری
او با ایشان صفای آید میر سید برین ان بخارا و سید
او میر بر شیخ با عز فانیست مستحیران از نظر اقدار
آن میر بر فضل میر در پیشش آن و از همه در مرتبه پیشش آن
آن میر بر فضل میر از آمد در جهان با نفس جا به آید
آن میر بر خواجه ابرار شد دره برین بدست بر خور و از شد
آن میر بر حضرت یعقوب بود شیخ اندر زاده او جلد و سبب بود

پیر علای الدین و علای آن برین گشت اندر عالم اسرارش برین
آن میر بر آمد شای نقش بند دره و عالم او بود چون سبب
حضرتش بر خد متعبد کمال در ارادت گشت ثابت با حال
آن میر بر بابا سار برین از آنکه بر خاندان حق صاحب بود
آن میر بر خواجه نقاش شد بر همه جلای از نیست با شیخ شد
آن میر بر غزنو محمد شاه گشته است اندر فلک عویش ماه
آن میر بر عارف بر بود کریم دانی بود بر عارفان ماه صورت
شده میران با طام غیب دانی خواجه عبد الله شایق انقوش بهما
او بر نزد خواجه برید شایر بهما او در معرفت کس کم شنید
خواجه برید غم هم بر بود علی گشت او هم رفت در راه طایفه
او بر بر حضرت نو فانیست بولغنی نام که از خاندان فانیست
شده بر بر قطب بی نام شد قوس دور اندر زان با بنیر
آن میر بر حضرت صافی بود از همه احکام و صادق بود

لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّ كَلَانَ جَهَنَّمَ غُفُورًا بَكَر
اورست ذکر کل برشی بکرشی شاد گامند میتت حتی
فصل در بیان آداب نقیب

بدانکه در جماعت فقره آ نقیب لازم است اتا باید که از
خانه واده نبوت و ولایت باشد بمنز که از نالاست کلام
که از خط موزد نام نوزاد فتون و هدایت باشد و چنین
سر از این مرتبه باشد و دریم بسیار که خود طالب پیوستی
باشد و بیج بسیار که آداب و ارکان هر سلسله خبر را
باشد و هر کس را بجا خود قرار دهد و چهارم بسیار که
صحیح و فاسد آن را بعبار علم و دانش از یکدیگر جدا سازد
تا شناسند راه باشد و کا مل علی باشد اگر چه
که نقیب چه معنا دارد جو لب بگو کرد رفت عرش نشا

راه گویند و چنانچه در صبا ح آورده اند که نقیب نشا
اورست اورست گروه قوم و زبان ایشان در اصطلاح نقیب
از آن گویند به تفحص صالحان کنند و به فقر آموز سلسله
باشد چنانچه نقیب از معانی و نسب و نقیب معنی نقیب
بسیار جمع شده باشد در لغت اگر از پرسند که نقابت
اولا طریقی که را شناید بگو آن کسی که و بر اراده صفت جمع
شده باشد اول آنکه عالم بود ۲ آنکه کامل بود ۳
آنکه نیکو خور باشد ۴ آنکه راه رو باشد ۵ راه ناهب
۶ آنکه ناهج باشد ۷ آنکه سخن باشد ۸ آنکه خوشی
باشد ۹ آنکه حق گو باشد ۱۰ آنکه ستر پوش باشد ۱۱
اگر از پرسند آداب نقابت چند است جو لب بگو اول آن

سیم کلمه شهادت بعلی و یازده نوزده علی و الله علیه
نیز که هر علی اندر است لعنت حق بر آری کلمت
کلمه چهار شهادت بر ملا کلام آوردن الْمَلَكُ الْمُقَرَّبُ
رسول بیج کلمه شهادت به بیج کتاب آوردن آیه کریمه
و هدی بنا جمل فی کتاب اول قرآن از شرف شریف آیه درین
موس از قرآن بگو هر که از ایمان بود ششم کلمه شهادت بر
معا آوردن بین آیه اَمِنْتُ بِاللَّهِ وَ مَلَا أَلَمِي وَ كَلِمَةٍ
و رُسُلِهِ بِالْإِيمَانِ اَوَّلَ الْخُرُفِ الْعِلْمُ الْحَسَنُ روزی معاد
قیامت حق بود بیج هر حق گوید به بر حق بود بهتم
کلمه شهادت بآسمان و زمین ماه سنا و کان آوردن
و سَحَرْتُ لَكُمْ الدَّلِيلَ وَالْقَهَارَ وَ الْقَتْمَسُ وَالْمَعْرُ وَالْجُجُم
سَحَرْتُ بِالْمَعْرِ اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
۸

دشتم کلمه شهادت بر آفرینش بحر و بر و عدد و بر
و باد و باران یَعْلَمُ مَا فِي الْبَيْتِ وَالْبَحْرِ نَفْكَرْتُ مَعَهُ بِحُجْرَتِي
نکر در تو غریق موج طوفان نهم کلمه شهادت بر آفرینش
سحر و سحر و حیوانات و حشرات بین آیه وَ الْخَلْ
بِاسْمِهَا لَهَا طَلْعُ نَضِيبُ دُخَانِ تَاقِيَمَتِ نَزْجُونَهُ
بذکر و حد حق و دود نهم کلمه شهادت بر رخات
خوش الحان بذکر ملک آسمان آوردن بین آیه وَ مَلَا
عَلَمُنَا مُنْطَلِقُ الْقَطْبِ بشنودن رخات خوش الحان نهم
جمله ست از جام عشق کبریا باز نهم کلمه شهادت بر کلام
یکدیگر در کلام و میرود بین آیه جَنَّاتٍ مَعْرُوفَاتٍ ثَابِتٍ
مَعْرُوفَاتٍ دوازدهم کلمه شهادت بر وحدانیت که
قَالَ اَللّهُ تَعَالَى وَلَيْسَ مِثْلُ شَيْءٍ اِلَّا بِمِثْلِهِ وَ لَكِنْ

بسم الله الرحمن الرحيم

و بعد مژدگان علی الطریق که فایض بجام وحدت حقیقت
شده از جناب علی ابن موسی الرضا فایض شده و فقره
هست چهلتن و چهل ابدال و چهار پیر بریت و چهار
تن رجال الغیب و سالکینی که حقیقت فرزند به
فرزند فقیر به فقیر و مقام فیض حقیقت فایض شده
و فیض باطنی رسیده و بعد شاه نعمه الله ولی و
فرزند طریقت حبیب شاه خدوم علیا و محبوب
علیا و ضلع شاه رضا علیا و معصوم علیا شاه
و نور علیا و سید کوچک و بعد خادم الفقراء معصوم
علیا لقب محمد حیدر و نظر علیا لقب علی عسکر
فیض طاهر و باطن از باطن فقر و مرشدان و پیران و صلح

و صاحب نظرن بر سر این حقیر فقیر مذنب و شاکو حال
و فایض کردید و من بعد بر طالبان راه حق و طریقت فانی
کرداشد طلب طالبان عنایت سلطان ستر شافان و
عشق جلال با کمال سید کانیات محمد من بعد بر علی و یانده
فرزند او خادما حواله بلافکار پس پیش روی ایشان
انته محمد و علی بار که در دیده بر آید که در اندیشه بر افشند
بلا دور شود خبر پیش آید که مر راضی علی بوحق
کریمه نظم

کریمه خاتم کبریا رضایم در دوستان باین الکت کرد
شهرت برت علی اکبر منکر بوست بکفایت دیده
چهارم بر حقیقت بر نشد غایت دود کبریا نجیه پوشیده در بر
که ختم از نبیا مدد از نبیا صغر از نبیا بکفایت دیده ر

در زیدن و عظیم خلق و رفقت و ملاحت حضرت حقیقت
و ایر نمودن بر مظلومان و غریبان و آن آدابها که متفق
بغیب دارد و اقرار بتوحید و رسالت و امامت و چرت
زبان و صبر بر حلم خدا و لطف نمودن با خلق خدا
اگر از پیرنه نقابت چند است جلب کرده است
و مجموع در این آیه هست سدرج مشور الکاتبون
العالیین و الخامدون و الشاکجون و الایکون الشا
حیدون و الایرون بالعرفان و الشاکون عین التکر
و الخافضون لحدود الله و یبغیر المذنبین
اگر تورا پیرنه که مستجابات غیب چند است جلب بگو
بهشت است اول آنکه تواضع و سکنت راه رونما
چون جانان و عارفان بر ایشان تواضع کنند سلام گویند

در کند زنده ۳ شبهات همان از دید ابطلاحت به عبارت
شغول شوند ۴ بوضع و منازل که محل هست
باشد نروزه ۵ آنکه نقیب باید طریق اعتدال مرشد دارد
و از افرط و قریط دور باشد و آنکه نقیب باید
با خضوع و با خضوع رفتار کند ۶ چون امور ناشایسته
در کند زنده و دیه ارا فرود نشاند ثابت نقابت و پیر
سکرم باشد و با فقران با تواضع و شکو کار در سکول
کفایت و پیر به پیشرو ایشان در مقام محبت باید بود
و اگر بخوبی به غیر این لکینه اوزر باشد که نقابت به بند
چرا که گفته که بیان التوحین التاجی می شود علی الاض
هو تا بار آخر بخیر یاد کرد و تمام است طریقت الک

که بهفتین بندد چه حکم کرا
 اول بند توبه در یک صد مرتبه
 سیم بند صد مرتبه از شایسته
 چهارم بند یکصد مرتبه در
 رخصت تسلیم از فرزند پدر
 پنجم بند ناله بر بندد کرا
 ششم بند طعنه بر بندد کرا
 هفتم بند فقر از شسته دست برادر

ابجد طریق نظر

ده و ده باشد کلام اجماع بر طریقی
 کویم از بر تو من از راه حسان
 اول آن که بجا آید در یک کس
 در یکم تخم جسته بد از افغان
 دومین بر باد جزیر لکن کن بزرگ
 چهل و پنجم برادر محبت بد روزگار
 شصتمین بر باد جزیر لکن کن بزرگ
 هشتاد و یکم بر باد جزیر لکن کن بزرگ
 در نهم بر باد جزیر لکن کن بزرگ
 در ده و یکم بر باد جزیر لکن کن بزرگ
 در ده و دو کمر و خمر بر باد جزیر لکن کن بزرگ

حاصلش آنکه نام معرفت آید بدار
 آنچنان ماند شوی مثل غنای غنای
 که بنام برادر محبت طلب افق
 این طریقت از شوق شوق شوق
 که در سحر لایق ایقین اندر زین
 همه معلول کن برادر برادر
 در طریق ابجد شافعی کرد زین
 که در از راه وفا نظر غنای غنای

ایضات دوده

اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته
 اگر نوزده بر بندد که دوده شایسته

قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ
 قُلْنَا فَصَلِّ مِثْلَ مَا جَاءَكَ مِنْ رَبِّكَ

سلام برادر ابوالشعشع
 اول آن که صد بار بگوید که ابوالشعشع
 در روز پاره آید با زبان از زهر
 سلام برادر ابوالشعشع
 عشق ابوالشعشع که در غوغا کرد
 بهفت قاف را بگوید که ابوالشعشع
 که در روز پاره آید با زبان از زهر
 سلام برادر ابوالشعشع
 اول آن که صد بار بگوید که ابوالشعشع
 در روز پاره آید با زبان از زهر
 سلام برادر ابوالشعشع
 عشق ابوالشعشع که در غوغا کرد
 بهفت قاف را بگوید که ابوالشعشع
 که در روز پاره آید با زبان از زهر
 سلام برادر ابوالشعشع

کوبند عینی همت اگر بریزند جفا طریقت چیست کبر
بعضی بدست اگر بریزند یقین طریقت چیست کبر
نیکو گزینست اگر بریزند معنی طریقت چیست کبر
بودنت اگر بریزند دنیا طریقت چه چیست کبر
و عبادتست اگر بریزند مذهب طریقت چه چیز است کبر
قول درست است اگر بریزند امام طریقت چیست کبر
عهد است اگر بریزند مرید چند صفت باید نامورید
پیشا کید کبوتر صفت اول آنکه مرید بالغ باشد و اکراما
بالغ باشد اول که کسوت و ثوبه نتوان داد چوتی ثوبه به
دانشق باشد سخن برون و دنیا بر و تکلیف نباشد آن
مسلم باشد ثانویه برادر ندان خواند و کسوت برادر توان
رسانید و اگر از اهل نبوت کسوت برادر حرام باشد آن باید
طالب باشد وجهه قدم و طالب باشد تا طریقه طریقت

برادر توان ذکر کرد آن باید صادق باشد اگر صدق ندارد
معرفت بر دل جاگیرد اگر صادق نباشد او را ارشاد ندان
کرد آن باید که با عشق باشد که متابعت اصول و فروع
کبوتره آن باید مولک باشد یعنی سخن پیر قبول کند
آن تا مقبول خاطر و کرد آن باید که قانع باشد بعضی
هم آنچه ضرورت از ضرورت و پوشیدن قناعت کند
و زیاده نظمه تا از راه بان نماند آن باید که سالم باشد یعنی
دست به پیر گیر نداده باشد و ریعت دیگر نیامده باشد
بعیت کسبت در باب یکبوش و قائم یکبوش
بجا آوردن و برادر ندان و یکبوش کبوتره اثنا تخنی نجی
الموتی و تکلیف ما قدصول و اثنا دهم و کل شیئی
احصیناه فی اتمام سببی در بر داشتن سر کبوش
بخواند هم و آنرا جهنم فی ضلالت علی الاکالیه تکلیف

کوبدل در پیش است اگر بریزند خانه طریقت چیست
کبر او است اگر بریزند کبر طریقت چیست کبر
اگر بریزند گفتن طریقت چیست کبر در بریزه کردن است
اگر بریزند زبان طریقت کبر کم گفتن است اگر بریزند چشم
طریقت کبر در بریزه انا در بریزه است اگر بریزند گوش
طریقت کبر با صفا بودن اگر بریزند بینه طریقت کبر
طلب کردن است اگر بریزند رخت طریقت کبر دراز
الله اگر بریزند سر طریقت کبر با اهل نشستی اگر بریزند
شرط طریقت کبر لغز حلال حوز زنت به شرط فقر
ان یجعل لکم الفقراء و الفقیح و الجهریج فیضا
اگر بریزند مولد طریقت کبر مسرور بحق بودند است
اگر بریزند سبزه طریقت کبر دل پرست آوردن است

اگر بریزند رسته کار طریقت کبر راست اگر بریزند دکن
طریقت کبر خلق در پیش است اگر بریزند مؤمن غافل
طریقت کبر صدق است دوازده مسئله امام جعفر صادق
میفرماید که هر در پیش خضر پوش باید این دوازده مسئله
را بداند که لغز نوشیدن و بر حلال باشد آن اگر بریزند
بر سر چه دار کبر تاج ولایت آن در پیشان چه دار کبر
نرضی ست آن در کوش چه دار کبر صلو قافان آن
در چشم چه دار کبر بال کرامت که در دندان چه دار
کبر راحت و شفقت آن بر زبان چه دار کبر کلمه
شهادت آن در دل چه دار کبر مهر محبت آن در دست
چه دار کبر خیر برکت آن در میان چه دار کبر کبر
خدمت آن در زانو چه دار کبر ادب آن در پا چه دار



لَهُمْ فِيهَا نِكَاحٌ زَاهٍ وَأَنَّهُمْ فِيهَا مُنْجُونَ سَلَامٌ تَقُولُ
مَنْ رِبِّيَ الرَّحِيمِ رَبِّ أَرِنِي بَخْلَانَهُ وَتَجَاوُزَ
الَّذِي رِبِّيَ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَالْكَبِيرُ وَجُودُ
إِنِ آتَاهُ وَرَفِيقُ قَابِ قَوْسَيْنِ أَتَا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن
ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيَجْزِيَ قَعْتَهُ عَلَيْكَ وَبِعَدَّتِكَ
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا قَالِ الَّذِينَ هُمْ أَحِبَّةُ الْمَلِئِكِ
صَالِحِينَ لَا يَشِيرُ بِهِمُ إِلَّا رَجُلٌ ذَلِيلٌ مُنْجِي
عَبِيدَ سَاقِيَةٍ بِنَا شَاهِدَ الْآلِ مَرْفُوعِينَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ
مَهْرٌ لِّبَنَاتِهِ وَلَقَدْ مَرَّ بِهِ نِسْتُ فَأُنْتِ وَتَقْتُمُ
دُنْيَا عَالَمٍ بِنَا هُوَ رُودُ عِزِّهِ وَوَدَّ هَسْرَتُكَ لَ
اِخْتِيَارُ عَوْنِ بِيَكْرِ بَعْرِ حَاوِيٍّ لَمْ يَكُنْ نَارُوهَ عَالَمٍ قِيَامُ كَرَمِ

تأهجه خلیل در درون آنش شرح چون حضرت آسب زنده گان شرح
نشته طریقت
حمله عزیزیک و سلطان سمولیک و جمیع خلقک
بانک الرجب و آن محمد عبیدک و رسم لیک
مطلعا و آن عیسا و الحسن و الحسین و الاطهر
من ولی ملک و اوصیایه و امامایک و ولیایایک

اثبات سفر بهت

سفره انور کند و هر کشته بعد از آن اثبات سفره را بخواند
بشعاع یک سخن نامرئوس
مینباشد بجز من با قمر
سافر و در شاه دین باشد
پس بفرموده سرور ان عالم
هست ارشاد از برادر شاه
دین احمد از آن چنانی باشد
چند صد درشتی بود سافر
ایکده در دیار راه در پیش
چند صد درشتی بود سافر

مال جان را نذر کنی سزاید
پس بفرموده کرد بر عالم
پس به اجماع خلق فرموده
طالب عشق را به دین پادشاه
کرد و در ارشاد از ایمان
سفر از خانه روان یزدان
سفر در بهر دو دو و دو
آدم است که نفس خود کشد

وَيُطَاعُونَ إِلَّا أَقْصَامًا مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَارُكُهُمْ وَلَا شُهُورُهُمْ إِلَّا يُنَادُوا لِلَّهِ الْأَعْلَىٰ شَرْعًا ۚ وَبَعْدَ ذَلِكَ نَعْلَمُ

و در عهده بربرستان دیار غامان و علما بران شهرت نبسته
منافقان را از مجلس برخص شده آیه طریقت نبسته
مَنْ يَأْتِيَهُمْ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ يَزِيدُهُمْ نِفَاقًا إِنَّ النِّفَاقَ كَانَ
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا و بعد آیه محمد نامه بخواند و بعد طالب این علم
بر زبان جاری سازد سرمه چون کور در میدان کبر

وَلَمْ ارْضَهُمْ بِمَا نَبْهَرُهُمْ كَرِهُوا كَرَاهِيَ الرَّغِيبِ الْغَلِيظِ الْكَاسِبِ

بار اللهما بحق ششصد چهار
مطلب درستان فقر برار
صادق کمترین این درگاه
در طریقت چنین شرم آگاه

تکبیر حال

هست از طریقتی جانش جانان
وز نکاح فرزندش خوشبختی
صاحبان پرستند هم نترسند
کند از فقر و فاقه باید که بخت
مشلان در فتنه نکند چندان
از جفا و ظلم و بد پرده بمان
بعد از آن از راه کار کاست
بگوشتی طعام
هر که از قانوی جملتی نهد خود کرد
میتوان گفت که از این خدا اولاد
خود بانه با بر کل دست بجزین تمام
ده و دو سده نشین اندر هم کربلا
دیگر بر سر سول خدا صد شهاد
بروج خود الی اولادشان
علیه الصلوٰه علیه السلام
بیانش انور سخن از فناء
خاک از دست گیرند و صبر و فناء
دور دور دعا بید روزمان
علا و لیت آن امام اتمام

سر روز سه شب غسل ایما
نکردند افتاد راه خدا
شب چهارم از کار و جلیل
بیاد و این آیه را جبرئیل
عطا کرد حق آیه البهیم
بر شش در فقر و اسیر
شنیدم که به لاله جفا کل
سر روزان احد یک برین
که بر عاصیان گفتند جلالین
چه شوق گشت از جعفر انوشیروان
بداد از ده فقر و فاقه خبر
چند فقر فاقه در زمین جنت
سب که بفرمود مولای علی
طعام امسا که این بهشتی آرزو
به نزد در دنیا ریشی آرزو
اسیر و ساکنین طعام را
دیگر به نایان کمره را
نمرانی در ستایه هم روز
که از فقر و فاقه همه با خبر
کیا نیکو است که در جنت
بلاده در طریقت البقیع
دو چمدان یک یک به جنت
زیر آن کمال چه ظاهر چه با هم
کسانیکه در این دنیا
بلا شکان که در وجود ستر قند

نهانند خدمت بر صبیح شام
سپن آنکاه نعمتی پیش آرزو
تا امید در ارشاد بندگان
سپن آنکه شوق نعمت حق لاله
بر سر سر معبود محرم بشد
به یاد که دیگر خواران بهوش
بر آیه بطعون بخوان
بخوان آیه بطعون الطعام
و یطعمون الطعام علی حبه
اینها نطعمکم لوجه الله
عشق آمد و کرد و نذر بر صبیح کاف
باعث ایجاد عالم از آن که بر شوق
محمد که خود مالک فقر بود
براثبات تکبیر خود کسب شود
براثبات تکبیر خود کسب شود

رسد زرق حق به کمان پشاه
بشوق قانع از قید و رنج و عدا
بفعل آنکه سیرت سید جلال
بشوق قانع از قید و تر بر خبر
خضوع صافقران با عز و نام
زنا باد بر جگر صد سلام
بشوق باره رسم و دین آشناء
که بیعت نمودند در راه سیر
نهاده روز عدم و زنج و جبار
شوق ز پر سر فقر و امام
که در شرح قرآن کنند معنی
براه طلب جمله به پا و سر
براه طریقت ز جان ساکنند
بفرمود بالحق فقر و فناء
موت کل بر کار کس با خدا
پس آنکه شود لغو حق صلا
شوق خالصه که یک صبر
بیاد آمد مراد حق بر امام
ز شاخص رتبه و ادب الی امام
براه طریقت چه کشته فناء
دیگر بر فقرات رشتن خبر
رضی بود به رخا نکر کند
به جابجاء الی حال تمام
دیگر مرادشان علوم انقی
سپاهت کمالی که در جنت
بیان آن که ارشاد مالکند

به اهل نماز و به سلک نیاز
 سجداده مهر و یک دل
 که از به ناله شده لایزال
 باهل توکل بر او رضاء
 بان چهلتن پاک به عیب نقص
 که بوزند مهر زین و زین
 بر او طریقت باهل صفا
 بر زجر خار و صغیر
 که جنت و بهمان او را برکت
 که دانش حسن بود خلق حسن
 بیغیر و دیار اهل در بلا
 به باورشنا سان علم البقی
 به شکر زنده لا فتا

به محل نشینان راه حجاز
 بدر پیروزه کردان در مار و مل
 که شتر نشینان کجرت فناء
 بگلان انجم بارض رساء
 ز غوث نزو قطب ز شخاص
 الله به حجاز آن پنج تن
 باکس کج ناش بود مصطفی
 باین علم که او جدید است
 بخاتم وحشت که خیر انبیا
 بحق حسن افتخار زین
 بحق حسین که در کربلا
 به سجاده زینت العالین
 به جعفر کل روضه انما

به قریح مقام و مقاماتشان
 شمشیر خراسان به زجر جفا
 که برین و آباء خود متقی
 که باشد نجات یاد کا حسی
 قصار لیکر و از و له جانی
 بود جنت قائم کرم کار
 زین قدم امام الام
 رسد بر جهان نوید و سرور
 که مار که از شتر زانان خطا
 پیروی و به زین و شید و دست
 که در کس نکون بیارم بداد
 بکن مهر از قلب عاشق بدین
 هم از راه ارکان هم از راه فقر

به مهر خراطم و حالاتشان
 بحق علی ابن موسی الرضا
 بحق محمد که دانش تفرست
 بحق فقر آنکه آنکس غنی
 به عکرمه در برین رسول
 به مهر انصاف و انقار
 چه رجعت کند که در و در عالم
 شود و به شیعیان پر زور
 الله طریقه و عطا کن با
 ز شرق و ز غرب و از جهات
 به نیکو حال در دست اعتقاد
 بآن مهر از اسرار غیب
 چه کشته و چه بدایه خبر

کین فهم لیم آنکه گفتیم بران
 بیله قناعت بهرت نشین
 اشارت به تکبیر و هم به کوش
 از صفات خاندان اندر میان
 سالکان کویند با جوش و خروش
 حق به کوش طلام روح نشینان
 چاکران خاندان از صغیر و ز کبیر
 لغت فقر و فقیر که روح است به جود
 بر سولت عهد و سرت
 اسرار سرور و محاسب
 طوطی به زین و کوش و کوش غم
 نشانه کربلا امام حسین
 سرور از ظلم بشکست
 هم به کوش کاظم اسرار

شور خامه پخته از امتحان
 شد و طیف از راه ارکان دین
 غرض لیکلامات با هم کوش
 نکست فقر و فاقه را بیان
 از آنکه نشاء کرد به پیرویش
 چونکه و فقه کشته از ارکان هر یک
 کو که لایزالان با بر شکر که از شوق
 مگر خواند که کشته شیده به جلالت
 بالرها بقرب جاه نرس
 جلی از راه ابو طالب
 حسن چهره نوشی نه الم
 بکل باغ سید تعلیق
 با ما که در دستا و بستند
 بهادرات باقر و جعفر

صافی مهر غیب و مهر ربوب
 بحق مسکرم امام مبین
 خجده آن مظهر عجايب
 بر ترشح و بین نور و کین
 آفتاب رخت کین نزو کین
 بنور پاک سلطان مد ظلم
 بهر از نور حق تاج شفا
 عطا آنکه سوار و صوره دین
 با شک و به بی طفلان هموم
 بامید دعا و دفکاران
 بحق حرمت ال محمد
 فلم در کوش یا فیوم شمار
 کجا آید مهر از در گشت و

بشمیر و دانه انکور
 به فقر و فقر و سرور دین
 که ظهور امام غایب
 زور بر شیعیان تو را کین
 که شعله زنده شیعیان تا یک
 خداوند آبان اسماء اعظم
 محمد آنکه در روز قیامت
 بنور افتخار ال با سبین
 بحق چهارده مصطفی
 بکر طاعت شیشه نه از اران
 به صدق امتان دین احمد
 که از لطف که نام یون جمع
 اکبر استم طاهر سرور

بِثَابَاتِ الْمَدِينَةِ وَالْبُيُوتِ إِذْ نَادَاكُمْ إِبْرَاهِيمُ لِمَتَنِيَ الْعَشِيرُ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
عَطَاكَ نَفْسًا خَلَقَ كَرِيمًا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
حُكْمُ نَبِيِّتٍ مَدْرُغًا عَلَى يَدَيْهِ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ
أَنبِئَاهُ أَكْبَرَكُمْ صِدْقًا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
الْإِحْرَارُ وَكَانَ مَوْضِعُهُ دَلِيلُ عِزِّكَ مَكَانَ عِزِّكَ
بِعَقُوبِ اسْتِغْلَالِ اللَّهِ لَهُ وَكَانَ جَمْعُ الْأَنْفَالِ وَكَانَ
لَقَدْ كَانَ فِي بُرُوفِكَ وَاقِفَاتٍ أَبَاكُمُ الْمُسْلِمِينَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا صَدِيقَ اللَّهِ لَهُ وَكَانَ زَوْجُهُ تَأْتِيهِمْ
نَارُ وَكَانَ يَرْوِيهِمْ نَارَاتٍ دُرِّ مَدِينَةٍ إِنْ أَجْعَلْنَاكَ
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَكَانَ أَبُو شَاهٍ جَنِّ بِلَاسٍ وَشَوْعَ
طِيرٍ وَكَانَ أَبُو شَاهٍ هَفَّتْ عَالَمَ عَارِفٍ لِسَانُ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَتْ يَدَايَاهُمَا الْمَكْرُورَاتِ فِي السَّيِّئِ

إِنِ الْكِتَابَ كَرِيمًا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
صَفْوَةُ الْمَدِينَةِ وَكَانَ حُجُبُهُ بِرُحْنٍ أَمْرًا
مُزِينًا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
أَمْرًا كَسَفْنَا عَنْهُمْ عَالِيكَ الْغُرْبَى فِي الْحَيَاةِ
وَصَفَّاهُمْ إِلَى حَيَاتٍ ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
فَخِيلًا خَلَفَ وَكَانَ عَزِيزًا بِرَحْمَتٍ وَكَانَ
مَتَكِنًا بِرِشَاتِهِ ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
كَانَ صِدْقًا نَبِيًّا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ
كُوْنُهُ زَيْنًا وَكَانَ سِرْفَةً لِنَفْسِهِ وَكَانَ
فِي الْكِتَابِ لِمَعْنَى رَأْيِهِ كَانَتْ صَلَاقُ الْعَدِيدِ وَكَانَ
رَسُولًا نَبِيًّا ^{بَعِثْنَا} بَعِثْنَا نَبِيًّا وَكَانَ

وَقَدْ صَوَّرَ بِالْحَقِّ وَقَدْ صَوَّرَ بِالْبَصِيرَةِ وَكَانَ
وَلَجِبَ لَوُجُودِهِ وَكَانَ نَارُكَ عَالَمَ الْأَمْثَلِ وَكَانَ
وَحْيُهُ وَكَانَ دَارُكَ أَمْرُهُ نَزِيرًا وَكَانَ
سِرْفَتُهُ مَعْبُودَتُهُ وَكَانَ قَاصِدُ رَيْبِ الْعَالَمِينَ
جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَاسِمُ الرِّزْقِ وَكَانَ
آفَاقُهُ وَكَانَ سَبَبُ رُفُوزِهِ وَكَانَ بَاعِثُ
وَلَسَطُهُ بِرَحْمَتِهِ وَكَانَ رَاحِلُهُ بِرَبِّكَ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ دِهْنُهُ جِلْدَاتٍ وَكَانَ
يَوْمُ الْحَكِيمِ وَالْكَافِرِ وَكَانَ مَلَكُهُ غَفُورٌ
صَاحِبُ صُورَةٍ وَكَانَ قَاضِيُ الرُّوحِ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ سَاكِنُ عَالَمِ نَاسِ
أَبُو الْبَكْرِ جَسْرُ الْخَوَالِكِ يَوْمَ الْحَكِيمِ وَكَانَ
وَلَجِبَ لَوُجُودِهِ وَكَانَ نَارُكَ عَالَمَ الْأَمْثَلِ وَكَانَ
وَحْيُهُ وَكَانَ دَارُكَ أَمْرُهُ نَزِيرًا وَكَانَ
سِرْفَتُهُ مَعْبُودَتُهُ وَكَانَ قَاصِدُ رَيْبِ الْعَالَمِينَ
جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَاسِمُ الرِّزْقِ وَكَانَ
آفَاقُهُ وَكَانَ سَبَبُ رُفُوزِهِ وَكَانَ بَاعِثُ
وَلَسَطُهُ بِرَحْمَتِهِ وَكَانَ رَاحِلُهُ بِرَبِّكَ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ دِهْنُهُ جِلْدَاتٍ وَكَانَ
يَوْمُ الْحَكِيمِ وَالْكَافِرِ وَكَانَ مَلَكُهُ غَفُورٌ
صَاحِبُ صُورَةٍ وَكَانَ قَاضِيُ الرُّوحِ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ سَاكِنُ عَالَمِ نَاسِ
أَبُو الْبَكْرِ جَسْرُ الْخَوَالِكِ يَوْمَ الْحَكِيمِ وَكَانَ

وَلَجِبَ لَوُجُودِهِ وَكَانَ نَارُكَ عَالَمَ الْأَمْثَلِ وَكَانَ
وَحْيُهُ وَكَانَ دَارُكَ أَمْرُهُ نَزِيرًا وَكَانَ
سِرْفَتُهُ مَعْبُودَتُهُ وَكَانَ قَاصِدُ رَيْبِ الْعَالَمِينَ
جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَاسِمُ الرِّزْقِ وَكَانَ
آفَاقُهُ وَكَانَ سَبَبُ رُفُوزِهِ وَكَانَ بَاعِثُ
وَلَسَطُهُ بِرَحْمَتِهِ وَكَانَ رَاحِلُهُ بِرَبِّكَ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ دِهْنُهُ جِلْدَاتٍ وَكَانَ
يَوْمُ الْحَكِيمِ وَالْكَافِرِ وَكَانَ مَلَكُهُ غَفُورٌ
صَاحِبُ صُورَةٍ وَكَانَ قَاضِيُ الرُّوحِ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ سَاكِنُ عَالَمِ نَاسِ
أَبُو الْبَكْرِ جَسْرُ الْخَوَالِكِ يَوْمَ الْحَكِيمِ وَكَانَ
وَلَجِبَ لَوُجُودِهِ وَكَانَ نَارُكَ عَالَمَ الْأَمْثَلِ وَكَانَ
وَحْيُهُ وَكَانَ دَارُكَ أَمْرُهُ نَزِيرًا وَكَانَ
سِرْفَتُهُ مَعْبُودَتُهُ وَكَانَ قَاصِدُ رَيْبِ الْعَالَمِينَ
جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَاسِمُ الرِّزْقِ وَكَانَ
آفَاقُهُ وَكَانَ سَبَبُ رُفُوزِهِ وَكَانَ بَاعِثُ
وَلَسَطُهُ بِرَحْمَتِهِ وَكَانَ رَاحِلُهُ بِرَبِّكَ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ دِهْنُهُ جِلْدَاتٍ وَكَانَ
يَوْمُ الْحَكِيمِ وَالْكَافِرِ وَكَانَ مَلَكُهُ غَفُورٌ
صَاحِبُ صُورَةٍ وَكَانَ قَاضِيُ الرُّوحِ وَكَانَ
بَعِثْنَا نَبِيًّا كَالْهَرَمِ وَكَانَ سَاكِنُ عَالَمِ نَاسِ
أَبُو الْبَكْرِ جَسْرُ الْخَوَالِكِ يَوْمَ الْحَكِيمِ وَكَانَ

اِبْرَاهِيمَ وَآلَتِ مَرْغَ جَنَّاتٍ وَآلَتِ بَنِي مَعِينِ الْعَمَّالُ الْخَبِيثِينَ بَعْنِ
 اسْحَقَ بَهْلِيَّتِ اللَّهِ لَا وَآلَتِ بَغِيبِ بَرَزَنِي كَلِيمٍ وَلَا
 مَدِينِ اخْوَالِهِمْ شُعُوبًا بَوْشَرِ شَعِيبِ عَزِيزِ اللَّهِ لَا وَآلَتِ
 صَاحِبِ طُورِ مَنَاجَاتٍ وَآلَتِ مَعْلَمِ كِتَابِ خَازِنَةِ رُوحَانِ
 وَصَاحِبِ لَدَائِنَا غِلْمًا وَآلَتِ كُرَى الْكِتَابِ مَوْسَى الْكَمِ
 كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَفَانِيْنَا هَوْنِ نَبَا
 الْعَوْرِ لَا يَمِينِ وَقَبْرِنَاهُ نَجِيًّا وَهَبْنَاهُ لَدِينِ حَبِيًّا
 اخْوَاهُ هُرُونَ نَبِيًّا بَعْنِ مَوْسَى كَلِيمِ اللَّهِ لَا وَآلَتِ صَدْرِ
 نَشِينِ عَوَالِمَ مَلَكُوتٍ وَآلَتِ دُرِّ دَانِ صَدْرِ بَنِي مَعِينِ
 وَآلَتِ قَالِ عَيْشِي بِالْبَنِي إِسْرَآئِيلَ بَعْنِ هَرَمِ طَرِيقِ
 اللَّهِ لَا وَآلَتِ ظِلَصِدِّ مَوْجُودَاتِ لَا وَآلَتِ بَرَزَنِي عَمَلِ نَفَاتِ
 وَآلَتِ شَرِيفِ فَرَارِجِ حُلَّانِ اللَّيْلِ سِرْمَا وَآلَتِ مِيوَةِ
 بَرَزَنِي

بَرَزَنِي وَآلَتِ مَاهِ دُرِّ الْقَحْطِيِّ وَآلَتِ سِيَاهِ مَوْسَى كَلِيمِ
 إِذَا الْعَقْلُ وَآلَتِ رَهْ نَارِ قَتِ وَآلَتِ بَرَزَنِي بَهْلِيَّتِ وَآلَتِ
 شَافِعِ رُوزِ قِيَامَتِ وَآلَتِ سِدِّ مَقْصُودَاتِ وَآلَتِ تِلْكَ
 أَيَّامُ اللَّهِ تَنَلُّهَا عَنَدَكَ بِالْحَقِّ وَآلَتِ لَمِينِ الْخَطْبِ
 وَآلَتِ تِلْكَ الرُّسُلِ فَضْلًا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَآلَتِ
 تَشْرِيفِ بَرَشِ هَذَا الدُّنْيَا سِرْمَا وَآلَتِ عِلْمِ نَحْمِ دَنِي
 فَمَدَارُ نَفْسَانِ فَالْب قَوْبِي الْأَوْدِي وَآلَتِ مَنَاجِمِ
 وَصَاحِبِ طَرِيقِ نَحْنِ الْكَمُونِ وَآلَتِ إِنْ هُوَ إِلَّا رَحْمَتِي
 وَآلَتِ مِيوَةِ شَرِيرِينَ مَنَافِقِينَ وَمَوْمِنِينَ وَآلَتِ صَوْنِ سَارِ
 وَآلَتِ لَيْلِ الْأَوْعَاقِ وَآلَتِ مَحَبِّتِ دُرِّ بَارِ نِيكُونِي بَعْنِ
 صَاحِبِ الدُّنْيَا وَآلَتِ خَيْرِ خَيْرِ لَكَ مِنْ لَا وَآلَتِ
 شَفَاعَتِ شَرِّ وَآلَتِ مَوْجُودِ طَرِيقِ نَفْسِي وَآلَتِ

جَنَاحِ صَبِيحِ سَعَادَتِ وَآلَتِ صَرِيحِ رِسَالَتِ وَرَهْمَا نَسْتِ
 وَبَهْلِيَّتِ وَآلَتِ شَافِعِ رُوزِ قِيَامَتِ وَآلَتِ نَوْرِ عِدَّةِ بَعْنِ
 نَشِ وَآلَتِ نَوْرِ عِدَّةِ الْبَرَزَنِي وَآلَتِ صَدْرِ نَشِ صَدْرِ مَقْصُودَاتِ
 وَآلَتِ بَرَزَنِي وَآلَتِ الْبَنِي الْأَوْتِ الْكَمِينِ وَآلَتِ سِيَمِ
 الْعُرْشِيِّ الْأَمَانِيِّ وَآلَتِ مَدِينِ الْأَبْجَدِ الْكَمَانِيِّ كَمِ
 بَوْرِدِ غَمْسِي مَابِدِ شَارِ مَوْشَرِ فَمِنْ رَزَنِي نَحْمِ الْأَمْرِي
 مِنْ مَجْمُوعِ لَفِ مَوْشَرِ جِهَرِ نَحْمِ الْقَرَشَرِ مَوْشَرِ بَرَزَنِي
 خَتَمِ شَجَرَةِ الْأَبْنَاءِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى رَسُولِ اللَّهِ لَا وَآلَتِ
 كَلَامِ بَرَزَنِي رَاضِيَّتِ وَآلَتِ دَلِيلِ بَهْلِيَّتِ وَآلَتِ
 خَوْرِ شَيْدِ آسْمَانِ جِلْدَاتِ وَآلَتِ سَرْمِ جَمْعِ أَرَاكَرِ لَمَتِ
 وَآلَتِ شَرِيفِ بَرَزَنِي شَرِيعَتِ وَآلَتِ لَكْرِ شَرِيفِ كَرِيبِ
 طَرِيقَتِ وَآلَتِ دَرِّ دَرِّ حَقِيقَتِ وَآلَتِ رَهْمَا الْأَمَانِيِّ كَمِ

وَآلَتِ اسْرَارِ لَارِيبِ وَآلَتِ سِرَارِ خُزْنِ لَاغِيبِ وَآلَتِ
 صَدْرِ مِيلَدِ الْأَنْفِ وَآلَتِ تَشْرِيفِ بَرَشِ خَلْعَتِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَآلَتِ أَمِينَةِ الْعِلْمِ وَعَلَى أَيْهَا وَآلَتِ مَعْرِ
 سُوْرَةِ كَلَامِهِ وَآلَتِ مَحْصُوعِي بَرَزَنِي قَالِ كَفِي وَآلَتِ أَمَامِ
 الْمُنْعَنِ رِيْعُوتِ الدِّينِ وَشَرِيعَتِ الْوُفِيِّ وَآلَتِ بَرَزَنِي بَرَزَنِي
 نَارِ الْمُسْلِمِينَ وَقَالِ الْمُسْكِينِ وَآلَتِ بَرَزَنِي بَرَزَنِي
 وَدَلِيلِ خَارِجَانِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَآلَتِ اسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ جَمْعِ
 رِيْعِ اللَّهِ سَيِّدِ اللَّهِ قُدْرَتِ اللَّهِ مَوْلَانِ اللَّهِ حُجَّةِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ
 بِأَمْرِ اللَّهِ وَدِينِ اللَّهِ دَرِّ دَرِّ حَقِيقَتِ وَآلَتِ شَرِيفِ شَرِيفِ
 دَرِّ دَرِّ حَقِيقَتِ وَآلَتِ شَرِيفِ شَرِيفِ وَآلَتِ شَرِيفِ شَرِيفِ
 كَلِ غَالِبِ وَحَلَوِي كُلِّ مَطْلَبِ وَطَلَبِ كُلِّ مَطْلَبِ أَلَمِ
 الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ صَاحِبِ الْمَفَاضِرِ وَالْمَنَاقِبِ بَعْنِ سِرْمَا

المؤمنين طلق ولى الله لا وأن طائفتين قياست نقد
خبر المصطفى فاطمة الزهراء سيدة العالمين لا وأن
نقد على الرضى که ادخلوا الجنة انعم ولا اؤاؤکم
مجرؤت بجا نام دویم امام حسن مجتبی سبط رسول الله لا
وأن عاشقان درگاه جبروت سرور عالم لاهوت که
ولا تحببى الاقربین فتیلوا فی سبیل الله ائمة اهل
اختیار عند نبیهم بؤذ ثورت بعز امام جم ولى بار
الله ولى ثار بعز امام حسین شهید را ولى مفرک
تفسیر صاحب تذکره امام المتقین خارج الفار فیه که
سجادة فاذا اجتمع لهم عین الصالحین بعزیدان جبر
امام شیعیان امام زین العابدین عباد الله لا ولى مکرم
کبراست دبین بهدایت که این المتقین فی خضای
وینیم بعز امام صدق باقر العابدی فی خلق الله لا ولى

وأن خلعت پوش طه ویاوسی که این الاقربین سبقت
راهم عینا الحسنی اریک عینا معبدون بعز امام
جعفر الصادق والهدى الى الله لا ولى دین
دین قوت وکل برستان نبی ورفنا ما فی صدیقهم
من غیل ائمة انا على سرر متغابلین عکلی صلی الله
مستغابلین یصوف علیهم ولما ان خلعت علی
سرای موصون بعز امام موسی کاظم العالم الی الله لا
وأن دهر وعلت برحق ویکر کوشه ولى مطلق که
ادخلوها سیدا امینین بعز قبل جهنم امام هشتم
امام رضا شهید رانده اکبر فی طریق الله لا ولى افضل
بلا صوب قوله تعا لا یخضعنکم الاکبر وتسلطهم

الملا اؤاؤکم هذا یومکم اللان بی کنتم مؤمنون بعز
امام صدق تقر السوء علی الی الله لا ولى سلک عابره
ولا در نه وبعیدنا منکم لانا صبرک وکانوا لایالنا
بوقیوت بعز امام علی انقصر بسم الله لا ولى سلوة
رسول ونور صدقة نبوک که کانوا قبلنا من القلیل
بعز امام حسن مکرز نکر الله لا ولى مظهر الامان
وناصلو لولای وعلیفة الرضین وصاحب العصر الزمان
کبرین المؤمنین رجال صدقوا ما عاهد الله علیه
فنیهم من نقی نجبه وضمهم من بنظر وصاب لک
سید پاد بعزنا صلوات والبرین صدر حج الله لا ولى نور
رشانان ایشان که انما یرید الله لیمن هب عنکم الی حق
اهل البیت وعلیهم السلام اول حدیث در مکتبم

هزار کلام الله لا چهار کلمه مقرب لا ولى بختی الاموال
وأن چهار ده معصوم پیشوا ولى یکصد و بیست چهار
هزار نظمه نبوت لا ولى سصد و سیزده تن اصحاب
صاحب العصر الزمان لا هفت تن پیغمبر اولوالعظم
پنجتن صاحب کتاب لا هفتاد و تن شهید وشت
کریلا لا شرق و غرب عالم لا چهار ده طبقه آسمان
وزین لا آفتاب جهان تاب لا هفت کویک را بوز
برج لا خواجه کلان را دهران را حضرت مولا یاس لا
هفت سلطان را سلمان فارسی را بلاعشر را سرک
هزار اصحاب محمد صطبر را چهار پیر و چهار ده خاندان
علی مرتضی را هفتاد و تن کلدسته مولا نا علی را شش
کامل را طالبان صادق را کورکن بلالان با وفای اختیاران

روم را بپایه شام را بفقه سلسله شاهان و اربابان حکیمان حافظ
حکام سلاطین را زواری امتیاز مبدل را حاجیان بیست ائمه الهی
کشته نشینان بار پیمان را اویلا، قندار آفرینان کان
خاور زمین را صفت کران چین را مؤنان بلخ را جیکان
مهر را علم الباقین اسلام بول را عین الباقین مکر را بنایان
یزید را حصادان طهرستان را زاهدان دلاور رشت را رار
المومنین اسرا را بر حمله داران خراسان را علی ابن موسی
الرضا را برج اویلا، الله بعدد را بعز امام موسی کاظم را
معین هندوستان را حضرت شاه سید جلال را شاه مندر
دلی را حاجر کدکاش ولی را پور بار ولی را ناصر خور
دلی را شیخ حسن بصر را شیخ کتب شیر بهیلا دوده مان
جانی جهان گیر را هفت کتب اعد محمود را هفت کتب شیخ اعد

نوبار را شش کتب شاه میسر قتال را شش کتب شاه
عبدالقاب را پنج کتب مخدوم جانی جهان گشت را چهار
کتب زندان علی را دوازده هزار کتب شاه سید جلال الدین
حیدر را سیزده ملک را دوده مور حقانی را نوزده ارباب
مولا تا عارفین علی را یک سیر سلا تر بر جوهر عالم را به
محققین الله و امام را حاجیان بیست ائمه الهی را چشمه
زال را بابا طاهر میران را خلاصه بندیان را خوشنور
بشبان را قطب قطال را چهل بملک را معنی
هندوستان ابرو پریر شیر حضرت شاه سلطان سید جلال
الدین حیدر نور ظهور برقرار ^{شاه جعفر نور ظهور} شاه سید علی نور
ظهور برقرار ^{شاه جعفر نور ظهور} شاه سید احمد نور ظهور برقرار
شاه سید الله نور ظهور برقرار شاه سید احمد نور ظهور برقرار

نکور تن قوم رخسار ثابت کنتی دمار سیدان صاحب علم
مرشدان دیار صحیح را باصفت کنان شیراز را قاریان خوش
آواز را کبکبه هند را مدبره روم را صادقان کینست را
محققان بخت را جرن کشان صاحب امت را عاشقان
صاحب غیرت را کوشه نشینان خرابات را سحر خزان
مناجات را یکمزد و بهمه پیران خراسان را نوزده هزار
پران ترکستان را صالحان یمن را سکینان ارکج را خاک
نشینان قرین را خلجکان حبشی را غریبان کشمیر را شب
نشینان شهر خاور زمین را دوازده هزار چایج سوزان پشت
کوه قاف را کوشه نشینان بغداد را بهشتاد هزار تبر و تر
بلخ را غیبیان سرزمین را کریان کرمان را فارسبان
فارس را عاشقان کابل را سرپا برنده کلن عالم را حاجیان چپ
معرفت را خادمان کریدار و طور سیتا، نجف را غیبیان
شاه چایج را غیر عالم علی را مالک اثر در را جوار و رقصه
ابودردار را ابوالمجنی را دوازده هزار ملک قوطه بندان
هند را سده هزار چایج سوزان شاه ناصر روم را سینه
خراسان علی ابن موسی الرضا را پاینده رستان خراسان
احد زندیه پیر را کله ترستان شیخ فریب ^{شکر کینج} باب
الحق را پیر طر شهباز قلندر را خاکساران پاکان باز
پاک بانان هند را سینه خراسان علی ابن موسی الرضا را
پیران مهر را حاملان مرشد را خادمان نشتر را کبیر
افج را تصور قلم را حویره بهشت را غلمان جینست
ملکه و وزیر را قاضیان لشکر اسلام را امام جعفر الصادق
رویه کان کوه قاف را روضه کان خانه کعبه را سفر
شهبید را پنج پیر را پنج اوتاد را دوده داران را غلامه

ز تو نیست پیشه احوال عالم که الحق تو هست سر طایف نیک
 به بخاه اولاد جید ز نظر کفایت و بد عیال صبور و دهر و دگر
 علی ابن تم خدا رسول است که مونس کفایت اروز و دگر
 ز آت آت عالم زینا فانی علی کرار افطار خیر اشعیر
 بوی مطهر من نظام از نوا سیر به مسکنی بدیکر بیجا سیر
 هر آنکس که کوبد و لا تو یابید ز عاشق نه پر بند منکر نیکر
 ز غفلت که کم کن علی شایران باین بینار حبله فقیر
 حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که اگر فقیر این
 مولود که کلمه را نداند لغو خورن و ضریقه پوشیدن
 وصله بستی او را وصل نباشد اقل کلمه شریف لا
اله الا الله خدا رسول الله کلمه دینیم طریقت لا اله
 الا الله خدا بر الله کلمه تم حقیقت لا اله الا الله ^و

خدا نور الله کلمه چهارم معرفت لا اله الا الله خدا بر
 نوح الله کلمه پنجم لا اله الا الله خدا حق الله
 کلمه ششم عاشقان است لا اله الا الله خدا محبوب الله
 کلمه هفتم قلند آن است لا اله الا الله خدا هو الله کلمه
 هشتم فقیر است لا اله الا الله فقر هادی هو الله
 کلمه نهم وصال است لا اله الا الله خدا شاف الله
 کلمه دهم صم خدا میخواند لا اله الا الله شریعت خدا بر سر الله
 کلمه یازدهم محمد خود میخواند لا اله الا الله اکی رسول الله
 کلمه دوازدهم حضرت فاطمه میخواند لا اله الا الله ابی رسول الله
 بوجیب صحبت کلمه دوازدهم روایت علی باب الحجه که گفت
 بخفتی برادر مولود زاده بهشت نوشته است لا اله الا الله

شایسته خدا تانی نور ظهور برقرار حضرت صاحب الزمان
 نور ظهور برقرار حضرت امام حسن عسکری نور ظهور
 برقرار حضرت امام علی نقی نور ظهور برقرار حضرت
 امام محمد تقی نور ظهور برقرار حضرت امام رضا فرست
 نور ظهور برقرار حضرت امام موسی کاظم نور ظهور برقرار
 حضرت امام جعفر الصادق نور ظهور برقرار حضرت امام
 محمد باقر نور ظهور برقرار حضرت امام زین العابدین علیه
 نور ظهور برقرار حضرت امام حسین نور ظهور برقرار
 برقرار حضرت امام حسن مجتبی نور ظهور برقرار حضرت
 مولانا و مولانا کونی امیر المومنین علی علیه السلام نور
 ظهور برقرار حضرت محمد مصطفی نور ظهور برقرار
 ختم کلام ظهور امام آفرینشی والین و حقار بزریش زل
 الفقار بنسرت جان کفار تند ترس بجان بادشاه عالم

پناه حق علی شایسته آقا جبار هر که در لایه و راید هر که در لایه
 درازند اگر کم یگان با کان بحق سوره عیون از دم
 کرم چهل آیه چهل ابدال معتر شیخ پیر امیر بر حضرت
 شایسته سلطان سینا جلال جلوه پرورش برقرار هر که
 باشد حبت هشت و چهار هر که باشد حبت هشت و چهار
 از بر برفا شکی گفتیم هر حق با علی

اثبات تکبیر سینه جلاله بخار
 علی شاه و یاران اماما کبیر ز بعد از عهد بشیر اندر
 زمین و آسمان سر کسرت یکتا علی کل شیئی قدیر
 هر آنکس که مر علی هست بول بود این از سره سطر
 چه پاکست تاج مولا علی را زیوا عبود لا قطیر
 ساقم شایسته ظهور اگر کوش نرفته سوسا ولا زهر اگر

محمد رسول الله عليا ولي الله وصتر رسول الله وصديقه
والحسن والحسين صفته الله والفاطمه است الله وعلى
بعضهم لعنة الله برحمتك يا ارحم الراحمين

در بیان طالب

عبادان بگویند که دست بخت قدرت خداست و
بغیران بگویند و فقره ما در حق اند و جمیع مرتب
فقر را تعیین کنند و دعاء نذوقین اینست
اللهم طهر طوبى لنا من الشقى والتشريك والظلم
والعنانا من الزبى ولساننا من اللزب والغمية
والبهتان من الحرام وقربنا من الزبى والبهتان
من الجنائنه وسمننا من السباع وارجئنا احسن

سیر طاعتك يا رب العالمين ويا خير الشاكرين
برحمتك يا ارحم الراحمين

آیه آورده چون شکر آیه ابن ابی ربحانه
والله غالب على انهم ولكن اكثر الناس لا يعلمون
ولما يبلغ اشتراقنا حكما وعلما وكذلك
يجزي الحسينين چون پیاده طریقت میرسد
این آیه را بخواند الیوم اكملت لكم دينكم و
انعمت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام
میتا پیاده برست طالب طراد بگوید اقول ربه
اقول كلمه پیاده بخت حقاها هادی هو الله فقیر

ثم محمد رسول الله آیه پیاده شریعت وشفاهم انتمون
لا ابر الله تعالى ورفع الحديث وظها ربنا للبدن
فرضية للشرين واللعنات واللعنات واللعنات
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله نبت فتنه انبت
اذا اكد قينا ان يقول له كن تكلمك
كله فتنه انبت بالقران والقران والقران
في التور نور كل بالقران آیه فتنه ان الله
وكل وكلمه يهدون على الشقي باليهما الذي بين امور
صلوا عليه وسلموا تسليما فقیر باید بداند
هفت کس که هفت چیز بسیار اقول با شاه اعدل

دویم غنی بر سخاوت ستم علما را علم وصل جهل و ستم
فقت پنج زن را شرم ششم جهل را توبه هفتم جاه را
خوف خدا اگر پیرینه که در امور تراش چند از سر و چند
از ابرو و چند از سبیل و چند از ریش باید که رفت جهل
بگو بگو کدام سه اقول بجل دایم جهل ستم که پیرینه اگر
نزد پیرینه که از سره مورخ که کم زبانه نیکویند بگو که سرور
سه خاصیت دارد که آنرا بر دارند و چهار آن تخم سعادت
بکارند و تأیب معرفت به پرورند چنانکه در زینب عقیقه
به بابان رحمت پروردگار پرورده و مراد از سره مورخ
است اقول جهل ۲ سخیل ۳ کبریه و آن تخم اکیه
از تخم سعادت و معرفت است اقول شریعت ۴ طریقت
۳ حقیقت اقول مورخ جمل بر دارند و بجایش تخم سعادت

بنشاند چنانکه علم و ادب ناز و نزه بجای آوردن
 ۲ سخی برابرند و بجایشی تخم طریقت بنشاند چنانکه
 اعمال باطن است شب بیداری و کم صورت و ذکر
 حقیقتا بجای آوردن است ستم مکرر کینه برابرند
 و بجایش تخم حقیقت بنشاند و هر چه بیند از همان
 ماند و چون تخمها شریعت و طریقت و حقیقت
 بنشاند باید که بکمال رسد و معرفت حاصل کند بوقت
 مقرر شدن این آیه را بخواند لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ
 اَوَّلَ بَأْسٍ بِالْحَقِّ لَمَّا خَلَقَ الْمَسْجِدَ الْعِزَّالِمِ اِنْ شَاءَ
 اللَّهُ اَمِينٌ عَلَیْقین رُوئے کتم و معنی کتب ال
 حَقَّانُونَ فَعَلِمُوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا فَعَمِلُوا بِمِنْ دُونَ ذَلِكَ
 فَنَحْنُ قَسِیْبَةٌ

آیه مقتول و لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكَلِمَتُوا
 الْحَقِّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ وقت نبرد آوردن مقتول
 این آیه را بخواند لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ الشَّيْخُ الْعَلِیْمُ
 اگر نبرد بپزند چهل یک کلام برپای کلام است
 جواب کبر اول قوبه ۲ حلم ۳ حلم ۴ عقل ۵
 سلم ۶ محبت ۷ غیبت ۸ قناعت ۹ ترک
 شهوت ۱۰ ریاضت ۱۱ خلک بودن ۱۲ عبارته کردن
 ۱۳ گذر کردن ۱۴ با ناز بودن ۱۵ زنده بودن
 بودن ۱۶ شرکت دنیا ۱۷ لایق بودن ۱۸ تجر
 بودن ۱۹ غیبت نکردن ۲۰ دروغ نگفتن ۲۱ آزاد
 نکردن ۲۲ هبست داشتن ۲۳ با رضا بودن ۲۴ با نفس

چهار کردن ۲۵ ازانکه آگاه بودن ۲۶ کامل بودن
 ۲۷ خدمت کامل کردن ۲۸ ظاهر و باطن یک بودن
 مخصوص نزد فقیر ۲۹ زیارت رفتن ۳۰ بیقهود
 راه نرفتن ۳۱ خوشحال بودن پیران او ۳۲ صابر
 پیشه کردن و خدمت پیر سکوت بودن ۳۳ با وضو
 بودن ۳۴ پیشه و در قبله بودن ۳۵ متکلم داشتن
 ۳۶ مجرب بود ۳۷ تسلیم بودن ۳۸ حلم بودن
 ۳۹ خوش بودن ۴۰ شب نهد و ادراس ۴۱ از مکر حق
 غافل نبودن ۴۲ بین آیه التَّعْلَمُ سَائِعَةً خَیْرٌ مِنْ
 عِلَّادَةِ سَمْعِیْنِ سَنَةٍ اگر نبرد بپزند حاجت طریق
 کدام است جواب کبر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَشْرَفُ الْاَشْيَاءِ
 وَلَا وَیْلَ لَنَا الْاَنْوَارُ الْعَالِ وَحَآدَ کُلَّ مَا لَئِذَا لَئِذَا عَالِی

قُلْ اِلَٰهَیَّابَدِی النَّبِیْنَ حَتَّ تَوَلَّی عَلَی اَنْفُسِهِمْ اَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ
 مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ الْاَشْوَیْبَ جَمِیْعًا
 اِنَّ اللّٰهَ عَصُوْرٌ وَجِیْمٌ اگر نبرد بپزند بناش کرد
 بر چه چیز است جواب کبر بر دل است اگر پیر
 ارادت چیست کبوشع قناعت اگر پیر اول قدم
 فقر کدام است کبوزیاد است و به نواز هیچ کس بجای
 نرسد اگر پیرند کعبه در فقر چیست کبوتوبه و
 عنایت حاصل نشود و در خانه برود کس کثاره نشود
 کس کعبه ارادت اگر پیرند ارکان توبه چند است
 کبوسه اول استغنا و تویم پیشان بول ستم درست
 کردن آن که مکرر بر سر آن کثاره نرود اگر پیرند چه هم لایق

جواب بگو صدق و اعتقاد اگر پرسند که فقر چه چیز نام
میبرد بگو باحق نیکو برابر آنکه صفتهای دیگر بفقیر بکار
نیاید اگر پرسند در میان مردی و کدو چه فرق است
جواب بگو که کدو دنیا را ترک نکرده اند و مردی دنیا را
ترک کرده است باب و کلمه فقیر در بیان پوست
نکیده و آداب ارکان باید بداند که پوست نکیده چند گوشه
دارد و در هر گوشه چه نوشته است و هر گوشه بر چه دارد
و در هر گوشه کلمه نوشته اند بجز آنکه اعتصمتم بعلکم
یا اهلجی بجز و تقیم اسلکت علیکم یا اهلجی بجز ستم
اگر نهت علیکم یا اهلجی بجز جهار آنعت علیکم یا اهلجی
اگر پرسند شریعت و طریقت و حقیقت پوست چه است
جواب بگو محور پوست شریعت و لغت پوست طریقت

و گوشت پوست حقیقت اگر پرسند سر پوست و میان
پوست و پا پوست چیست جواب بگو سر پوست
سلیم میان پوست خدمت کردن پا پوست خدمت
داشتن اگر پرسند فرض پوست و شت پوست و شت
پوست چیست جواب بگو فرض پوست سجده و شت
پوست و در خانه رانست و شرط پوست عبارتست کردن
اگر پرسند مشرق پوست و مغرب پوست و پا پوست
و بین پوست چیست جواب بگو سر پوست مشرق و
پا پوست مغرب دست راست پوست بین و دست
چپ پا اگر پرسند آداب پوست انداختن چیست بگو
بر دو موضع یکبار بر رشت سر طوطی دست راست بر زین
سر و قبله اگر پرسند در نظر پیر کامل چیست اندازند

بگو تا او را نرسد که در ریاضه عالم پیوسته پوست نکیده اندازد
بلکه آنرا نکند و در زیر زانو نداند چیست جواب بگو
معتر است که با لباس خود را به نظر مردان در نور و در بوم
و در زیر زانو نشینند و با پا خد دست دنیا شده بوم تا
ایشان بدست کمر از خاک زلفت بریزند اگر پرسند
وقت پوست انداختن چه میگویند بگو رَبِّهِ الْمَشْرِقِيِّ
و رَبِّهِ الْمَغْرِبِيِّ فَيَا أَيُّهَا الْإِلَهِ رَجَعَا كُلَّكُمَا بِلَانِ
بسی صاحب کسب باید بداند تا او را شایسته باشد اگر آنکه
اِنَّمَا نَنْظُرُ ثَبَاتًا كَيْفَ نَيْسَنَ الْعُقُولَ وَ بَاخْتَجَّ تَاخِرُ كَرْنَا
آقا بداند که در باب سلوک راه سالکان و معرفت اندیشه
مشرور نه از شر تر است و این معنی پنج اصل چهار
فردمند اگر پرسند که مانند جواب بگو صاحبان تاج

چهار پیغمبران اولوالعظم با یک دولت اول آدم
۲ نوح ۳ ابراهیم ۴ محمد و مرقی طی تاج آدم پذیر
بود تاج نوح زرد بود تاج ابراهیم سرخ بود تاج محمد
سبز بود تاج مولا طی قرمز بود اگر پرسند تاج چیست
بگو شالان اگر پرسند معنی تاج چیست بگو خدمت
پیان اگر پرسند نوع تاج چیست بگو از اجنه سر تن
میدان اگر پرسند بیرون تاج چیست بگو شمشاد حق
حق اگر پرسند درون تاج چیست بگو نور است
اگر پرسند کلمه تاج چیست بگو طلاق دنیا و شریعت
تاج شهادت بحقیق آوردن و طریقت تاج جمیع
شرطها را بجا آوردن و حقیقت تاج انصاف بریدن

بدریل شریعت و طریقت و حقیقت چنانکه فرموده اند
الشريعة تولد الطریقت و الحقیقة اگر چه سر فکاس
تاج اشاعت چیست بگو تاج توبه از منافع اخلاص است
سرتوبه احسان و طوف توبه ارادت و پرتوبه ناز است
اگر چه آیه توبه کدام است بگو رَبَّنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَ
اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ لَا
اِيَّهَا الدَّائِرَةُ الْمُوْجِدَةُ اِلَى اللّٰهِ تَوْبَتَانِ مَقْصُودَا
اشاعت است براه راست نظم راست آورد که شورش را
راست آورد که مرا ز کردگار ای عزیز بگو ای که این یک
الله است که بهشت نه مر و نیست و جزای یک ستم
و خود چه فرموده است نیست بر لوح دلم جز الف تافت
چه کنم حرف میگیرم از ملا استادم و حکم تاج جمد کردن است

حَقَّقْنَا وَجْهًا كَرِهْنَا بَانْفُسِنَا وَ نَلْبِغُهَا بِالْاَصْفَى
و بقی علیهم جهاد را گیرم بر کامل اگر چه تاج بر
کذاستن چه میگویند جواب بگو اِنَّ اللّٰهَ وَ عَلَیْكَ
بُحْمُكَ عَلَى ابْنِ ابْنِهَا الدَّائِرَةُ الْمُوْجِدَةُ اِلَى اللّٰهِ
و سَلِّمْ وَسَلِّمْ اکر چه تاج کدام است بگو
و لَقَدْ كَرِهْنَا لَنَّا بِنَا اُدْمَ وَ صَلَّيْنَا فِي الْبَيْتِ وَ الْحِجْرَةِ
رَبَّنَا هُمْ مِنَ الْقَابِلِيَّاتِ وَ قَضَيْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ
حَقِّقْنَا فَفَضِّلْنَا حَضْرَتِ اَمَام جعفر رضا و فاضل
که در بهشت در ضحی بر کبر است که او را طوبی گویند
قصر ما بهشت سایه دارد مثل آفتاب که در همه جا باشد
و سه شاخه دارد یک شاخ بنام جهادم خطاب اله است
رسیده ملا که از او تخته بریده اند از شاخ او شاخه بگویند

و بهر دست پویستن و معروف تاج من معروف نفسه و قد
عظم بتره اگر چه تاج چیست بگو ای مولای اگر چه
مثل تاج چیست بگو ترک دنیا و ایمان تاج اسلام است
سنت تاج بجماعت ناز گذاردن و قبله تاج جهل و طبع
تاج ریاضت و قاف تاج صبر که تو را صبر برین
از شایهین کردن با شکر اگر چه نفع تاج چیست
بگو شب بیدار سر کله تاج طالب مولای بودن ترک تاج
ترک دنیا و نیست تاج که بر پادشاه شدن و عبادت تاج
بگو ترک حق بخیر تاج نشی بر خوش کردن و شیراز
تاج بگو شیخ جفا خوردن و ترک تاج بگزین بودن
و رشت تاج تسلیم بودن و حیات تاج بر سر گذار شدن
و سراج صدق و صفا بودن اگر چه تاج کار تاج چند

بگو دوازده اقل با حق جمدی بودن مقيم با خلق انصاف
کردن ۳ بانفس فکر کردن ۴ با بزرگان با خدمت
۵ با دوستان نصیحت ۶ با کترین شفقت ۷ با بدین
سخاوت ۸ با جاهلان خاشع ۹ با علان تواضع ۱۰
با دشمنان مدارا ۱۱ با دوستان مروت ۱۲ با مظلومان
اگر تو را پرینه کله تاج چیست بگو ملایم بودن اگر چه
تاج آدم چند ترک است بگو چهار ترک است بر بدیل
چهار عناصر آب و آتش و خاک و باد اگر چه تاج مولای
چند ترک داشت بگو دوازده داشت بدیل دوازده ملام
اگر چه تاج آدم چهار ترک بود بگو خفیه بود نتایج مریک
یک مریک بر آرم تاج اصفا داشت و قد علی قاتل
کفار شدند اگر چه تاج چند حرف است بگو سه حرف است

بنا کردن اگر پرسند که برید بگو حضرت عزرائیل اگر
 پرسند که تراشیده بگو حضرت اسرافیل اگر پرسند که بپاشید
 شد بگو حضرت ابراهیم اگر پرسند که بیرون بگو کول پشت
 گرفتن چه میگوید بگو بسم الله الرحمن الرحیم ^{الْقَائِمُ}
 کُنْ لَا يَفِيضُ مِنْكَ وَلَئِنْ خِيراً لَّأَنْزِلَ قَيْتُ اللَّامِ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اگر پرسند که داخل شدن باز
 چه میگوید بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و در رسیدن
 منزل دست بگجول چه میگوید بگو بسم الله همه ^{الْمُتَّقِينَ}
 الرَّاازِ قَيْتُ الْإِلَهِ هُوَ ذُو الْقُرُونِ الْمُتَبَيَّنِ عَظِيمِ
 شکر را عرض شد بر این فرستاد میهم چون بعد قافله از فرستاد
 اگر پرسند بگجول چه جواب است بگو در وقت طلوع در آن
 روز که مده ابراهیم فرمان رسید که خانه کهعبیر بنا کن حضرت
 جبرائیل را فرمان رسید که چهار ستون از درخت طوبی

بیارند نام آن ستون یک حنظل یک شنان یک سر بریان
 یک ریختان است و دیگر کجکول از آن درخت درخت کبریا
 و در آن خانه کهعبیر نگاه داشتند تا قهقریه پیدا شد
 باز فرمان رسید تا بگجول را تعظیم کنند پس حضرت ابراهیم
 عرض کرد والله کجکول چه باشد نذر رسید که سر کجکول
 صفات است و درون کجکول دنیا بر پا داشت و
 بالا کجکول خانه کهعبیر است باز فرمان رسید که کجکول را
 آن کس پرست بکیت و اختیار کنند که مدام گرسنه طعام
 دهد اگر پرسند بگجول چند در و در چه جویست بگو چهار
 در و از آن اقول در الدار الا الله ۲ در مختار است
 ۳ در طریح ۴ در غزوات و الله اعلم چند دیگر هم
 هست که مخصوص الامام رضا میرسانند اینست که این هم چهار

خانه و از منتهی می شود اقول قافله ۲ نفقته ۳ بسوخته
 ۴ نوری ۵ صغیر و شکلاته پشته ۶ صغیر ۷ قلندریه
 ۹ نادر ۱۰ جدید ۱۱ انصاریه مرتبه چهارم کرده
 بیان در ویشان نجم هست که به حبیب خلیفه حسن
 بهر عمر رسانده استند اقول غداوت ۲ مغرور ۳
 اختیار ۴ صاحب علم ۵ جمل کس و دیگر احوال افلاک
 در ویشان حقیقی بدانکه در ویش کس باشد که غیر از
 حق بیزار باشد چه ما صفت موصوف باشد اقول
 یعنی که بهر نجس برسد او را پاک کند ۲ باو باشد غیر
 همه حال خیر دهند اگر همه حال خیرند بهر جزویر خیر برده
 ۳ خاک باشد اگر مرده مد باو برسد صبر کند و زیان
 شکوه نکشاید ۴ آتش باشد بهر ظاهر برسد بخت کند
 باسب دیگر در ویش از چهار قافله خیر را باشد اقول نری

شریعت ۲ طریقت آنچه بطریقت تعلقات دارد ۳
 حقیقت و آنچه بتعلق بحقیقت دارد ۴ معرفت است
 چرا که معرفت در باره یابی است چون در ویش
 از این صفتها که هست گفتیم باید باخبر باشد و معرفت
 باشد و مرشد پیدا کند فلا تقل علی آن تعلی
 ملاکات رشد پس بچکس بجز از خود هر بود و الله
 در وقت غروب بیان برین باید بگوید
 در راه طریقت آنچه در دستش است چون سفره نما که بر نورش است
 گویند بوقت غروب میل برین این نوره ظهور ظهور
 در وقت غروب شدن باید بگوید
 جام زوصال باید بر نورش است این بطن خالک که معلومش است
 انفسهم که این سفره ابرو آتش مخفی نور نعمت حق نورش است

آب دست شوی که در دن باید بگوید

ماست حضرت بطور آردیم بخون صفیر کبود طور آردیم

چون که عریان بر برفا کردیم از بهر تو رب دست شوی آردیم

آب دست شوی از میان برین باید بگوید

سوز لب پیر سپردیم زنگ بودیم نزد او مردیم

نخ کردن دستما شستیم آب دست شوی از میان برین

جلیب ملا دن نور شدن

مهر شدیم ز خون شانی لکس بر چیده شده سفوف ابو لکس

این مقدمه که خود داریم همه نذریم بجان میرید پر شید لکس

جواب دست شستن

ما دست از این عالم امکا شستیم از جمله علا یق جهان بر شستم

نستیم دست از این سرز افان در عالم جان جهان پدیدیم

و رجعت از باب الله به منم

چشم بحال مصطفی نباشد مغفم ر غلغ مغفوی کوی باشد

دینم صفاح جلد این کردیم ایول الله الا الله زیادت در ملا

اثبات منقشاه آنچه فقره آید از پرده

از جمله کورک ارباب نظم ایغیر خدا تو بی هم شاه

کوین از نبوت منتشا از قضا روز آردیم بابا

کرده بود در بهشت لوازه امحق را بدلان که نمر خور

کرده اند از بهشت میرزا برین داشت بر دست عصا حضرت

چوب خور لوازه شانتشا بعد آدم بنیت یافت تدار

از پس لودنوخ کشت مدار عدایشان ز نور سبیلی

تا که نبود او بر دیبضا بهد عیسر خود محمد

داشت بر دست عصا شمشیر داد احمد عصا بر حصه ر

داد حیدر عصا بر تبر به دلیل آیه کریمه

نُفِثَ مِنْ تَفَالٍ وَ تَنْبَلٍ مِنْ تَفَالٍ بِمَكْرِهِ الْكَبِيرِ اَللّٰهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اما سر شیخ العلار دین شیخ صفیر

که اجداد شادمان صفویه که در اردبیل مدفون است

و شیخ از بهر کیدانه و مرشد اوسید جمال الدین که از مریدان

شیخ شهاب الدین امری که بخانه کوچ مریدت کیدانه

نمود و بارشاد شیخ زاهد کیدانه اقدام نمود و مرشد شیخ

شهاب الدین به هفت واسطه میرسد شیخ چند بعد از مر

و مرشد او سر قاطر و مرشد او معروف کز خردم

حضرت ابو الحسن امام رضا علیه التوحید و القناء بوده است

کر سر منگشت

بدانکه سلطان محمود باطله سر طافه ننگ موطر بنده است

و او ننگ پشاه عیسر سیر و او پشاه عید الرحمن داد

و او پشاه صاحب و او پشاه و کلب و او پشاه قطب الدین

و او پشاه جنید و او بلا بتون علی و او بهر پشاه و او

پشاه سید جمال و اوین آید و در وقت ننگ سیرین

به پشاه خواند ای الکبیرین بیایعونک شامون

الله بیما الله موق ایما بهم من ننگ الوهاب

هفتا کر بسته مولانا علی

چونکه شد آدم از بهشت برون پنج بر کبریا و پرده بدین

کبر است و او نه تا کر آتچنان بست آدم فکر

خوارانک بر پاشی بست ساخت او از شیر عیسر

چونکه آدم میان پنج بست تا که او از جلال طافان بست

در بخت پیوست از کجا آه
 پیر لوط را چه نام بود
 قلعه نگر که در بخت وارد
 مهر کجا که بشوهر حاضر
 صبح صادق که سر زار شرق
 ز کشتن نه بخیر شرف و لذت
 که جویای دهر تو را عشق
 جویا نشیت
 بشن از من جویاست بلوت
 ازین یار پیر سید
 چها قبله که در برن داره
 در کار هفت که کوبه است ملک
 قورست و عطار و زهر
 ششمن شتر بهشت یمن
 از طریقت که خبر دار سر
 تو بر جا که بشوهر داخل
 بیک بزر قید بهشت خشن
 بحقیقت که سر سدر عشق
 دگر از صفهان تو پیر سدر
 افتخارش همین بود کجما
 دگر از دینکم تو پیر سدر
 پوست که کو قندرت جلیل
 ز کشتن ازافا هفت سلمان
 چنگ که زنجیر مال مار و است

گفت اندر معادن شلیم
 بست بوجون میان ابراهیم
 او بفرمان کرد کار سر
 بسته مو صولان مسبر
 تا به دور محمد عربی
 هفت ده تیر به شمشیر
 اولین مالک است و ابراهیم
 چها دین چون حسن به صولان
 سعد قافس هم سبیل از دم
 قنبر است و بدای باز شیر
 در ده و دو قبل است بدان
 آن دو پیر با مقدار
 هست نه الاقون با حیدیت کبار
 مهر

شمس تو بیخ شش پست بلوت
 که گفتند عارف ابوت
 این بون هشت چهاست بلوت
 مسجور فقیر کت ابوت
 تو به بر فقیرت ابوت
 پیر موسی چه کار است بلوت
 قول آن از از شمس ابوت
 مولی فعلش کیست بلوت
 پرست و از کجا است بلوت
 که سید بر خطی است بلوت
 کشته ظاهر تو زوت بلوت
 که بر تو عنایت بلوت
 شمس تو بیخ شش پست بلوت
 که گفتند عارف ابوت
 این بون هشت چهاست بلوت
 مسجور فقیر کت ابوت
 تو به بر فقیرت ابوت
 پیر موسی چه کار است بلوت
 قول آن از از شمس ابوت
 مولی فعلش کیست بلوت
 پرست و از کجا است بلوت
 که سید بر خطی است بلوت
 کشته ظاهر تو زوت بلوت
 که بر تو عنایت بلوت

هست سر طافه حضرت سلمان
 کله بر تقوی پست نادرد و زان
 پنج بر کر که گفته ابرام عیان
 کین بیک با و کنتیم چه بیان
 کین از آن معطل است کل
 جوهر آرد است ثا عقل کل
 برکت تو بر کتابت بدان
 چون بخلاست که از است
 اثبات لوست
 سیکلم من عیالات بلوت
 ازین بین و بسیار بلوت
 هفت کو کب که در برن داره
 از طریقت که خبر داره
 بحقیقت که سر سدر عشق
 پیر موسی چه کار است بلوت
 منغانش چه ساعده است نا
 قول با اعتبارت بلوت
 دگر طنبور از نبدان

شیر و قلاب رسید از قبیر چون نوزاد در قضاقت لبورت
 ذکر طنبور هو هم من هو تابروز قیامت لبورت
 سر عفر کر تو بر سر سر گفت پر چه باتو لبورت
 ده مریز کر این سعادت نیت هشت چ صلات لبورت
 که هم صبح و شام در کار نه در وجود مخلص لبورت
 دکر از خلف خلف مینک ما شد سلاله و جویست لبورت
 قلف آن و یکم بود ماه زلفک اور ز رست لبورت
 بدو طوطا درش نام است این جویب و سلاله لبورت
 مریز میر کر مشور داخل حرف عشق مریز لبورت
 این جویب تمام مشكلات الذی شد بنشانت بالوت
 اثبات سلاله

نیم شب فکر عالم بالآ خاتم یک سخن کنم انشا
 طبع نظم چنین نویسان تا کویم کسب ملاکان
 از لایزال سک کوثر این سخن مکر از لایزال کس کوثر این
 اصل اینها بیان نازکجا صحت کیمت پیر شاد کار شاد ط
 سکن مریز کجا سک بود استر از کجا آتین بود
 سر از شرح روز پید نشد قول از بهر که مویید شد
 معنوی فرقت بشهر از شاد نشی بین با تو خبر
 یکسنگ در کیم نگار که حجب بم در شرح مختار
 از تو پرسم دگر ز صحرای ح از که مانده است در جملان صلا ح
 شان از ریشی هم از آئینه کوز ناخون تر نشی مویید
 موی من کوز آن به سنگ خبر هم مقلض سه در نشتر

دارم از خطه عقل در دل از تو قول هم جواب اعیان
 سخن خطه از شیر بیت از که مانده جواب بر کوی بیت
 سنگ به نافع تیغ بر بلده سبب مریز لبین تو کوی
 سنگ تیغ نر لبه ماه که بدست تو هست آمده
 تیغ شاندر نشان کوز طراست دست تیغ لب کوز کجاست
 بعد اینها دگر مر است ملک از تو پرسم نشان تیغ دلال
 جلد ایشان کلا تو را کیمت دکر مریز لبین تو کوی بیت
 کوز لای خیر تو بیند بام باش این کسب کلا بر تو حلام
 این سخن و در شوی خود مفرور باشی همچون بکافیه صحر
 بشن از من تو از ره خاطر تا کیم جلد لب تو ظاهر
 سنگ لب هست نام مقلطیس زانکه در زیر بار کلا و طابست

جواب

جبریل لبین با بر خدا قدر از انسابا خست مریز
 کویم از سر آتین برق نور عداست به این
 بشو یک عکاست مریز آن مریز بچنگ احد مریز کبار
 سر از شرح احد مختار چون آتین شریخ ز نشتر
 رفت مریز به بار کمر کشته بود لبین به جود
 آتینان مریز فوق آتین سوز نیست ستم مریز
 روز از این بود آن سیده با صواب نشسته در صحر
 آمد آن جبریل با یک ناله مریز کانی سر از شریط
 حله او در از بهشت برین شما بود از خلیل و بیت این
 آتین نام پر شده ز غم رفت آرد در جبریل آتین
 جلد ایشان سر از شری این همه آورد از بهشت برین

شیخ کبر ز بیخ پرتر کار - استخوان مرغان را در پیشار
همه اثبات کار بنام تمام - ذکر شیخ کشف کنند مدام
پیر سرمد را که در سلمان است - بگویند دست او را سلمان است

اثبات چهار روش

در بیان این چه حضرت آقا کرام - واقف از بهر منازل کرام
در طریق است به راه فقر توبه - در بیان پناه فقر توبه
پرسیده بیل بهینه بر سر - ظاهر بر طریق است حمید
شفاف رنگت البقی با پیشی - همه را در بر ای چاش
استلام علیک لبره در - کشور راه فقر را خود در
که تو را از پی خود خبر داری - از سر راه خود نظر داری
از راه لطف با من بر پیشی - ساز اثبات همه که سوت پیشی
چهار است آنجا به در پیشانی - که بدان فالنگد چاوشانی

باز گویند این سه حرف و پیشی - که بهر گفت پرتر پیشی
تا به نام که اندرین دوران - کرده خدمت بهر زندان
باز گویند که اگر سوت چیست - شرط آنجا به طریق است
ابتدا گویند پیر جانوران - که در لایست کنند بر ایشان
چند پیر بهر یکدیگر - یکدیگی بر به نر من شهر
ساعتی است آنجا آه - از زمین پاکه از همه آه
شب که شعله زنی چو سگ - در مظهر لجه سر موئی
وصله ناچندیده بجای شانی - که از ده دست نیست ایشان
که تو آنجا مهر از سر و وفا - باشارت تو آه سر نما
البقی در سوت کوش بگویند کیت - کسوت شفا تو بر بر پیشی
از چند شفا تو هست به راه - بازگو که نر نه از آن آگاه
که هر چه تو هم از فحش - از که دارد بگویند غلام بهجس

این خبر شد بر آسمان اکبر - ملکوت ساء شدند اگر
آمد بهر طرف کشیدند ضعف - طبق نور هر یک یک حرف
جبر بیای آمد از ره شربت - سوزاننده فرق آنحضرت
هر یک یک طبق به نور کرد - همه که روز نشاء پیغمبر
تا دور سرش بکین تو شمار - بهر مدد زده هزار سید تار
سرشش تا در کبرش انجام - جلد کردن تو را از ان عالم
گویم از سنگ شیخ با تو همان - شد از آدم چندی سال بران
صعطف من به شاه مویان داد - شاه مویان جلد را سلمان داد
من از اثبات کار خود یک کین - بهر گویم شانه هر یک است
بشنو از این که اهل شوق چیست - عکس در هر عقد و عریضت
هر که در آینه نظر جوید - صلوات همه که بر
چو که مقلون به شانه بر پیشی - هم جای در بامری به جلیل

همه اصلاح خطه از نورین - بهر از مدعا است سجد سبحان
که بفرمان کن کار کجی - آمد اینها نشان ابر لمم
بشنو از من بنسخی بعدل - با از از سنگ به شیخ ابعال
منز سنگ شیخ را تو بران - هست عال حضرت سلمان
سنگ در ناف به سبب - کوز سنگ قنات هست بران
شیخ در بر گویند از چیست - که شانی ز مولفقا طریست
سنگ با شیخ گوید هر روز - هر که از کار خویش به خبر است
در شیخ گویند چه بود - که بچیت درخت طری بود
حضرت آورده او را جلیل - که ز سوت آنش را بر خلیل
سنگ به خدمت شانه سلمان - سدر پر شست الم بهر در جهان
این از کوش آتیب از دریا - دانه آنکس که او بوز دانا

بعد مقبل شب شریفه چاشنی
 که تو قدره مناز است مانی
 ابرو بر طریق نیکان گیر
 شعل اندر زان آه اسعد
 چونکه شعل شب نینداید
 فاخته خونی خرچ اام
 تند تر شاه جهان
 پرستار جنبش راه نما
 این زمان کسوتی که میدانی
 هفت آمد نشان وصله اور
 آتش ابله قست ابعاق
 هست پاوش بعد از ان شلور
 سفره چرم اکرم تکرار

کسوت انوار است غنی پلنگ
 که تو ثبات کسوت غلر
 بنام اشارت در باب
 ابق انجیر نیل آه است
 کسوت شد که بر بار است
 هست اثبات آنکه هست با
 نیزه فخر است از کسوت
 که هریم آنکه رسته کس
 لیکن آن بار کار سخن
 بست بوی غصه عاده سخن
 زنک از آن حال حضرت سلمان
 بود پاوش مرکب آدم

زنگ پاوش ایجه مان پها
 در کجا جفت گشت پاوش
 چهار بند که در ملا دار
 آشکارا چه که نشد شلور
 صاحب شلور که کون اکت
 پوست را بند که پوشید
 ایجه خرب این سخن
 از کالات خود بکن خوبان
 جل ب
 کو تو آگاه از طریقت ش
 بعد هفت خطه پیغمبر
 ابرو را که تو نه طالب
 شیخ نجو طه میان ملک جهان
 این سخن بر هر مردان نیاز

گفت تا از کف از طریقی شوم
 صد ملا و علیک اید بر ش
 آنچه آداب راه مردان است
 این سخن بشن از نه تحقیق
 آن سر حد فکیر بند چاشت
 کو تو از پیغمبر در ملا در
 داده چون پیر زلف دل نبرم
 تا که اگر شود که کسوت جفت
 که پیر نه پیر چاشان
 که بار خدایت جلیل
 بوی چاشن راه پیغمبر
 در زمان رسول صاحب
 بطریقت هم رفیق شوم
 بشن از نبوت کسوت جنبش
 مکرره یافت و سلمان
 تا که بایه بوجده توفیق
 در ملا صبر شکار خاوشست
 بشنای کفنت خبر در لک
 نکته چند بر نور سر شمر
 شل آداب و طریقت عیت
 خود که در جلوب با ایشان
 شب علاج حضرت جبرئیل
 مرضا که لایه بد خبر
 بود چاشنی هر سفر مقبل

چشمه لایح جمع اگر بریزند چهار پیر فقیر هر یک را که داده
 جواب بگو اول پیر لا دلیل الله مرشد بود عالی قندر
 اگر تو را بریزند چه بر او حق آورد که بگو صدق بر او ما را آورد
 ارادت برزم سعادت یافتیم آیه کل چیز را نیست
 وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ هُنَا نَفِيسُ الْهِمَمُونَ وَلَا تُطْعَمُ كُلَّ جَلْدَانِي
 عَلَيْهِ هَذَا زَيْتًا يَا نَبِيَّكُمْ هَذَا لِيُخْبِرَ الْمُعْتَدِلُكُمْ
 اگر تو را بریزند حضرت غوث کیلانی چند سوار در دهند
 دختر دارد جواب بگو یازده پسر دارد و یک دختر نوزده
 اقول سید محی الدین اگر الله ۲ شیخ محی الدین فضل الله
 ۳ سلطان محی الدین سیف الله ۴ خواجه محی الدین
 نوزاد الله ۵ مقدم محی الدین برمان الله و اولیا محی
 الدین مان الله ۶ باجمی الدین نور الله ۷ غوث محی الدین قطب
 ۹ پشاه محی الدین نور الله ۱۰ درویش محی الدین پیر الله
 ۱۱ از مردم فقیر محی الدین شاه الله صلی الله علیه و آله وسلم و از مردم
 دختر بچه ملاقوم مجموع دوازده نوزده میباشند اگر تو را بریزند
 که پیر نبوت چند است جواب بگو پنج اولی بود ۲ مادر ۳
 استاد ۴ پیر پیر است ۵ پیر شد است اگر بریزند بر طریقت
 که بت جواب بگو پیر محمد رسول الله ۲ محی رضی ۳
 حسن یحیی ۴ حسین شده بدشت کرد ۵ امام زین العابدین
 روزی که پیران نیست ملک ملک ملک ملک ملک ملک
 ملکیت آتش از طایفه بسیار که در هر یک نقطه نور که ترخفت
 خایه است بعد میاید ما در این از خود قرار داد و شد
 کامل از این از خود که جیل نور و کبریت در خدمت است
 از این آن مرشد ما ایستاد از مرغان طریقت او را کاه ساز و او را

که در میان گشت از بی حلقه بوز بکینا که جفت شد آنجا
 سفر از مرغانی علی آید به هر خلق او را آید
 بود شکل اگر سوت بوز که در میان گشت بکا مویست
 پرست به او کم بود پرستیده او بر او طریق کوشیده
 که در تپ تشنه را در بر بخور آتش چشمه کوش
 که تو را بر خود خبر دار که مستغرق گفتند که دلدل
 که بر بنده تنان ثوبت بوش میوان گفتند که جانش
 این سخن باو کار عوشرم مگر دانسته اهل پسند شد

اگر تو را بریزند شاه کل و قبله کل چیز کل جقه کل اسم
 کل چیست جواب بگو شاه کل شصت قبله کل
 گفت دست چیز کل پنج انگشت جقه کل چهار انگشت
 که اندازد بگوید اسم کل تجوید اگر تو را بریزند آید

کسوت کدام است جواب بگو وَتَقُولُ الْحَيُّ وَالْقَوْمُ
 لَيْلِي فَإِنِّي أَحْيِيكُمْ فَأَمَّا سَتَيْسِرُ مِنَ الْمَدَائِكِ
 وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ
 فَنَ كُنْ مَنكُم مِّنْهُمْ أَوْ يَكُونُوا مِنكُم رَّاسِمَةً فَمَنْ لَّمْ يَفْعَلْ
 مِنْ صِلَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسْكِ فَإِنَّا أَيْنُكُمْ مِّنْ مَّيْمَنٍ
 بِالْعَصَةِ إِلَى الْحَيِّ اگر تو را بریزند چهار پیر مجلس

که داده بگو اول پیر بلبل دوم پیر شار ستم پیر
 نظر چهارم پیر طا اگر بریزند کیانند جواب بگو پیر
 دلیل قهیر پیر شار دوملا پیر شظرف سلطان پیر عاقد
 اگر بریزند شاه دشمن و بعد دشمن چیست بگو
 شاه سب مرشد شود چشم مرشد واحد الله مشهور

ارشاد نماید و در هر طریقت را باو نموده و او را توشه داده
داده تا اینکه در بین راه خسته و مانده نماند تا او استقامت باشد
که هر شرفی که تکلیف خود را دانست باید در اصول الدین
و فروع الدین و مفاد مائات ائمه را بگوشد و سر از طاعت بگذرد
نیچوید تا اینکه در پیش روی سرگرم باشد پس باید دانست
و واجب است که سماع نظر و دربار فکر و غوطه و سران
و بعد از بصیرت بمقدام شناسد ذات در صفت و صفات
برآورد و معانی توفیق گرداند و محققانه صورت را با قدم
توفیق بسرنیزل تحقیق که مقام اهل محاسن رساند
و لعمریه تا نظر تامل و تعقل در نفس خود نماید که کیست
و سبب آمدنش از دارالسلک عدم بشهر وجود که در ستر
عبارت الا تسبیح است و صدقاتی را بجا آورد و تقیید
بپای او نباشد و تخم عبادت را بدست بار بر خیزد

روزگار به پاشند تا آب تمام در حلقه اندام و آله تا اینکه
از سعادت به دور گردید و پا از جاده حقیقت بیرون
نگذارد و در کارخانه دین را با اصول و فروع که عبارت
از ایمانست حکم دارد و از پرده بندار بر رفته اند و قول
بزرگان دین را بشهر نه بندارد
از آنکه رخصه را می
در پرده بندار
که طایف و بداری
برادر زریخ برده
حکم چه بنا بر اصول احوال
رویه با اصول کار و کوشش بیاید
کرد و در توحید او را کوشش طایف
کرد و در توحید او را کوشش طایف
پس باید دانست که اصول الدین پنج است و در هر یک یک مائت
هزار کعبه است اول توحید یعنی خدایند پس الله سر و خط
آیه و فی هذا به لو کان فیها الیه الا الله لفسدنا بها

الله ربنا العرش علی عرش و جز وجود دیگر و او را
که واجب است پنج موجود از موجودات سر او را بر سرش
اینست **سظم** و در هر یک که او را کوشش برده که ما جز
و فید بیک نیست قدم بر زان نشاء نتوان نمود و تکلیک کلانش
محتاج به آلات و احوال نیست خداوند که در سبب افران را
در کلانش احوال نبات نهفته است که در سبب اجزاء عالمیان نمود
و خود از همه برتر است بهر که از مثل و مانند زن و فرزند
و جسم وجود بر سر است و خدائی که شرف خاص دارد را
از مکان به مکان نیست بار نیست بینائی که هیچ بینند حال
دل آرایش احوال و بدین نیست بشکوه که در دست شکر است
بر او من احوالش را رساست صورت آفرین که معانی
ز باطل را و زات او در نیست بهر حال زات از دور که در صفا
دارد

پرست **فظم** همان که در حال عزت و جلال برتر است
از کمال و کم خضای شمع زانست چنان کنم که بهر که در شتابش
زبان تا طقه لال موقوم عدل یعنی خدا و اوست
و ظالم نیست زیرا که از افراط و تفریط بر پست و ظلم
با دو فرراط با در تفریط است و از همه شرف که چه
بر همه محیط است **سظم** علالت جود شریع تیز است
عدالت خجوت بر نیز است عدالت از لاف و کثرت
میان حق و باطل روشن گشت عدالت مقدم از خدایت
نماند و با کلاه کبریا نیست ستم نبوت یعنی
فرزند اختر هیچ نتوانست و در خدای که در هیچ نبوت
طرح شکر خا سجدان آفرینش بل رسان
و باطل حق الهی تا بند برده بر صدف حلقه

کون و مکان صاحب الامر و العصر و الزمان صلوات الله علیه الملك
المشأن و انتظام عالم و مقام بنیان برکت وجود و رفع ظالم
اورست و زوال برورد و کار خود ظهور خواهد نمود و رفع ظالم
و بلیة از جهانیان خواهد نمود ^{عظیم} امامت شیخ فائز و بنی است
امامت کور و در بار وجود است
امامت کور کان و وجود است
امامت نیک از اولها برود
امامت در حق است بر ضلالت
امامت قلزم زخار آید
امامت کان با نراست عبود
امامت ختم بر اثنا عشر دان
امام اولی از اثنا عشر گزینست
علی صفای شکوته بود است
علی در انراست سر بر نایب بود

علی نایبده بجزیرج ایامان
 علی سندی بنین بزم تحقیق
 علی بدو در حال مشاکل
 و ستر خانی سعه ستر است
 بود اندر جبهان ختم الامت
پنجم معاد یوز در دنیا است
 موده کاه از نرغ خا به کوه بلند و ستر
 و جبر اعلا شانه خا به
 رسا بند نظم
 ما وایدستان عود با اصل است
 تر از دل در دنیا حال افتد
 کند پهل غنا بنیاد عالم
 شود مفتاح باب علمد بران

عارفان و پیغمبران باصفای دریاچه منتها صحت و لطافت
ناله عنبر شام به سر عهد المضاف محمد الصمصام شمس پیغمبر
صح فرستاده خداست بر مظفان برادر است و ختم پیغمبر است
نبوت نافزا احکام پر است ^{مظلم}
نبوت به برادر الامست
نبوت مریم با جمعی است
نبوت مطهر انوار حق است
نبوت شایع بر کرم مریدی است
نبوت کرم در برابر سرمد
محمد ختم بر پیغمبران است
محمد عبط تنزیل قرآن
محمد کاشف غشای

دش آیت رضا شاهست بخاک اهل انوار الهامست
 مهر رفتار و رفتار حق است مهر رفتار و رفتار حق است
 بحشر او رفع الله نبی است یقین دان رحمت الله امین است
 بظاہر کریم بر سر خاتم بیاطن بر سر باشد مقدم

چهارم امامت یونس نبی پیشتر شجاعت و شجاعت و شجاعت
 شفاعت صدر نشین سبر هلالی کیه تاز عرصه الفت
 مرکز بار بار هدایت و الخ عظمه ولایت اسد الله العالم
 غالب کل غالب و مطلوب کل مطالب امام الشارق
 المغارب صاحب المفاخر والمناقب یونس نبی المومنین علی
 ابن ابی طالب و وصیر حائنین محمد مصطفی است امام
 برحق و مودر اهل هدایت با ائمه فزیند ان اخفست و فزیند
 یازدهم امام ثانی عشر زلب غیب بشر مرکز بار بار امکان ربان

فقد اندر مبادی آنست چنان شود
 زهره و مریخ و مریخ و زهره از کور
 سراسر ثانی احوال در دست
 یکدیگر و کار کرد یکدیگر در دست
 گندیش و ثواب اندیش و کسر
 بهر جزین بکار و پیشی مضاعف
 یکبار و دو که فلکین را حصول
 به یونان عمل سنجند احوال
 حبیبه و شکل چون کند طر
 یکبار در نیم قرصه خوانند
 شود مرز و باریان را نور طامن
 یکبار در نیم قرصه خوانند
 بود که نور روز کرد باری
 که ظاهر و پیش و عدل خدای
 فصل در وقت مقامات و فروع چون معانی اصول را با نور و لطف
 و تائش به صدق و شکاک آنرا اکنون در دست و عمل کردن
 فروع که بگوشی و صمدی عبادت از مبتدا عبادت بنفوشی
 تا نور و حشر از باره که شریع نصیب نانی و مقبلان نور
 ببارگاه قبول رسائی نظم م بلا

بکار مرز و حشر و تخم صیانت که حاصل کرد در دست و زان قیانت
 پس بداند که مقدمات فروع چهار است و در هر یک یک شرط و قیانت
 جام پیشی است اولی عبادت است و کار بدین راه که بدین خجالت
 تقسیم است و تقسیم آن شش است و در هر یک یک جام پیشی
 اولی نماز است و عرضیه نماز است و مقدمات آن هفت است
 و در هر یک که نخست گفته اولی نظم است و صفات آنست
 صیانت موقوف یا کردن و لباس و شکستن و قفل و سلس
 ستم ستر عورت و پاکان از پرده عصمت چه نام پاکری مکان
 و عصمت سوزن آن پنجم معرفت قبله و در کردن بجانب
 که بهر تقسیم وقت شناختن و در اول از خلق بخبر بر رفتن
 بهنم عدد و فرائض را دانستن و که هرمت بستن و ارکان
 نماز پنج است باقی راحت بنیاد نانی رنج است نظم

نیام تنبیه و کبیر احرام
 رکوع است بهر از یک نوزاد
 و لا حیاتی باشد و دیگر آثار است
 آن قوت و نشسته در الهیت
 موقوف روزه بجا آوردن و از غیر حق مسکن کردن است
 ستم رکوع به مستحق دادن و بر است از در گرفتن است
 چهارم حسی را در سبب ادا و حاصل کردن مراد است
 پنجم ادب است و دانستن و احرام طواف هم دل بستن
 ششم جهاد کفایت است و آن در یک باب نام روز کار است
 سه سفینه دیگر از فروع و مقامات و احکام از عقود است
 و شرط هر یک در کتاب شکوه بخت و معقولات است چه
 کن تا که در میان بدست با بکن آنرا خانه کفر شکست
 بار در میان هیچ بدین زبان نیست صورت است که هرگز
 و بر زبان نیست پرچشمه لاله معرفت ایمان است

شکستن کلکتن حقیقت از است بحریه است بی نورال
 شجریه است لایزال و دره از آن بهر بیضا است قطره
 از آن قطره بی سنتهاست هرگز در دل ایمان نیست
 بحقیقت در چشم او جان نیست نور ایمان بدین است
 بناخت راه هر سه پرده مقصود یافت الله را با کمال است
 کن و در سرنگارم در قیامت کن یکدوره زبان بدین است
 بخیر و بر سر پرده مقصود شناخت و آن که نتوانست بنورال
 خود را که بر سر منزل مقصود بنیافت با سه توبه ایمان بهلم نورال
 و در نور دیدم بدین مقصود بخش و چست توبه خود را که کرد
 و در فروع و بعد خود مراد از بخش ابد و پیش چو معانی
 اصول و بیان فروع را در ستر و آداب که تبت بهتر
 اکنون دولت را از پیشانی جمع کن و جان را بر نور شمع کن

پارحیت بگذارد است حاجت برادر کوشش سربنده کوشش
دل با باز کن آنقدر نفعند کسیر آقا ز کن تیر معانی ارکان
بجهده صد فایده باش لای مثلای از ابر بیان بجهده صد ف
باش قصور کن نا کرده نصیبش مکن اصول و نور و عکس
گذشت ظاهر بود حاصل از آن جمعیت پریشانی خاطر بود
باز با اصول و فروع باطن بکوش حقیقت بجز با بفرشی
آن کرده است آن آست آن درو است این باریست اصول
و فروع باطن نیست معانی بسیار بلفظ اندک است و آن آتش
زیر کار به نیاز است و مقتضات آن چهار است و در هر یک
شرط بسیار است اول توفیق ۲ تحقیق ۳ کار و قصد
مقتضات و مقدمه اول توفیق است و کلمه نقل تحقیق است
و شرط آن سه اولی صدق و قصدی آنست که دیو که ظاهر است

شهاب یقینی ساخته درم خیر بهر صلاح را سر سبز و ولایت
نورانی را حکمت ندانست و مولای عهد و معراج به بند در بیرون
کرون شک به به شیخ یقینی به صدق و معراج موعود به بهی
دویم اخلاص و اخلاص آنست که ز کار کل کرده بسیار از کوزه
هسته پر آورده و آتش بهر سوز و بوی طهر صدق بگذارد از قیشت غش
از به بختی خالص به از سر بی به نقش بختی غلغله و بسیار بخانه
به انتهای خدایتکه نظم از لغزش غش بکن به قدر غلغله
تا قابل خزان از اخلاص حق شمس به بیت و نیست آنست
که احرام حرم صدق بند و درست اخلاص از در در محراب نشسته
و بزیان به ضلالت به جانب غربت آید هدایت عرضی غائی
که خداوند اگر مین کند کام تو صفای پر توفیق تو از مین بیاورد
کار توفیق برین مین کن خالص از سر سر امور کن کار

گذشته امور تو را بجا آورم بجز طریق بده که سیر علم نظم
خداوند بکن توفیق بامم نه بکن نفس آواره برام
به رستم ده رفعت شمع لامر که بشناسم مولای تو را تو را
چون مدد از تو بفرجه جمع کرد و شرط نیست بجا آورد در خط
شیخه تویی با در کن توفیق صد کار کن زیر کار عاقل آن
و ظلم نیست ظلم بیج و ملایز قبیح بر پست مقدمه دوم
تحقیق است و معانی آن بیستی و دقیق و شرط آن چهار است
و پایه سنده که بار است شرط اول طلب علم و طلب علم
آنست که شمع در دست تحقیق گرفته کار آشکار کار نهفته
تا بیج منابع عرفات و معارج معراج توان کور سیر به عقل
یقینی ترک بریب از آینه خاطر زنده و فقه الهی و غیر
حاصل نموده در اقامت جهان و در بسیار مذاهب و ملل آیه

شور سر سوز از جاده طلب پا بریز و گذارد تا حاصل و حصول
علم بچنگ آرد نظم نشسته صیقل زان تا که بچنگ نه
نشان بهر شمس و آتشانه رخ از نور و عیب مایه کبر و طر
قدم از خطا نه بریز به هر جوان بهما از طلب بسیار در کار
بکوت مرکز و در دین چه پر کار کور و ناز عدت کلام حاصل
مشور و به سجده نما غافل دویم حلم و احکام آنست که سر
سليم را کور و جوی کن کن و در از و عزم طلب بجا بیا فاض
بناز و از جفا و در لطف و جود خلق اندر نشسته که جز به شیخ
استقامت و تکلیفی شریک باید بود نه روا به نظم
کوه باید بود نه کلام جهان که صبر بکوت و صبح خیز بود
کور بر بکین تو را نه نهین قدم دست رود کرد

ز دست باید عیان چنانا ستم تیززان کو بر دست خفا
در بجزین علم و علم نمان پس باید اندک همدان و اخلاص
نیت درست در کش و بدست تحمل بسیار عنان سرکش
و یاد آرب نهاده طالب گسترش و چون صدق دانش بکشد
در باز عروقان کمال هیچ نیز از دست آنرا خیر ندارد
ایمان نیز دست کو هر بجزین علم و علم آنرا خفا یکدر در بجزین
غوطه و در کرد کشید اندک خلاص و صدق را بر سر و درون
میرسد فر طالب کو کرد و چهارم حکمت است و آن آئینه
است در جیب آبنار و از رنگ و کدورت ممتاز عکس
پذیر صورت معانی کاشف اسرار نمان رسانند طلسم
نابینا گنج سستی مهر بر بر باد برب مؤثر اثر به نظیر که
آنرا درست برست آرد بجائز چند مظلم
به بینی باد بیابنا حکمت صوط و شریکان در عداوت

ولیکن ما دست باید در این راه که نباید در حکمت آگاه
بهست آنرا بخوبی شمع رفیق پس آنگه قدم در راه تحقیق
بهر تو در این روش نماند که بر کیش ملوکانه کافر
بهر جا کاملی در این یکسر مکن در خدمت بنما در سر
مقدّم ستم ما دست اول بند و لا خوار در دست آنرا شعله
از جمیع علوم آگاه مستغف جفانت الله مریح شریعت
مطوف و غیر در طریقت مریض و چشم که از نزال
موفت چهار تار حال حقیقت فرزند اختر هیچ نظیر
در خدمت کو در هیچ تجربه شمول و صفت فاشمیر
شهر بند بقا تا جلد تخت هرلانی نشان شانی پیشانی
هراک کشتی منافقان به تیغ لا حیات و دنده موافقان
از چشم الله ^{عظم} آرد و شری صاحبان لایسب سواد اختر قرآن

مرهم زخم سینه برشان و نشاندن اول بخیشان
کدام نه در عیط و در دست حلق زینب و موج کشتی ظلم
حرم بحرم آیم الله این نامه که بعضی آگاه امر با و امر الله
ناهریز صاهر و ملاک در بر شمشیر شایب بایغ بقی کشته
آئینه ناست باشد شرم دل در راه نجاست شیخ کامل حلقه سالکان
قائم مقام خلص توحید ایدر پیش چون شمع توفیق در بستان
تحقیق انور خضر و بر طایفه بر و بار در زبان آن بال بر خضر
و شاه بزم تحقیق را در بر تو حال با کمال آن شاه نور و طغ
بر در خور ابواب جاهل که شون برین چون حضرت ما درک
بافت و از اظالم عشی تر تا تر جامه هویت از بریتا برکت
در آرب نوبت در آفکند و در آن آب شغوطات دهنه
و از قاطع شریعت جامه و غوطه محرم حریم حضرت ساز
و از نبد خوات در دست اندازد کنده صراط المستقیم

تعوید کردن جانست نایه در یک معینه یقین روانست ناید ظلم
آنجا که در این راه بر خطره خود دشمنانند در راه گذر
به هر جلد اگر است دوست بره خول در صورت دوست
بظاهر همه بار شاطرت به باطن همه بار خاطرت
پس موافقت ایشان مخالفت مفعول است و مخالفت
ایشان سر طایفه و حضرت ما در از سر و راه ایشان باخیر است
و سازن این راه را به بر چیز جاهله و جاهل چون ایشان
چاره نیست صلیح الله داشتن یکو چاره نیست شمشیر
ذکر مدار احاطت کند و سپهر فکر تار مقابلهت در در جوش
صدق را در تار اندر بر چهار آئینه توحید چهار بر ابوجهل
مهر سران توکل را در دست دهد و کند تعقل را بر بازو
و کان دیانت اگر تر کامت در ترک است بغیران توکل

در بر کسب نیز تک شوق سوار اعتقاد را بر او داشته و چتر
 اعتماد را بر بالا بر داشته آیه لَيْسَ الْمُلْكُ لِلْكَافِرِينَ الْإِيمَانُ
الْفَقْهَارُ بنویزش در آید پدری بعضی ملک و بعضی از
 در شای در آید همه در کفر مانند چه با صحت و هم گمانند
 زنده شدن شورش نگاه مطلق لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ معنی آن
 شهنشده حضور که بداند که بعد یقین شده
 و حقاقت به یقین با صلابت که حقیقت آن رسد از توفیق
 اریست بر او شمر نیست مدلان بشود و ضرورت آن و نام
 انشور معرفت است فطره و آن آن بجهت معرفت است چون دل
 با رجحان سکر درست شده بدین مارد آفرینش و در انشور
 شورش با غایت طریب انگیر نظ
 چون شد اولی یقین کردید توفیق که نشانند دل ناک شوق نور
 یک سیاه به حضوریت در دینار لَا صَلَوةَ إِلَّا بِالْخَصْمَةِ

مقدمه چهارم حضور است و آن کتب معلوم است شریعت
 طلسم است بر او طریقت در سمیت از او و معرفت ازین
 و از حقیقت پیشه او بجز تفسیر او که هر کس آن تجربه را چه
 بنشیند و بلند تر و طوفان در دست است که گاه
 پریشان و گاه جمع شکل و چکان نیست که گاه پرورنده و گاه شمع
 است و شمع نیست که جان در پیروان او است رغبت که
 راحت خانه او است آتش است که روزنه نماند بماند او است
 بهنده بعضی از جانش در تیره بجز بهمتها از لاش قطره
 خزان از است که آنرا بهفتاد و دو در بند نیست و در قفل
 کلید در ضرورت است و آن در کف لمدر معلوم است حدیث
 که گذشت مقدمه و نیست و تافیر که گذشت و یقین و نیست
 اگر یکند او رسیده و حقیقت نه میسر با او بجز تر و از خود
 رست آن در میان قبول است و نازت مقبول است غلام

الا امر اینده خود بر سر
 نوزد بر سر تا بجم توفیق
 در آنکه خوشی بر او رو یافته شده
 ز خاشاکه نوحه پیدا
 بمانش که شرف بر نیت
 بخت عارضه بر او افتاد
 ز علقه چشمه کوثر دیده
 ملکه اشاء مسجود خاش
 کند درش بخت بالضرورت
 دلش خاشاک که خاص خلای
 شد ختم ز بر او نه او که نماند
 منورید به جانها بنور شد
 ز دست سیرت از امر معروف

در مصلحت در آید حضور که در
 نوزد را حضور را در دست شمع
 قبول حق شود آن درم نماند
 کند پیرو در بحرابه نماند
 ایبریش چون سر بطریق نماند در مین شفاع و گشت ابواب
 کثا در و طلمات خود بر سر شاکست با کتب حضور در دست
 پیوسته بر این بطول حق حرم دوست در شانز قاف هم مقام فرست
 به نیاز سر اسباب که در پوشش باید پیرو را به درین کبر است
 اینست طریق راه ابریز طریق سبک نشود و لیکن با یک حقیق
 تحقیق شوق حقیقت جمله کرسطی برین راه و از حق توفیق
بِأَيِّهَا الشَّاسُ مِنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا بِلِيٍّ مَوْلَاهُ
 باید که کاره تا با بنیان آلاء عالم بنده که نیم سخن بنده نواز آلاء عالم
 حرم از حرم عاشق صافیای نده که در عالم بر آن آلاء عالم



